بی بنیا ز رنش چه جورها برافتخار دوره غیر آنکه گذشت
داد گذشت هر چند سر لذت عیش پیش نیم
ساد شادم که خوبها چنین کشته خدا
عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من
الب دیدار او عاشق شد
جانان رفت دید خورشید
شاروئی که باشد
ال

لسان ذاکرین

بسم الله الرحمن الرحیم

... من قربه الجنة التی وعد المتقون و نشر کسا من حبه علینا شجرة طیبة ثمرها المتقون احبابه لو کانوا
باسند و یکافون یوما کان شره مستطیرا و اولیائه یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا
بحبه یتقرب الانبیاء و المرسلون و الی قربه یسلک الاولیاء و المتقون من قتله سیف حبه و دیته
علیه و من جاء الی طریق قربه یرجع الیه من وجده رضی بقضائه و من عرفه یصبر علی بلائه کسید المظلومین
و اب الائمة المعصومین تشنگان فرات قربش از بیابان محبت بپایان رسیده و از رحمت
راحت بسر منزل استراحت کشیده دوستانش آزاد گشته دشمنانش از او گشته هر که در جهان گشت
زارش حرم در جهان گشت زارش بجا بیش مانده در دار منصور نداند و رفته بر دار ... نخوانده در
طلبش منصور بر دارست و مجبور در دار لمؤلفه زد رقم در کربلا کلک حسین سبط احمد افتخار عالمین هر
با ثابت درای گیر و دار مانده در دار است بنود رستگار ار عزیز در دار بقا حسین منصور است
نه مقهور زنهار که او حسین منصور دان نه حسین مقهور آزاده بنده که در راه طلب عشق اولین قدم
سر داد و لیت کرد بنیاز بداد هر کس بکوی جلوه او جلوه اگذشت از چشم سر چه دید از چشم
راه سر گذشت هر کس براه او قدمی بیشتر نهاد از هر چه بود غیرش از او بیشتر گذشت
در راه جستجوش به جمهور ز پا بس بکنار رسید که از حد و مرز گذشت طوفان و دیده داد بموسی و نوح رح

سر هم داد

با صد هزار محنت و خوف و خطر گذشت آن رخ که در طریق بیان رنش چه جورها برافتخار دوره غیر آنکه گذشت
سلطان دین حسین که در دشت کربلا برادر چهار ز دشمن پیدا و اگذشت هر چند سر لذت عیش پیش نیم
کید خسر و بلو که با پیشتر گذشت با آنکه اغمش بدل خسته در دل آن ساد شادم که خوبها چنین کشته خدا
کما ورد فی حدیث القدسی من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من
عشقته قتلته و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته فانا دیته لمؤلفه هر که آمد طالب دیدار او عاشق شد
عاشق رخسار او داد جسم را روان جان را رفت داد جان و در عوض جانان گرفت دید خورشید
رخش را بی نقاب ذره ای بود آخر آمد آفتاب ای خوش آن چشمی که بیند روی او ای خوش آن روئی که باشد
سوی او هر که او را نه بیند بگو عمیت عین لاتراه و هر که در راه طلبش نشتابد بگو او صلّت الله تعالی الی
ما تمنع کوی او کعبه ولی نوع دگر باید رفت بی ادب پا منه آنجا که سر باید رفت نه صفائی است در آن کوی که تو ان
سعی نمود نه مقامی که بسعی جسم باید رفت نیش هر خار مغیلان زرش تیغ غمش یکقدم ره بود و صد خون
جگر باید رفت پسر کشیر خدا میر عرب باید بود چون حسین ابن علی فخر بشر باید رفت در شاهراه کعبه
وصالش با پا شکسته کان را بجز از طریق سر راه نیست و از ثمر نهال جمالش دست ما بچاصلان را سوای کوتاهی
باری ما لنگ رست و مقصد ناپدید دست ما کوتاه و خرما در نخیل پادشاها ما بنده کانیم بحق آزادگان کربلا هم
بحق راه یافته کان بحر آزاده و زبیرو در راه نهاده و هب صاحب مواهب سر بکف حبیب
حضرت احدی مسلم سلم جلال مکرم شریح شهید سعید سعید قیس مجنون لیلای یقین عون معین
دین حسین حر سر آزاده سیف از نیام برآمده معقل عاقل مالک ملک خصایل عروهٔ محکم ایمان
حارث حارس سرای ایقان هاشم برگزیده عبد الرحمن آمرا بد یزید فاد عمر خالی از مکر و عناد
عثمان بی خلاف ابی بکر دور از اختلاف زیاد از کمر دور حمزه از زیان مسرور یحیی زنده دل از شعشعه
بعطا مایل عباس رافع رایات هدایت لشکر علی اکبر برگزیده علی اکبر و تمام جرعه کشان بزم شهادت و من ذکر

و مرثیم بذکر لمؤلفه حضور سرور لب تشنگان شه کونین ضیاء دیده خیر النساء امام حسین
که بار ابتار گاه وصال راهی و بدرگاه اقبال پناهی عنایت فرمای یا اله العالمین و یا خیر الناصرین
و هزاران هزار صلوات و درود بر شهسوار مضمار جاهد الکفار محمد محمود باد که سر گشتگان وادی جهالت را
به منزل هدایت رسانید و گم گشتگان پیداری ضلالت را بجانب مقصود دستگیر شد طلال علم افضالش و
متعطشین زلال جویبار افضالش را بنوعی در ظلال مودت از جام رحمت کامیاب و سیراب نمود که بر آن تخت
ابدی و استراحت سرمدی قرین آمدند در بحر شفاعت نجات یافتند و از گرداب هواها و آرزوها رستند لمؤلفه آن
افتخار دوره افلاک کش ندا بد عروج در شب معراج در رسید خیلی ملک بدرگه او شد روان و لی
جبرئیل زان میان ز همه پیشتر رسید بر پاش جبهه سود که ای نامور حبیب برخیز نامه تو مهر دگر رسید
بر باد پای براق فلک سیر زن شتاب کاینک بر آستانه تو منتظر رسید برداشت سر ز بستر و بگذاشت پا بدوش
در یکقدم ز شوق الی سدره رسید بی رخصتی ز خرگه افلاک برگذشت آنکه ببارگاه برون از نظر رسید
دید آنچه را که او نه ز هر دیده دید شنید آنچه او نه ز هر گوش در رسید از پرده جلال بگوشش در انتقام
آواز مرتضی شه والا گهر رسید آن آبیار گلشن ایمان که تخم دین از آب تیغ صولت او بار و بر رسید
شهباز اوج عرش که بس قرنها پرید جبرئیل تا بسایه آن بال و پر رسید خاکم بسر چرا ز ستم تشنه کشته شد
سبطی که سرور پش ز جد و پدر رسید سلطان دین حسین که در دشت کربلا بر او جهاز دشمن بیداد گر رسید
بس شاخها ز نخل جلالش ز هم شکست بس نخلها که از ستم باد بر رسید لب تشنه گو جدا شده او را سر از بدن
خونخواه اوست در دو جهان حی ذو المنن یا ثار الله و ابن ثاره یا لیتنی کنت معک فافوز فوزا
عظیما کاش در آن عرصه پر انقلاب از کمند افکنده کلاه آفتاب من چه غلامان تو از روی مهر
میشدم از خون خود سرخ چهر هر که پس از ماتم تو زنده است از پی روح جد تو شرمنده است
یعنی آن شایسته تاج و باج لولاک و ارزنده گوهر صدف خاک از صاحب مرتبه ها روی در بنیت

منبر سلونی آن آفتاب فلک هدایت این کوکب سپهر ولایت آن مخصوص محمد رسول الله والذین معه اشداء
علی الکفار این منصوص لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار قابل کلام مخبته و جام انا خاتم النبیین
این صاحب مقام هو اول المسلمین آن مبلغ آیات ولایت زوج بتول این مبلغ معجزات حضرت
رسول آن قابل وحی آسمانی این حافظ کلام سبحانی حیات رسم همایون آن حبیب بحق وزیر نام آن شرف
این یکین مطلق محمد المبعوث من اشرف بحر انجم الاکرام و علی خیر الائمة الاعلام و ازمة الاسلام محمد طراز
علی مظهر قدرت ذو الجلال فروزنده شمع بزم یقین فرازنده رایت اهل دین صلوات الله و صلوات
ملائکته و رسله و جمیع خلقه علیهما و علی ذریتهما الطاهرین المعصومین الذین هم المعلومون المکرمون المغرقون
العطاشون المظلومون المقهورون ستمهاوا هو ممنوع من الفرات و بذبوح کالشاة حرمه سبایا و فی ایدی
الظالمین اساری لمؤلفه زینت فزای عرش برین فخر عالمین فرزند نازپرور خیر النساء حسین رفع الله مقام
شیعته در زواره و جاره و من دفن فی جواره و من جلس فی مجلس عزائه و من بکی علیه و علی اصحابه یا معشر
الناس لو تحوا فی مصیبة امام الذی ناحت علیه فاطمة الزهراء و جرت من عیون السماء یوم قتله عیون الدماء
آنکه اندر ماتمش از چشم گردون خون گریست ~~از ملایک سینه روح الامین~~ دیده زهرا فزون از دیده
گردون گریست از ملایک سینه روح الامین افزون گداخت از خلایق دیده خیر البشر افزون از گریست
خشک لب چون شد شهید آن شهسوار تشنه کام شط بغداد و فرات و دجله و جیحون گریست
یونس و دریا و ماهی کشتی و طوفان نوح طور سینا نخل وادی موسی و هارون گریست
در عزایش سینه فرزانه و دیوانه سوخت در عزایش دیده هر عاقل و مجنون گریست
از نجف تا کعبه خار و خاره و صحرا و کوه هر چه بود اندر عمش در دشت و در هامون گریست
شهریاران گریه کردند افزون از تمام صاحب تاج و جم داراوان افریدون گریست
نامور فتحعلی شاه آنکه اندر این عزا دیده حق بین او مانند گردون خون گریست

شهنشاهی که ارادتش بخاندان حضرت رسالت بنوعی است که هر که در محبت کوتی اهل‌بیت طاهرین بمیزان
سخن سنجی رنجی کشیده کیفیتش هر دو هر که از کلک ماتم نگار بر صفحه نقشی بندد دریا دریا کلکش بدامان ریزد از احسان
اسم اشرفش ورع سیما وارز بر نام اقدسش نام اباذر هویدا است شاهی میزان عدالتش وشاهین
چتر جلالتش آن قدر دانا که هیچ است والی کشورکشا فرخ عقاب عقابش عقاب فتنه و فساد را عقاب این
نسبتی کشیده و حساب جلالش کوس اعلی لمعا کنان عالم هستی کشیده روش روش روس برش
زنار سنانش و عظام عظام هنوز طعمه همای شمشیر آتش افشانش شاه باز علم اجلالش بیضه اسلام پرورد
وشاهین رایت اقبالش بال فتح و الظفر گستر روش‌ها است درایش عهد علاش کرد عقلش بود در جهد نشینه
روش خطا است زانکه آن عهد است و ماهش هر نکوید هوشیار تمثال رایش مهر را نه سرا است
کان کند هر شب غروب هست دایم آشکار برابر با عهد دایم مبارکش فریدون شاه با جاه باج کیسه و
و هکذا جم ایوان سنجر سریر با عز با عزت مقر یارب ملک عدالت کسری رسم سکندر قدر جهان آرا
و هم قاآن همان کینه آرا برکت شاهنشاه جم جاه اسلام پناه بدر بنده شاه ملک و لایت السلطان
بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان الاعظم والخاقان الافخم السلطان
فتحعلی شاه قاجار لا زالت ایام دولته و شوکته و اجلاله الی ابد برکاشفان حقایق ایمان و سالکان مسالک
مخفی و مستور نماناد که این علم گشته وادی نامرادی ابن ابوالحسن الشریف الثانی محمدهادی در ایام جوانی و بدو
زندگانی در سر سودا داشتم و در دشت خواطر تخم هوس‌ها بکاشتم گاهی بهوای طبعی مر بودم و زمانی در
تماشای شاهد مسرور بودم یا سرو قامتی را از جویبار دیده آبیاری می‌کردم یا گلعذاری را از باغ نظر
می‌پروردم تا از گردش روزگار آتش هوس سرد گشت و از فسردگی ایام هوای حصول آلام بدر
گردید بزعم خود ذوقی و شوقی در تحصیل علوم بهم رسانیدم تا اوقاتم در تحصیل صرف شدی نا اندیشیدم
نخوست ازدلم محو گردیدی یا بایما صحبت طبیعی بودم یا در مجلس حکیمی استفاده می‌نمودم غرض که در رستگاری

در علوم رسمی

در علوم رسمی و ارباب صورت را صاحب ثروت معنی دانسته می‌گفتم اشارات چند به یار ره داده بهدایتم خواهد کرد
و حکمة العین بکامم خواهد داد چند روز هم بذکر مثنوی از کلام دلکش مولوی در جگر سوز گدازی داشتم
خویش را سالک رهی پنداشتم لیک جانم را طلب آگه نبود روی امیدم بسوی ره نبود روز را اندر آن کلام دلربا
بودم اندر وصف عشق کبریا گاه می‌گفتم که یارب عشق چیست نیست آن دانا که گوید عشق کیست
عارفی در بزم بود و می‌شنید مرغ دل اندر دل او می‌طپید ناگهان زان باده چون آن مست شد
دور از خود و مدهوش از دو کون شد سر برآورد و آن فرون از نیکوی خواند شوری به رشته مثنوی
کانچه گویی عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود آنکه شاگردش بود عقل نخست
نیست ایمان بی ولای او درست آنکه هر کس دست زد بر دامنش میکند معصیت بر دامنش
رهنمای سالکان کوی دوست پیشوای طالبان روی اوست این سخن قلب مرا آگاه کرد
روی امیدم بسوی راه کرد پرتوی از عشق در دل یافتم کعبه مقصود در او دریافتم
عشق صید انداز چابک دست چیست از قفا دست هوا بستم درست عشق بند عقلم از پا باز کرد
مرغ دل در باغ جان پرواز کرد نغمه بر شاخساران می‌نمود بر سر هر سرو گلبن خوش می‌سرود
روز را اندر گلستانی دلفگار دید نالان بلبلی را بیقرار گفت ای گلشن چه و این ناله چیست
نکهت این گلستان یارب ز کیست نغمه بلبل غم آورد غم بساط ماتم اینجا گسترد
پیشم آمد عارفی پر مایه آفتابی در میان سایه وه چه عارف در ره ایمان دلیل
وه چه عارف سالک کوی خلیل اهل حق پروانه سان بر گرد آتش پاکی از لوث معاصی دامنش
در نسب از خاندان مصطفی در حسب سرخیل اصحاب صفا نام ور ارباب علم رسول
ذاکر و فرزند بتول گفت باغ کاشی گلی مرد جهول هست این گلشن ز بستان رسول
هر که اینجا با الم دمساز شد در دو عالم صاحب اعزاز شد لاله از رشک گلبنش ماتم سراست

کاخ ماتم دار شبیر خداست بلبلش همنام داماد حسین لغمه اش پیوسته باشد شور و شین
آنکه در کاشانه بود کاشانه اش در دل احباب باشد خانه اش هر که آید سوی زاران بلکوش
کو بود دیباپوش می آید بدوش بر فراز آن عالی جناب هست چون بر آسمانی آفتاب
گفت بشنید آنکه آوازش زدور گوییا داود می خواند زبور اوست قاسم دار فخر عالمین
نور چشم حضرت زهرا حسین در تعلم نثر را او طالب است زانکه اصل و فرع را خود در اجاد است
چون شنیدم این ندا دانا شدم گنگ بودم در زبان گویا شدم نوحه گر گشتم بصد حسرت مدام
در عزای آن امام تشنه کام با لکمان گریان بغیم روز حساب صدق میدانم حدیث غم لگا
از همت عشق بلند و یاری طالع ارجمند شاهباز سخنم صدر نشین و الطو ولای ائمه طاهرین آشیان
گزیده است هر قلمی که بر دارم دانا داند که در چه کارم و هر مدی که از دوات بردارم دانم که در چه مکان
گذارم خانه ماتم نگارم مایه نگارش سعادت وانگشت خامه بردارم کلید گنج شفاعت است تا رکیبی در ماتم
حسین توجه بر دارم شماره همه وران عراق و حجازم و تا گدار این بزرگ سر افرازم در گوشه بینوائی شهنشاهی
لئالی قلم حضر آسا آب حیات از ظلمات دوات یابد و تیشه سخنم چشمهای روان از قلوب سنگین دلان
گشاید خامه ام حضر و دواتم ظلمات فکرتم جام و سخن آب حیات سخنم آب و لی آتشبار
هست سوزنده دل اهل فکار هر که نه در طلب این آب است زآتش روز جزا در تاب است
آب نه آتش و گلزار است و کلیم بامید تیس انجات معظیم بانور شد است همه درد و عشر
آبها خونبه ز خوناب جگر مدتی خون دل از غم خوردم تا کنون کشته بثمر آوردم ثمرش گاه بود لولو صاف
گاه یاقوت باوگشته مضاف هر چه زان لعل بنظر میاید صاف از نرگس تر میاید همچنین دانه که ماننده کس بغشت
دُرة التاج رسول بد است این اثر شکر غم آن تشنه لب است که علا طینت زهرا است انسان
قرة العین شه بدر و حنین کلبن گلشن باغ آر حسین است روی که از نیروی عشق الهی مرتقی مدارج تناهی

آنحضرت گردید در بازار

گردید و در بازار محبت خریدار کالای شهادت آمده نقد جان در بها داد زیرا که مصداق آیه کریمه و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله بود امیدوارم که بمقتضای کلام بشارت فرجام من قال فینا بیتاً بنی الله
له بیتاً فی الجنة و بمؤدای حدیث ما قال مؤمن فینا شعراً الا بنی الله له مدینة فی الجنة اوسع من الدنیا سبع مرات
ویزور فی کل ملک مقرب و کل نبی مرسل در نشأة اخروی بشرف حضور اشرف ایشان مشرف گردم و تا بین آن
تمنا مدایح آن حضرت را در ضمن وقایع کربلا در این اوراق مندرج و بلسان الذاکرین موسوم ساخت
ذاکرین و محرق قلوب مؤمنین و جلاء باکین و مرتب داشتم بمقدمه و چند باب و خاتمه در تعریف
عشق حقیقی که مورث قرب آن حضرت بدرگاه معشوق بی نیاز است صورت این مبحث در مرآت ضمیر ارباب
بصیرت جلوه گر است که با نیروی عشق توانا مانند مجردان عالم قرب بمقام رفیع وصال محبوب ازلی
نتوان پیوست و با قوت عقل توانا چون عاشقان معشوق لم یزل را از قید تعلقات جسمانی نتوان جست
حضرت عشق شهنشاهی است که در کشور بدن انسانی با اقتدار و حسن ولیست در سریر دل آگاه کل الاختیار
باعث موت و حیات و موجب رفع قید و نجات بدانکه کشور وجود انسان را سزاوار دو سلطان
ذی شان است یکی عقل که بارگاه جلالش کاخ دماغ انسان و گلشن عبادت رحم و انتساب جناب
و شهوت که حفظ نظام بوساطت او قرین انجام آمده در برابر او پیوسته با او در کارزار و مکو گیر و دار است گاهی عقل شهوت را غالب و زمانی شهوت عقل را حاجب و اگر لطف نامتناهی الهی تلطیف
الهی میانه دار نباشد انسان بیچاره از جهة معادات و غلبه هر یک ایشان یا از استحقاق قرب دور باز
نظم نظام مهجور گردد و یکی دیگر از آن دو سلطان ذی شان حضرت عشق است ادام الله تعالی ایام شوکته
و جلاله که چون رایات اقبال و اجلال افرازد نه عقل را دست رسی و نه شهوت را بغیر از بیابی کار است شراره
شمشیر کشور گیرش خرمن سوز ماسوی الله و محیط خیام نصرت احتشام او عرصه دل آگاه است حقیقی است
ساری در جمیع موجودات و مرآت کاینات لنعم ما قیل لیس فی الکاینات غیر کتشیة

انت شمس الضحی و غیرک فی ... ما ال ایها الکنا و صلکا آنه نعا مانه پنداری که عشق موجب فریفته گی کون است
اگر دل بدلبران سیمین عذار و شوخ چشمان لاله رخسار نهی زیرا که عشق باعث وارستگی است نه دل البته باز گرد
تر الغیر حق دعوت نماید آرزوهای نفسانی و تعلقات جسمانیست مجرد مجرد پیوند دو معتقد بمعتقد نفس مقید بجان
صورت کشاند و عشق مجرد بحقیقت رساند صورت نیست جز مجاز و حقیقت بغیر از حضرت بی نیاز حسنه
حقیقت نیست عشق بی نیاز چون هوس او را پندار بی مجاز جوهر است ای عشق محفوظ از عرض او بود طلب است
و دوای هر مرض مهر تابان پرتوی زان یافته زیب بنورش عالم تافته آسمان از عشق اندر گردش است
کی چنین بی اختیارش کوشش است باعث ایجاد عالم عشق شد موجد حوا و آدم عشق شد هر که گویم عشق از او
برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود عشق سلطان است و ملک او دل است اشتعام ملک شیشه شکل است
عشق را دل های پاکان خانه شد خانه از عقل از او ویرانه شد عشق شاهان را نماید بی نیاز گاه در ملک عراق
و که حجاز جاودان عشق بخشد حیات تشنه کان را آب داده تا گرو ... راست گویم حیث عشق بی نشان
فاش گویم کیست عشق عاشقان هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود ستمگر دو دل
برای روح عشق کشتی طوفان نجات نوح عشق عشق یوسف را عذار ماه داد هم زلیخا را غم جان کاه داد
بر موسی که زنجا در طور که تجلی کرد اندر کوه طور صبر داد اندر بلا ایوب را گر در گریان دیده یعقوب را
تا بجز فرقان عشق آمد خلیل عشق شد استاد کار جبرئیل هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود
از قبول عشق ای اهل نظر گشت مسجود ملایک بو البشر عشق سلطانی است ملکش بی زوال ملک او ملک
خدای لایزال نه فلک او را بزیر سایه در سلم عرشش خیمه نیست باید ما سوی الله ذره عشق است آفتاب
جمله ذرات آمد از وی کامیاب ظاهر و دانا ادراک او باطن شاهانه ادراک او هر چه گویم عشق از آن
برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود عشق طه عشق یس دان و نور عشق تورات است و انجیل و زبور
عشق باشد گاه رحمت گاه رنج گاه فقر و فاقه آمد گاه گنج سر دعوی در رحمت و داد است باعث هر محنت و هر شادی است

عشق نور دل

عشق تفسیر کلام ایزد است معنی الفاظ تهدی بر نشاند است عشق نور آسمان است و زمین فیض مطلق فضل
رب العالمین هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود هر که گفت از عشق میگردد درست
طفل ابجد خوان او عقل نخست ره روان را عشق بس باشد دلیل با دلیل عشق کس نبود ذلیل
موجب هر محنت و هر شادی است باعث ویرانه آبادی است گاه میگردد در جسم این عشق جان
گاه بخشد حیات جاودان غیر عشق آن فیض بخش کاینات کس نیابد باعث موت و حیات
هر که چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود هر دلی آگاه شد از سر عشق
نیست کس را بجز گفتار عشق خوش بیانی کرده نطق مولوی در کتاب خویش یعنی مثنوی
شرح عشق ار من بگویم بر دوام صد قیامت بگذرد و آن ناتمام زانکه تاریخ قیامت را حد است
حد کجا آنجا که وصف ایزد است عشق ای اهل کمال و وجد و حال نیست جز وصف خدای لایزال
هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود عشق شاه کشور آگاهی است
زینت افزای سریر شاهی است خاتم دست سلیمان است عشق ید بیضای موسی عمران است عشق
عشق با نگرفت چون در ره دلیل شد فرعون اندر رود نیل عشق آتش زد بسی نا اهل را
هم عمر را سوخت هم بو جهل را عشق انوار افزای روح مصطفی است عشق تاج شاه بخش هل اتی است
هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود عشق میسوزد لئیمان را تمام
الحذر ای قوم از قوم لئام لازم ذات کریمان است عشق دشمن جان لئیمان است عشق
نیست شیرین در جهان کام بخیل از رطب گر باشدش عالم نخیل عشق احسان و بخشش و بذل عطا است
عشق دست جود شاه اولیاست عشق بذل و عشق جود مطلق است عشق وصف اوصیای بر حق است
هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود عشق رایات ظفر از چشم
در مصاف دیو نفس رستم است گر بود نفس تو خود اسفندیار رستم عشقش نماید خاکسار

عقل اگر دارای او زنگ سر است عشق اندر ملک دل اسکندر است دو استان عشق و عقل از راستی
قصهٔ اسکندر و داراستی در صفات عشق در وصف این راز گوش عارفی و این راز را شوان نهفت
هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیرالمؤمنین حیدر بود عشق بار است و دل ما شاخسار
فضل و حمد او خزان است و بهار چون شود ابر بلا این بار بر شاخی وزان این است آن شاخ از باد خزان
بوی از گلزار حسین [illegible] است نفخه از باغ خلق احمد است بوی پیراهان یوسف عشق بود
کو عمی از عین یعقوب زدود این نسیم گلشن آگاهی است نفخهٔ انفاس روح اللهی است
هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیرالمؤمنین حیدر بود عشق وصف افتخار انبیا است
عشق زور پنجهٔ شیر خدا است پردهٔ ناموس زهرای بتول سبز روی حسن سبط رسول
سرخی رخسار شاه کربلا است آنکه او سر کردهٔ اهل وفا است آن سرافرازی ز عشق مطلق است
عشق مطلق مظهر لطف حق است آنکه فخر مغز کونین شد در غم ایش گریه فرض و عین شد
هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیرالمؤمنین حیدر بود اگر نه مدد کاری عشق [illegible] و یاری شوق
لقای رب العالمین بود دیگر ممکن بود که تحمل این همه بار مصایب و نزول نوایب کجا و آخر می شد که خلیل [illegible] آن
با آتش نمرودی در آید و ذبیح وار طریق قربانگاه و بپیماید یعقوب [illegible] بفراق پسر مبتلا شود یوسف [illegible] از
وطن جدا گردد موسی صفت بیابان نوردد عیسی سمت آسمان گیرد محمد وار دل [illegible] زار [illegible] افغان نهد
علی کردار [illegible] مشرکان دهد در میان آتش حرب شهد شکر زبان آورد در کنار رود دجله آب تشنه جان [illegible]
با قتال دشمنان خود دوست نگیرد از خدای جهان آنچه غیر اوست نخواهد شیر از زندهٔ میدان جنگ
یکه تاز معرکه نام و ننگ وارث دیهیم رسول خدا صاحب اورنگ شاه اولیا شمع فروزندهٔ ایوان جاه
پیش خیم صف قرب اله قاید اصحاب [illegible] حسین آنکه بود از پی او فرض و عین تشنه جگر شد کشته [illegible]
کشته روان بجانب او نیز [illegible] که سر سر کردهٔ اهل وفا کشتهٔ شمشیر جفا مرحبا [illegible] خشم وفا آنچه بکف داشت

[illegible]

یکسره در دشت بلا کاشتی آنچه تمنای تو باشد تمام میدهد حضرت ما والسلام
گفت ابعد عجز و نیاز ار بود دود از تو بغیر از تو تمنا نبود چشم تمنا بتو انداختم جان تمنای تو در باختم
هر که بود سالک کوی وفا غیر خدا کی طلبد از خدا

باب اول

در بیان آیات و احادیثی که در شان آن حضرت نازل شده و ذکر مصایب انبیا چون مقصود از تالیف این کتاب آن است که جلالت شان حضرت سید الشهدا بر آنانکه دیده بر رخسار شاهدان حقایق نگشوده اند روشن سازد تا در تقدیم مراسم تعزیت داری بجان و مال کوشیده در روز جزا [illegible] شفاعت رسول خدا فایز گردیده از اهوال قیامت نجات یابند لهذا باب اول را مرتب داشت به [illegible] مجلس **مجلس اول** ذکر دوازده آیه است که تاویلا و تصریحا در شان آن حضرت نازل شده **مجلس دویم** در ذکر [illegible] پیغمبر است و اعظم مصایبی که بایشان رو داده و تطبیق هر مصیبتی که بایشان سانح شده با آنچه بحضرت سید الشهدا روی داده **سیم** استدلال بر اینکه هر مصیبتی که در صحرای کربلا بآن حضرت سانح گردید عظیم تر بود از همه مصایب و شداید انبیا و مرسلین صلوات الله علی نبینا و علیهم اجمعین

[illegible]

مجلس اول در ذکر آیاتی که تصریحا و تاویلا در شان آن حضرت نازل شده است و من الآیات و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی و ان اعمل صالحا ترضاه و اصلح لی فی ذریتی یعنی مدت حمل و شیر باز گرفتن او سی ماه بود تا چون بحد قوت و عقل رسید و چهل سال از عمر او گذشت گفت پروردگارا الهام کن مرا و توفیق ده مرا که شکر کنم نعمت تو را که انعام نموده بر من و بر پدر و مادر من و اصلاح کن برای من بعضی از ذریت مرا وارد شده است که [illegible] همه ذریت مرا همه ذریهٔ آن حضرت امام شدند بودند بمحبت رسیده که آن حضرت شش ماهه متولد شد و فاصله میان آن حضرت و امام حسن علیهما السلام بقدر مدت حمل بود و دو سال گذشت تا آن حضرت را از شیر باز داشتند منقول است که از جمیع انبیا حضرت یحیی شش ماهه متولد شد و بدرجهٔ شهادت رسید و سر آن حضرت را از برای زن زناکاری بهدیه بردند و

وچون حضرت سید الشهدا صاحب مقام همه انبیا بودند و با معجزه و فضایل تمام برابر آن حضرت نیز شش ماهه متولد شد
و سر اطهرش را که زینت دوش رسول مختار و طراز آغوش حیدر کرار بود از برای خوار طولید از تن جدا کردند
و شهر بشهر و دیار بدیار بردند خداوند قهار با نتقام قتل یکی پادشاه جبار برابر آنکه خونهای کافران و فاسقان را اورا
برکت وجود خواهی سید الشهدا جناب مختار بن ابی عبیده ثقفی را مسلط فرمود تا خرمن حیات سیصد و هشتاد و سه هزار
اموی را از شراره شمشیر آتشبار بر باد فنا داد لایة الثالث من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف
فی القتل انه کان منصورا یعنی کسیکه کشته شد مظلوم گردانیدیم ما از برای او ولی خون او تسلط در مواخذه پس باید
اسراف نکند در قتل بدرستیکه او میباشد نصرت یافته شده در کافی از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
مرویست که نزلت فی الحسین یعنی نازل شد این آیه شریفه در شان امام حسین ع سائل عرض نمود که مختار بن ابو عبیده
ثقفی چرا اسراف کرد در خون ریختن قاتلین آن حضرت آنجناب در جواب او فرمود لو قتل اهل الارض لکان اسرافا
به ما کان اسرافا یعنی اگر کشته میشدند بسبب قتل آن حضرت تمام روی زمین اسراف نشده بود از این آیه شریفه و حدیث شریف
روان بخش ظاهر میشود که مختار وفادار باجازه امام اخیار امام زین العابدین علیه السلام متصدی قتل قاتلین سبط
ارجمند حضرت خیر المرسلین گردید زنهار که سخن ناسزایی درباب مختار بزبان نیاورید که از اولیای خاندان حضرت
رسالت و شاه ولایت بود شفا داد دلهای اقارب و عشایر و اولیا و احبای آن حضرت را بعد از آنکه بدرد آمده بود
از وقوع مصیبت آن حضرت لمؤلفه چون شرح غم آن شه ابرار کنم ؛ صد دجله روان زچشم خونبار کنم ؛ گریان باشند وحوش
دیده و مرغ ؛ چندان کرد مهر ذکر مختار کنم ؛ تا آنکه مرا قوت گفتار بود ؛ ورد دم شب و روز مدح مختار بود
چون مدح نکو میشود چون خواجه حسین ؛ ممدوح علی حیدر کرار بود ؛ صد شکر که در ملک سخن محتشمم
مدحتگر سبط احمد مختارم ؛ تا قبضه تیغ خامه در دست منست ؛ دشمن کش اهل بیت چون مختارم لایة الرابع ومن یقاتل
فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما یعنی کسیکه قتال میکند در راه خدا پس کشته می شود یا غالب
میگردد پس زود باشد که بدهیم او را اجر عظیم مخفی نماند که باین آیه شریفه حق جل و علا خبر میدهد که کشته شدن

در راه خدا

و اجر شهادت آن حضرت را که قتل کرد در راه خدا و جزا داد او را عطا اما قاتلش با دشمنان دین چنین بود
که چندین هزار کفار در برابر آن امام اخیار ایستاده بودند و تن مطهرش را که پرورده کنار رسول مختار بود
تیرباران نمودند و یکهزار و نهصد و پنجاه زخم بر سینه و گلو و رخسار و عذارش زدند و پشت مبارکه جا بنازی نداد لمؤلفه
جز آن ضیای چشم پیمبر بدشت کین ؛ چون آن سر و رسیده زهرا در زنگار ؛ یکتن کسی ندیده برابر بصد هزار
یکصید کس ندیده و صیاد صد هزار ؛ این نگارش قتالش بود گذارش قتلش را چنان نویسیم که خامه را قوت
نوشتن و شیعه را طاقت شنیدن نیست در وقتیکه بدو از ده ضربت در ظهر دهم عاشورا سر مبارکش را از بدن
جدا میکردند در زیر شمشیر نظر حسرت بجانب اهل حرم داشت و بزبان حال میگفت اللهم انی استودعک
اهلی و ولدی و بناتی و اخواتی المظلومات یعنی خداوندا بتو میسپارم اهل و عیال و فرزندان و دختران و
خواهران مظلومهای خود را مرویست که در آنحالت جناب زینب خاتون خواهر نیک اختر آن حضرت بیتابانه
از خیمه بیرون آمد و چون برادر با جان برابر خود را در میان خاک و خون غلطان دید گریان و نالان بزبان
حال میگفت لمؤلفه گر دور آسمان ز ذلت ستم خاک بر سرم ؛ در ماتم برادر با جان برابرم ؛ ای جان پاک کاش شدی
جسم من بخاک ؛ تا ز غمین بپیکر پاک تو ننگرم ؛ در سایه وجود تو بودم چو آفتاب ؛ اکنون در آفتابم و
از ذره کمترم ؛ گردون بباد داد ز بیداد خرگهم ؛ دوران رهبر بود بتاراج معجرم ؛ گاهی بدختران اسیر تو
عمه ام ؛ گاهی بکودکان یتیم تو چون مادرم ؛ دست قضا عنان مرا واکشید ام ؛ برخیز ای برادر و محمل
بیاورم ؛ در تاریخ ابو مخنف است که در آنوقت که جناب زینب خاتون بر روی جسد اطهر آن حضرت افتاده
بود و مینالید و میزارید شمر شریر حرامزاده کعب نیزه کین را بر کتف آن ناموس حضرت خیر المرسلین گذارد و گفت
تنحی والا الحقتک به یعنی بر کنار رو و الا ترا به برادرت ملحق میسازم میسانم باجناب زینب خاتون
فرمود دعنی اودعه ولو دعنی یعنی ای ملعون بگذار که او را وداع نمایم و مرا او وداع نماید و آن کافر غدار
دست از جفای آن بضعه احمد مختار برنداشت لایة الخامس ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء

عند ربهم یرزقون یعنی گمان مکنید کسانرا که کشته شدند در راه خدا که مرده اند بلکه زنده اند که نزد پروردگار شان روزی داده میشوند موافق حدیث امام ناطق جعفر بن محمد الصادق آن کشته که زنده است نزد پروردگار صاحب حیات جاودان سرور شهیدان امام حسین علیه السلام است که در جانب عرش عظیم او تکیه میکند
خدا و نظر میکند بر زیارت کننده گان و تعزیه داران و ایشان و پدران ایشان
را و مسکن و مأوای ایشان را بنام و نشان و مینماید و از پدران خود سؤال مینماید که از برای ایشان استغفار کنند و می
فرماید ای گریه کننده گان عزا اگر بدانید آنچه را خدا از برای شما مهیا گردانیده است از ثوابها هر آینه شادی شما از اندوه
شما زیاده خواهد بود و از خدا سؤال مینماید آمرزش گناهان گریه کننده گان را آید ملیه شعر چون کرمی که بیازارد دوش
اینه از رحیم جگر تشنه شربت « در بارگاه قدس لعوق پیمبران « بهتر هزار بار ز تاج پیمبرست « خشنود
هم چو گوهر دیدیم احمدی عجم « ار زنده هم چو خاتم انگشت احمد حیدر است « کدام خاتم خاتمی که در شب معراج
از خاتم انبیا بود و در روز کوع سایل عطا نمود خاتمی که بمیراث با مام حسن مجتبی رسید و از آن حضرت با مام حسین
منتقل گردید خاتمی که در صحرای کربلا تشنه که آن حضرت را تسکین داد و در هنگام که جناب علی اکبر به پدر نامور شکایت
نمود در دهانش نهاد آه آه مختتم بود رند بود و دو همه سیراب میکند « خاتم زنقطه آب سلیمان کربلا « از آب هم مضایقه
کردند کوفیان « خوش داشتند حرمت مهمان کربلا الایة خامسة الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون المیثاق
الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم یعنی آن کسانیکه وفا کنند بعهد خدا و نمی شکنند پیمان را
و آن کسانیکه وصل میکنند آن چیزی راکه امر کرده است خدا باو اینکه وصل کرده شود و خوف دارند از پروردگار
شان یقین است که عهد وفا کننده عهد خداوند نگاه دارنده پیمان و وصل کننده ما امر الله ان یوصل آن حضرت
و اصحاب آن حضرت که در کربلای پر بلا بوعده الهی وفا کردند و بودند بیعت حضرت رسالت پناهی یاری نمودند
آن حضرت است مصداق کریمه یوفون بعهد الله و اصحاب آن حضرت است مصدق الذین یصلون ما امر الله به
زهی همت که آزاده گان شان بنوعی کمر بنده اند که از قید تعلقات حیلی جسمانی رسته و بنده گان

بنحوی از قید تعلقات رسته اند که بسر حبل ازاده گان پیوسته شد یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما
الایة السادسة الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی بدانید بدرستیکه دوستان خدا هیچ ترسی
بر ایشان نیست و نیستند ایشان که اندوهناک باشند از حضرت سید الساجدین امام زین العابدین
علیه السلام رسیده است که هر گاه بر حضرت ما و خورشید قیم از روز عاشورا که در صحرای کربلا شوق الهی کمر
شهادت بر میان بسته بود و اصحاب کبار که آن سرور را با نعوت و دلاوری یافتند ارادت
و اطمینان قلب ایشان بیشتر شد و خوف و حزنی از برای آن حضرت و اصحاب هیچ وجه در چنین معرکه و مهلکه
بنود و هم اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الایة السابعة و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله
یعنی و بعضی از مردمان کسی است که فروشد جان مقدس خود را از برای طلب رضای خدا این آیه شریفه
نازل شد در شان شاه ولایت و تا می حیدر بدر زر کو از خود سرور مظلومان در صحرای کربلا و فرزند حضرت
نفس خود را در راه رضای خدا تا رسول ای گریبان کسی شیمانی نمی بیند و انکه آن کریمی که در حدیث قدسی
میفرماید فانا دیته کمترین بهائی که در معامله شهادت یافت اذن شفاعت بود که کلام فیض انجام صادق
فرجام مرکبا علی الحسین وجبت له الجنة با نیغ همتی کسر روشن و شاهدی است بر این از حضرت صادق
علیه السلم روایت است که هر که از جدم حسین بخواطر آورد و بقدر بال مگسی آب از چشم او جاری شود ثواب
او بر خداست ابو عمار مردی بود شاعر و مکرر مصاحبت حضرت صادق ع را در می یافت روزی آن حضرت
فرمود در مرثیه جدم امام حسین علیه السلم شعری انشا کن ابو عمار با حزن و اندوه بسیار شروع کردند بمرثیه آن
حضرت و حضرت صادق علیه السلم میگریست تا آنکه صدا از خانه آن حضرت بلند شد بروشی که شیعیان
ما در پیش خود نوحه میکنند بخوان ابو عمار از آن نوحه سخن کرد و گریه بر گریه آن حضرت افزود و
و صدای گریه محذرات حرم عصمت بلند شد وای کاش راقم این کتاب در حضور آنجناب حاضر
می بودم و این خطاب را از آن امام پنهانی بشنودم بر می خواستم و بر پا می ایستادم و با دل شکسته و گریبان
حدیث ابو عمار

به آهنگ پهلوی در مجلس آن سید علوی با این نوا نوحه سرا شدم لمؤلفه ز قتلش چشم گردون خون گریست
دیده زهرا اندر آن چون گریست ❀ انبیا کشته شد کان فرزند همه ❀ حضرت خیر البشر افزون گریست ❀
کشت گیان دیده های اولیا ❀ چون ولی حضرت بیچون گریست ❀ خون ز دیوانه و فرزانه سوخت ❀
دیده هر عاقل و مجنون گریست ❀ بر رخش بسته چون آب فرات ❀ بر زمین چشم فلک جیحون گریست
ها دی کلم کشته صحرای غم ❀ ابرسان بر دشت و در هامون گریست ❀ الوعمار سکینه که چون فارغ شدیم
حضرت فرمود که هر که شعری در مرثیه حسین بگوید و پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب شود و هر کس را بگریاند بهشت
او را واجب شود و هر که بیست کس را یا ده کس را بگریاند یا خود بگرید یا یک کس را بگریاند و اگر گریه اش نیاید خود را — یا پنج کس را
بگریه بدارد بهشت او را واجب شود و بصحت رسیده است که آن حضرت فرمود که هیچ گریه نزد خدا
پسندیده تر نیست از دیده که بر آن حضرت بگرید و هر که بر آن حضرت بگرید بیک به حضرت فاطمه صلوات الله علیها — ثواب گریه کننده سید الشهدا
و یاری آن حضرت نموده است و احسان بحضرت رسالت کرده است و حق اهل بیت را ادا کرده است و در قیامت
هیچ بنده محشور نمی شود که دیده او گریان نباشد مگر کسی که بر جدم حسین گریسته باشد محشور می شود خندان و بشارت باد
میرسد از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور و شادی از روی او ظاهر میگردد و همه خلایق در بیم و اکره
کننده گان جز بسبب الم اند و همه خلق بالا بمقام حساب میبرند و ایشان در زیر عرش در خدمت آن حضرت
نشسته اند و از حساب نمی ترسند و ملائکه نزد ایشان می آیند و ایشان را بتکلیف دخول بهشت مینمایند و ایشان
ابا می کنند و می گویند مجالست و صحبت آن حضرت را به بهشت نمی فروشیم چه بین العذای راه یافته کان بزم خلوت
کردم شعر در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم ❀ بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم ❀ بهمچی که در آید
سروران دو عالم ❀ نظر بسوی تو دارم غلام روی تو باشم ❀ و بهشت نبنوشم ز دست جام ساقی رضوان
مرا بباده چه حاجت که مست بوی تو باشم ❀ پس حوران و غلمان جنان برای ایشان پیام میفرستند که ما را شوق
لقای شما بنهایت رسیده و ایشان از بس سرور و شادی که از مجالست آن حضرت دارند اعتنا نمی کنند که پیغام

ایشان را نشنوند

ایشان را نشنوند و دشمنان اهل بیت را می بینند که رو بسوی آتش میکشند و آن کافران منازل نیکوکاران را
می بینند پس می گویند آه آه که نیست ما را شفاعت کننده در اینجا و نه دوستی و نه یاری که ما را از این شدت و آزار
نجات دهد پس باز ملائکه پیغام از جانب حوریان ایشان و خزینه داران بهشتهای ایشان می آورند و از برای
ایشان وصف میکنند نعمتهائی که حق تعالی از برکت محبت سید الشهدا بجهة ایشان مهیا کرده است ایشان
در جواب می گویند که خواهیم آمد بنزد شما و چون جواب پیغام ایشان بحوران و غلمان و خازنان بهشتهای
ایشان میرسد و می شنوند که در خدمت آن حضرت در زیر عرش نشسته اند شوق ایشان بملاقات ایشان زیاده
تر میگردد پس هم ایشان آن حضرت می گویند که حمد و سپاس خداوندی را که فزع اکبر و اهوال این روز را از ما برداشت
و ما را نجات داد از آنچه میترسیدیم پس اسبان و شتران از بهشت با محملها از برای ایشان می آورند و ایشان
سوار می شوند و مشغول حمد و ثنای حضرت عزت می شوند و صلوات بر حضرت رسالت و آل اطهار آن حضرت
میفرستند تا داخل منازل خود میگردند الآیة الثانیة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا
فی التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم
یعنی کارزار میکنند در راه خدا پس گاهی میکشند و گاهی کشته میشوند وعده دادنی ثابت که خلاف نیست
در آن در سه کتاب وکیست وفا کننده بعهد خود از خدای کریم پس شادمان باشند بخرید و فروخت خود که
مبایعه کردید و این بیع و شری رستگاری عظیم است الموالیان قتال کرد در راه خدا و کشت کافران را
و کشته شد در دست کفار و بشارت یافت از خرید و فروخت خود بفوز عظیم آنسروری که با قلت انصار
در میان گروه کفار کارزار کرد و بدست معجز نمای خود یکهزار و نهصد و پنجاه نفر از ابطال را رسانید پس با لب تشنه
در کنار فرات کشته شد منقول است که بعد از آنکه قتال بسیار کرد و جراحت بیشمار بتن اطهرش رسید و هر چند
لشکر کفار بمعاونت یکدیگر با فرزند نامی سید ابرار کارزار می نمودند همه مغلوب و مقهور میشدند
و دیگری جرات نمی نمود که برابر آن شیرزاده گردد کار آمد یزید ابطحی که از شجاعان روزگار و در مصر و عراق

بشجاعت مشهور بود بانگ بر سپاه زد که ای بی‌شرمان ببینید که از یک تن چگونه عاجز آمده‌اید الحال من
مرد و کار را درساخته‌ام این بگفت و صلاح بر تن خود درست کرده بجانب میدان رزم گاه شتافت بروایت
که در آن وقت آواز هلهله از لشکر مخالف بلند شد و اهل بیت امام خروش برآوردند که آن کافر بیحیا مشهور آفاق
و در شجاعت طاق بود همینکه در برابر آنسرور درآمد شمشیر خود را از میان برآورد و بآن حضرت حمله کرد دید حضرت
بانگ بر او زد که ای بیحیا آیا مرا نمی‌شناسی که چنین گستاخانه در برابر من میآئی آن کافر لعین باشرم در جواب
آن حضرت هیچ نگفت و شمشیر خود را حواله آن حضرت کرد حضرت ضربت او را از خود رد نمود و شمشیری حواله
آن کافر فرمود که بیک ضربت دو نیم شد و چون تشنگی بآن حضرت غالب شده بود متوجه شط فرات گردید اما
شرح قتلش مروی است که چون آن کشتی نجات جهان را طناب‌های توانائی گسست و در غرقاب خون بزمین کربلا
نشست دجله‌های خون از بدن پر جراحتش جاری و اهل حرم محترمش در گریه و زاری سر برهنه بر بالین
دختر پریشان **شعر** زهرا شکوه بر در یزدان بپای خواست حیدر بگریه نزد رسول امین نشست
حوریان از ماتم غم رخسارها گلگون نمودند و سرخاب خون دل بچهره می‌سودند رضوان عرصه جنان را
جاروب اشک مژگان کشید و آب از دشت کربلا روان باشید کوثر باستقبال لبش لعل گون روان و تسنیم سر بر سنگ زنان
بجانب کربلا شتابان تمامی ملایکه هفت آسمان هراسان ایستاده و کروبیان خون دل از دیده گشاده و
سیارات متحیر و ثوابت متاثر که آیا بر سر جهان چه خواهد آمد **للمؤلفه** عرش و کرسی آسمان و آفتاب جمله بودند
اندر اضطراب آب و خاک و باد و آتش [illegible] زهم زین غم قفا و قلوب آهن دلان را
بر تن بیمار نازنین آن حضرت رحمی نبود **شعر** نه بیمشان ز خداوند روز محشر بود نه شرمشان ز رخ مصطفی و حیدر بود
ز دادخواهی خیر النسا نترسیدند ز انتقام شه لافتی نیندیشیدند ولادم عرب از بسیاری جراحت و درد بی‌تاب گردید
و در میان خاک و خون کف کف شکرانه بر روی میمالید و میگفت **قطعه** هزار مرتبه خود را شهید میخواهم
قتیل تیغ سپاه یزید می‌خواهم چرا که با قلم لذت شهادت [illegible] بخون طپیدن و جان دادن آن طاعت را

الآیة التاسعة عشر [illegible]

قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین سبب نزول این آیه این بود که
چون خطاب مستطاب [illegible] رسالت مآب [illegible] رسید جمعی از [illegible] نصارای نجران [illegible]
[illegible]

از خوف نزول عذاب الهی حیرانم که کفار بر تو چنین حیله کردند با او مقابله نمودند که معجزات آتش را می دیدند و استغفار نمی شدند و
و لحن حسن می شنیدند و میدانستند که این شریفه مبارک در شأن آن حضرت و هر چند بجائی [illegible] و میدیدند که آتش وی [illegible]
امان از آن قوم با ایمان می بردند و دم ابی جهل طلبید مضایقه میکردند و آن حضرت را بعیب برید و عوض [illegible] نمودند
خاک برید هم الا لطیف با کبرا با رسول دهم لعدای تو با جا بهای معرکه آتش کمان و رسته کاران در روز مباهله ببین و پسر
دو ارو کی رست آراسته بود به دایا و دختر سلطان و شیاطین تو خالق اعدای جو اشتبه به نمودند و دست نور از حق
اندر میت نمودند لیکن از الکشته دامادش اکنون غش شده دختر را اسیر نمودند و دست غارت بگاب حضرت
طاهر وا کرده اند **شعر** کنند کوش فاطمه را اسیر کوش دار ؛ سیب زردی و دختر خیر النسا زد بند و روی استنبیه که روز مقالات کرار
اولیا و سید شهدا بوده هنگام مقابله در میان میدان کار زار اظهار معجزه و کرامات آن فرزند خوانده کا باب تطهیر
رسیده نه بدین نمود نفاق و کفر و شقاق نیخشیده و کار بر اعنهم فاعفون **الاية الثالثة** قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربى
میگوید ای محمد که سؤال نمیکنم از شما بر رسالتی که کردم از وی مکر دوستی در باره خویشان و اقارب خود ای مشتاقان محمد مختار
که بوده از حضرت شاه میل به حضرت رسالت نزدیک تر و خویش تر چاکه شاه در این دعا یه شریفه مبایعت کا قال الکلام
فدرتها لو انزع امانا تا که حق را در کلام مجید مودت آن حضرت را مقدم بر نفس نفیس مصدقی خبای علی هر دو آله در کرده الفی افر ب
اقارب ایشان است که مادرش دختر رسول بود پدرش زوج بتول برادرش ولی فرزند گان آن حضرت خواهرش
نمونس حرم است وای بر گروهی که از حکم الهی عادل بودند و بیشتر ستم آن آفت جفا که باد و گردند گفت سجاد رسول اکرم
و جداه کردند گفت فرزند جرم اما نم و جد اخته ستم نمودند گفت مردم جور بشید که بما نشنید که روز جزا داد خود نشند
گفت برادرم مهر و احسان کرامت جلال بی شما نیکو شده گفت مبتهم آن جاهلین که رسول خدا و امید [illegible] میکشید
سرش از تن برید گفت از رای کلی اهوا و حوا طلبید از بر ادر رسید **شعر** کردند ادمیه از روز محشر ؛
الاية الرابعة فراموش کردند عهد پیغمبر و الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة ... آنکه میسد خدا از صادقه و هجرات
در راه خدا در حالیکه دلهای ایشان تو سان است الحمد الذین به پروردگار خود بازگردند یعنی ای [illegible] از و قت [illegible]

الاضطرار

که مبادا از آنچه میان سید معظم در گاه ... نزد و در روضه لایق ... بشاد ... بن عواهده کردند هم چنانچه حضرت شاه امیر المؤمنین حضرت فاطمه
حسن و حسین را شبانه روز از دو آمده و دسته و طعام ... موزا مستحق دادند ... سائل زادند و میشمرونده انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء
و لا شکورا انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا امروز است که در صحرای کربلا جوان سرور شهدا را مینه کردند و تن مطهرش [illegible] نمودند
سایه مصباح انجمن داران **شعر** عریان تن حسین است تا راج داده چرخ ؛ هر جا که بود جامه اش ریش بوده تا رشته ای از جسم و بی سته زار و شب
در آن ایمن محشت فرو ... ای ایشان ده اوت که مهر و الطافیه را به نیش کجهد ... آن اما ... جبار امر فرمود علامت بید چند و منتقل سلطانی بید
نشد از حضرت امام زین العابدین علیه السلام این سؤال نمودند حضرت فرمود که ان علامت لشکر هزار زاوار لشکر شهید
مبارک ره رو دیده بقرار و سائلی بکشید در دستهای مبارکش این نشانها و زنجاها پدید گردید یا جهن اعدای
کرست ... از سر مائده عطاء دو مایه کام و مجمع عطای کرم چشمگان ... بیاشد کو زوی الفت عودی برای جاری فی
عمد ... هزار و هزار ... ما ... شهادت برد ... خانه این ... ان اداره ... رسید ... چه دانه از دوم ... بر دوم ... رزقه
از بحر است ... الطاف ... صد هزار ... شمع ... کان دانه صبغت **شعر** بهشت عزائی کم هر موجود ... است ؛
این دانه بهای روضه رضوان است ؛ این ... شغای هر دو دو درمان است ؛ جدا نه بحق از هزاران ؛ یک قطره
میشتر رضد عمان است **الاية الثانية عشر** و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها فمر و صبتکم ما بان را
نو الدین است که حامله شده مرا در وی ... است و وضع کرد او را ... که است این ... اخبار است که چون
رسالت علیه و آله خبر ... و ... از ولادت شهادت ستان حضرت فاطمه زهرا داد و خواتون قیامت
[illegible] شنیدن فرزند او ... شد و پس حامله شد ... او ... و وضع کرد او را ... **ثانی** **حدیث** دل در کرده و زاده ... و از
الحدیث الاول ... انبیاء و ائمه ... آن حضرت سید شهدا صلوات الله و سلامه علیه اجمعین ... قالت ... ثابت
... حسن ... الحسین ... و آله ... الهما ... جعفر ... ابی طالب ع
... از ... حسن ... شهد ... حسین ... حضرت رسالت ... و آله ... زوج
سیر ... الیه ... یوم ... حضرت رسالت و سجده ... اداد

در جای بسیار این حضرت رسول را اکرم [illegible] اداده از لحظه [illegible] حیات [illegible] ومحمدی [illegible] اولاد و ذریت

قال [illegible] هذا [illegible] الی [illegible] ترا قال مرا [illegible]

[illegible] از جهت این [illegible] حضرت [illegible] کسی [illegible] حضرت رسالت

[illegible] الفئة الباغیة من بعدی [illegible] ائمة [illegible] عشر [illegible] من ولد [illegible]

[illegible] اولاد [illegible] حضرت [illegible]

این حدیث [illegible] عدد اولاد [illegible] حضرت رسالت

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] رسول الله بسم [illegible] کذاردن [illegible]

[illegible] کذاردن [illegible] علیک السلام [illegible] رسول

خدا [illegible] بسم [illegible] کذار [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible] بسم [illegible] کذار [illegible] بسم الله [illegible]

بسم [illegible] لفظ [illegible] بسم [illegible]

من [illegible] حضرت امیر المومنین [illegible] که [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] سوره [illegible] بسم الله

[illegible] بسم [illegible] بسم الله [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] نقطه [illegible] حضرت [illegible]

اولیا بکشته

اولیا بکشته [illegible] حضرت [illegible] بسم الله [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] قرآن است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از حضرت امام [illegible] جعفر بن محمد الصادق [illegible]

هر که [illegible] خندان است [illegible]

[illegible] خندان [illegible] رسول خدا [illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible] حضرت امام جعفر [illegible]

روایت کرده است [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] حضرت

[illegible]

[illegible] خندان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] امام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] روح القدس [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] یزید بن معاویه [illegible]

هرآینه هرکه بر روی زمین بود از جوش و خروش ایشان می ترسید اگر [illegible] هرآینه هرچه بر روی زمین بود از جوش [illegible]

مامور است از خداوند و فریاد ایشان را [illegible] و [illegible] زبان ایشان [illegible] است [illegible]

جبرئیل امد و [illegible] در [illegible] که [illegible] جهنم [illegible] برای حضرت [illegible]

بر [illegible] آن حضرت و اگر [illegible] خدا بر روی زمین [illegible] هرآینه زمین را [illegible] می کرد

الحدیث الثانی

[illegible] ان موسی بن عمران [illegible] یا رب [illegible] فاوحی الله عز و جل الیه یا موسی [illegible]

ان علی فی النار [illegible] که موسی بن عمران [illegible] که [illegible]

ای پروردگار [illegible] پس [illegible] خداوند عز و جل [illegible] ای موسی [illegible]

[illegible] هرآینه [illegible] علی ابن ابی طالب [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] موسی [illegible] علیه السلام روایت [illegible] حضرت

رسول صلی الله علیه و آله [illegible] آتش [illegible] عذاب [illegible]

[illegible] آتشین [illegible] در قعر جهنم [illegible] جهنم پروردگار [illegible]

[illegible] هرکه [illegible] جهنم [illegible]

[illegible] آتش [illegible] عذاب [illegible] عقوبت [illegible]

و از جهنم [illegible] حضرت [illegible] روایت [illegible] که حضرت [illegible]

الحدیث الثالث

[illegible] که در جهنم [illegible] علیه السلام [illegible] فاطمه [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] ای پروردگار [illegible] شعر

[illegible] روز حشر

دارند

دارند [illegible] چون [illegible]

آل نبی [illegible] آتش [illegible] فریاد از آن [illegible] از [illegible]

[illegible] روز قیامت [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

چنانچه [illegible]

[illegible] جهنم [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] جهنم [illegible]

الحدیث الرابع

[illegible] جهنم [illegible] قال رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] الحسن و الحسین

سیدا شباب اهل الجنة [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت سید الشهداء در صحرای کربلا [illegible]

[illegible] خواهر [illegible]

شعر للمؤلف

چون [illegible] روان [illegible] چشم [illegible]

[illegible] زمان [illegible]

خواهر [illegible]

سرشت، گوارا مرگ را می‌چشند و باقی نمی‌ماند و بغیر از ذات پاک حی لا یموت همه چیز در معرض زوال و فناست و از همه ایمه می‌دانند
و بعد از فوت ان مسموم شد میکردانند و او منفرد است در بقا و نو بر دل برادران همه شهید شدند و از من بعد شما و حضرت رسول صلعم
که اشرف خلایق بود در دنیا نماند و برای عاده در رحلت نمود و لیسری از من اعطا و اتضاع نمود تا فی الجمله بیت عصمت را
واد و بعیت عزاوفت اندرست که بعیه روایت در رضا بود و مکرر خواهر شرافت الله ده الحدیث الخامس: حضرت رسول صلی الله علیه و آله الولد
ریحانة و ریحانتی الحسن و الحسین فرمود رسول صلی الله علیه و آله که فرزند ریحان است حسن و حسین دو ریحانه من اند ای
موالیان دو ریحانه چمن رسالت دو نونهال خارستان ولایت که سرو جویبار مجتبی و لاله گلزار مرتضوی بودند یکی لعل فام
نکهتش از زهر جفا رنگ فام گردید و یکی لعل رنگش از تیغ ستم در گردید و آن برادر میکه عقیق جگری را که الماس بود نه و ریزه را
نه بخشید و سر در سینه جد مصطفی صلعم و دوش مرتضی برد چراغ که رخ و رنگ ماه آن هستان لیسا از ماتم حسن مجتبی چگونه لباس
سبز حزن در بر نکشید و لاله عذاران گلستان رسول از زهر مصیبت حسین شهید از باد خیال سرخ روی را چهره برده کشید
شیدا روی که در زهر دادن حسن گشته از اختر سوز سعید دادن نمود و روز و با عارض بی‌سرشی در کربلا بر عقب یا
کیان بر نمود در زهر که در ایشن جواز با تن کند الموتی صد پاره دل آسینه فریاد کند ای چون با صبای زخم مرکذرد ای چشم خود پیکان بر بسته خیالی کند
مروی است که روزی شاه مردان و فرزندان که حضرت امام حسین گریست و گفت قسم می خورم دای عجب که در سر ۷
حضرت امام حسین رضی الله عنه فرمود که ای پدر من چینم گفت بعد از شهادت شما روزی که عشقت بهتر از سر شهر خواهد شد
سینه سو جنس که خواهد شد با هر شیشه که مهر بود رشته در دل ایست کر بالا غرایب تای کتاب خواهد شد ای بوستان حضرت
سر بر سر سستان
این محبان امامی را اینکه حدیث روایت کنیش استجابة الله من احبه الی ان ذریت ان او است و مصداق کریمه
و عصموا بحبل الله اود و برادر و زریه طاهره اوست اللهم ارزقنا محبت امامان و ایشان و اباء ایشان و اجعلنا من شیعتهم آمین
فی عزاء الحسین و ضیاء الهادی در قرابتی محب الحسن و حسنات الحسین الحدیث السادس: فرمود رسول صلی الله علیه و آله حسین منی و انا من
حسین کنیز گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که حسین از من است و من از حسینم سبب این کلام سعادت فرجام آن است که
عالم و عالمیان و تمامی زمره انس و جان ظاهر گردد که اندای حسین ندای رسول خداست و جان کاملترین انبیا است
قول کلمات که دوست و دشمن دوست است پس شهید است و دیگر و بر دستان چنین راز که احسان

کفه الاولا صدا را

رسول خدا را در قبضه در پیش روی آن حضرت به صحرای کربلا جان خود را فدای سید شهدا نمودند و حرارت و نمای آن حضرت القوم الله
یقین نمودند خود را سپر تیر بلا کردند و سر خود را در قدم آن حضرت نثار کردند و بعضی خود را که از یاری آن حضرت ماندند
در راه رسول خدا چه عذر آوریم الموافق برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر این مهر برکه افکنم این دل کجا برم ای جفاهای دوستان و دشمن داریم
دشمنان آن حضرت که تیر جفا کمان برگزیده خدا انداختند خود را در دنیا و آخرت معاقب گشتند زشت
بمالش را کشتند و آب بر رویش بستند و از دشمنی آن حضرت ایذا نمودند رسول خدا را ایذا نمودند و حق سبحانه و تعالی ایشان را در سر جهنم
کن وانی بغدا وی ما ای کس را که حضرت او را قصد حضرت کرده بر آنچه زد یک از حلقه شستهای گرداگرد ایشان حیا
و شامیان پر جور و جفا به حضرت او که بر آن رسید و اشک چون اشکی خونین چنین شکافان ابراهیم شط فرات کشید که آب را آب ندید
کودک گرسنه خود را تر نماید چون آبرا نزدیک دهان عطشان آن تیر زدند آن بچه آن حضرت شاه خون از دهان
مبارکش جاری شد چون خون یاقوت رنگ از لعل لب و دندان حضرت جاری گردید و جان آن حضرت از تن شد الکم رسید
سینه‌اش سرخ گردید که ای ظالم خدا بیزار تو را سیراب کرد فی الحال آن تشنه را کلام با عذاب خدا گفت تا که از ایشان شدت عطش گرم
الحدیث السابع: فرمود رسول اللهم من زاره عارفا بحقه کتب له ثواب الف حجة و الف عمرة
و چه گنهد وارد و جواب نیست الحسن حسنات ای شیعه
و سیاره حسین زارنی کمن زارالله و حق الزائر ان لا یعذبه علی النار گفت رسول خدا صلعم که کسی که زیارت کند حسین را در حالی که عارف
بحق او و شناسنده باشد او را ای و ثواب هزار حج و هزار عمره و کسی که زیارت کند حسین را پس گویا که زیارت کرده باشد مرا و کسی که
زیارت کرده باشد مرا پس گویا زیارت کرده باشد خدا را و حق زیارت کننده آن است که ال با عذاب
کند او را در آتش و در بعضی از کتب معتبره از اعمش روایت آمده که گفت من در کوفه منزل داشتم و همسایه داشتم و شبها بر در
او می‌رفتم و با او صحبت می‌کردم پس شب جمعه نزد او رفتم و گفتم چه میگویی در زیارت امام حسین گفت بدعت است و هر بدعتی
ضلالت است و هر ضلالتی در آتش او لوی السن است پس گفت زیارت خشم از پیش او برخاستم و گفتم برگشتم و با خود قرار دادم
که سحر می‌روم نزد او و بعضی از فضایل آن حضرت ثواب زیارت را برای او گویم اگر در این معانده اصرار نمود او را بقتل رسانم
چون وقت سحر شد رفتم در خانه او و در را کوبیدم و او را صدا زدم زوجه او جواب داد که او در اول شب قصد زیارت امام حسین

بر در حضرت عشق کرد من بر او عجب ادراک شدم و چون باز به منوران حضرت رسیدم دیدم که آن مرد بر درگاه ایستاده و بسیار به درد می‌گرید و از حق
طلب می‌نماید آمرزش می‌نماید چون سر از سجده برداشت گفتم تو در این مسکنی که زیارت حسین بجا آوردی و دیدی رسالت کنند عشق امام ...
در سینه اعتقاد ایشان نداشتم و در این شب عجیبی دیدم مرد جلیل القدری را در خواب دیدم میانه بالا نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه قد در
علامت جلالت و نهایت حسن و جمال و زرد روی عظیم ... براده برادر بود و در ... و دیگر دو مرد پیش روی او سواره میرفتند سواره تا جایی که رسیدند
که تفاوت نکنم نهایت و هر یک ملکی بجا آوردند خدا در هر سه روز آمرزش می‌کرد پرسیدم که این بزرگوار کیست گفتند که پیغمبر و احمد
مرد که شاه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است گفتم آن شهسوار که در پیش روی آن حضرت میرود کیست مرد گفت او علی مرتضی است و ازو دیدم که
از نور برافروخته بودند و در ... به غایت نورانی جمال و عظمت و جلالت و آن مرد و فرشته بودند و آن ... در میان زمین و آسمان
بودند میبردند پرسیدم که این زنان کیستند گفت فاطمه زهرا و خدیجه کبری پس جوانی دیگر سواره دیدم که از ... بر سیدم که این
جوان کیست گفت حسن مجتبی پرسیدم که ایشان کجا میروند گفت به زیارت حسین شهید کربلا پس بدیدن مرد و فاطمه علیها السلام دیدم
دیدم بر ... در رقعه‌ها نوشته از آسمان نزد هر ... آن حضرت میرود پرسیدم که این برات‌ها چیست گفت اینها برات
برائت از آتش جهنم است برای آنکه به زیارت حسین می‌کنند در شب جمعه من التماس کردم که یکی از آن رقعه‌ها برای من بگیر
گفت تو میگویی که زیارت آن حضرت بدعت است تا از این سخن توبه نکنی و به زیارت آن حضرت نروی از این برات‌ها چیزی بتو نخواهد رسید
پس خائف و هراسان از خواب بیدار شدم و در همان ساعت متوجه زیارت شدم و توبه کردم و به ... از گفته خود و ای ... که از ... گشته

که امروز از بلای بی معرفت کنند از زیارت آن حضرت معرفت کوام کرده الحدیث الثامن ... ابن العلاء ... از زیارت ... (margin: در ذکر ثواب زیارت آن حضرت)
و حجت کاملی بر موالیان و امامت روایت است از آن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که ... از ایشان که زیارت امام حسین علیه السلام واجب است بر هر کس
معرفت امامت امام حسین علیه السلام ... زیارته ... و فی ... شفاعته ... و جشر مع الحسین ... کی ...
دلی که ... هر کس که چو من دل ... دارد ... دارد ... خواهد که زبان لب ...
در دیده اگر سراغ آبی دارد ... غایت ... لب از ... چشم ... که ... ایشان ...
رفت بر آن حضرت ... وقت ... چشم ... گریه کردن و زاری نمودن بر آن حضرت ...

بحضرت

بحضرت ثانی در حشر ... بر کربلا کشتی خود را ده ... در ... لاله ... حسن ... پس ... تکبیر گویان ... قتال ...
قیام کن ای ... آب ... سجود گزارند ... و ... این ... گرچه ... کشتی گیرد ... زرده ... اوست ... خطیم ... روزی کوه ...
در کوی ... حق ... کشتی ... در ... جلیل ... کوی اوست ... جلالت ... کوه ... دعا ... کات
رای ... حسین ... شاه ... جنت ... حرام ... بگرید ... کسی ... (margin, red: الحدیث التاسع)
... اگر ... جنت ... اهل بهشت ... آن حضرت ... رحمت ...
... آن حضرت ... بهشت ... بعضی ... احادیث ... الله ... کسی ...
کریه ... عزیز ... بهشت ... قوم ... هر کس ...
کشندگان و قربت ... آن حضرت ... لاله ...
رشت ... خون بود ... است که گلگون بود ... شراب ... طعنه زند
بر ورق آفتاب ... این ... چهره ... رنگ ... نرگس ... لاله ...
شد چو دیده ... لاله ... پیراهنم ... خون ...
روان ... دیده ... آن حضرت ... است الحدیث ... خون جگر از دیده شد جاری ...
چه خوش بودی که جاری ... خون ... رنگ ... (margin, red: در بیان ... و ثواب زیارت ... آن حضرت)
بعضی از ثقات ... روایت ... علی ابن ...
شد مردی از اصحاب معتمد حضرت امام حسین ... روایت ...
از دریا ... آب ...
مرد ... عقل ... حدیث ...
القدر ثواب ... بسیار ...
بمعذرت ... شب ... دیدم

که قیامت برپا شده است و مردم همه از دیک صحرا جمع گرد آمده و ترازوهای اعمال را آویخته اند و صراط را بر روی جهنم کشیده اند و آتش
جهنم را افروخته اند و قصرهای بهشت را آراسته اند و درهای آن را گشاده اند ... عظیم ... چون نظر کردم راست ... از آن
کردم در آن صحرا ... ... لباس نور ... محمد ... سیاه پوشیده اند و میگویند
از مردی ... ... که ... ... مصطفی ص و دیگری علی مرتضی و آن زن فاطمه زهرا است صلوات الله
علیهم ... گفتم ای رسول خدا این ... ... که ... ... فضیلت ...
... ... مظلوم ... ...
مظلوم که ... ... العاشر ... الحسین ... ... حسین ع ...
... ... حضرت ... ... شهادت ... ...
و آن حضرت ... ... و چون حضرت امام حسین ع ... ... حضرت امام ...
... حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ... ...
... ... مظلوم ... ...
... ... حضرت ... ...
... ... حضرت امام حسین ع ... ...
... ... حضرت امام حسین ع ... ... حضرت ...
... ... حسین ع ... ... حضرت ... ...
... ... حضرت ... ...
شده ... ... حضرت ... ...
... ...
... ...

آخر ... ...

... ...
لذات ... ...
الحدیث ... ... الحسین ... ... حسین ع ...
که ... ...
... ... الحسین ...
... حسین ... ... حضرت ... ... حسین ع
... ...
... ...
... ...
... ... حضرت امیر المؤمنین
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
شهدا امام حسین ... ... حسین ... ...
... ... حسین ع ... ...
خدا و رسول و مرتضی و ... حسن مجتبی ... ... لمؤلفه ای ... ...
... ... روح القدس ... ... هر کس که ... ... هر کس ... ...

اما شرط محبت آن حضرت آن است که سر منزل عشق گذاری قدم نهاده از نفس سپاری تن را بحرف ...
و از لشانه تارک رضا هموار در خوف و رجا بیشی بجز از مقام التسلیم و رضا جا نشی زهد و توکل از ایمان و شرف را
شعار خود و جشن لباس انتساب حسینی در حضرت توحید السیشی این است معنی محبت چنانکه اشعر المحبین الثالث والحدیث قال الصادق ع رضا
کون الامامة فی ذریته والشفاء فی تربته واجابة الدعاء تحت قبته وعدم احتساب ایام زیارته من اعمار زواره بمشی المشارق ...
... برده ... شهادت جدم امام حسین ... چهار چیز عطا کرده یکی امامت در ذریه طاهره
آنحضرت دیگر شفا در تربت آنحضرت دیگر اجابت دعا در تحت قبه آنحضرت دیگر محسوب نشدن ایام زیارت از اعمار زوار آن در ذریه و
حضرت را ... صورت معنی ... لطف ... که ... این عطا ... حضرت عطا شده بوقوع
پیوسته الاول کون الامامة فی ذریته اول ... امامت در ذریه آنحضرت است ... و ... رحمی ... آن است
که حضرت امام زین العابدین علیه ... امامت معصوم و منصوص بودند بعد از پدر بزرگوار خود و بعد از آن حضرت امام باقر
جعفر بن محمد الصادق ... معصوم و منصوص ... امامت بودند بعد از پدر بزرگوار خود و هم چنین بعد از آن حضرت امام کاظم
موسی ابن جعفر الکاظم الحلیم و بعد از آن جناب شمس الشموس علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا امام بودند و بعد از آن
حضرت امام محمد بن علی التقی الجواد و بعد از آن حضرت امام الزکی علی ابن محمد النقی و بعد از آن حضرت ... سپهر
سروری امام حسن عسکری صلوات الله و سلامه علیه امام است و بعد از آن حضرت امام العصر و الزمان حجة ابن الحسن
المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و همه از ذریه طاهره آنحضرت بودند و هر کدام امام و وصی امام و برگزیده کامل
درگاه ملک علام بودند و براهین قاطعه در امامت ایشان اقامه شده است که ... علمای ... در کتب مسطور ...
نموده اند و احتیاج به بیان ... اینجا ... اللهم ثبتنا علی صراط ... طریق ... لا ... الحق
و باید دانست که الثانی الشفاء فی تربته یکی دیگر شفای در تربت آنحضرت ... دو قسم است یکی
جسمانی دیگر روحانی ... و ... تربت آنحضرت شفای ... روحانی ... در ... مطلب
بوقوع پیوسته است ... که ... تربت آنحضرت ...

شفاء الامراض

دفع آن مرض شده است و بصحت پیوسته است و بسیاری از اهل جنون که نزدیک بمرگ رسیده و تربت مبارک آنحضرت را ...
مجروح خسته اند و بشما بیاده اند سکرات موت ... آسان شده است ... از امراض نفسانی ... شده
و معلوم ... گردیده و الثالث اجابة الدعاء تحت قبته یکی دیگر اجابت دعاست در تحت قبه آنحضرت بر ارباب دانش
و در عیان مخفی نماند که ظاهر قبه مطهره آنحضرت ... محترم ... مبارک ... است ... و مطهر
و مقصد معتبر آنحضرت ... شده است و اکنون کعبه معتبر ... و قبله اهل ... مومنان است ... ایمان
... که دعای زایران ... که عارف ... آن حضرت باشند اجابت
مقرون ... حکمت الهی مقتضی آن است که ... صلاح
حال داعی ... اجابت ... دعا ... آن است ...
حسنه دنیا ... مومنان ... اغراض نفسانی ... دنیوی ... اگر بنده مومن باشد و عارف
بحق امام ... شعر ...
... قبه آنحضرت ... مومنان و محبان آن حضرت ...
اما ... قبه آنحضرت قبله ... مومنان و محبان آن حضرت است ... محبت ... محبان ...
شیعیان و موالیان آن حضرت است که بهترین مومنان ... احادیث ...
میکردد شعر آن ... کعبه ... منزل است ... روح ...
... دل ... مهر او ... آسمان ... است
آسمان ... خورشید ... مهر ... حجاب ...
... دل ... منزل است ... حاجت ...
در کعبه ... که ... دل مومنی می نمود و زیارت سید شهدا صلوات الله و سلامه
علیه مشغول بود ... حضرت رب العزت ... حیرت ... سوال کرد ... گفت

بشنوی که حضرت رسالت در جواب سؤال مقداد این اشعار [illegible] حسین را دوست داشتی محبت [illegible]
سراغ محبت و موقت امام حسین داده دل حقایق منزل این مؤمن نموده ام و این است که [illegible] دل او [illegible] خود را
این همه را [illegible] ... ای که بود کمین [illegible] مسکن تو ماوای قلوب مؤمنان مأمن تو
مهر تو مکان نموده اندر دل من ای آنکه [illegible] بود مدفن تو الامام [illegible] [illegible]
علم [illegible] [illegible] زیارت ... از [illegible] زیارت آن حضرت [illegible]
این البته چنین است و زوار [illegible] زیارت آن حضرت [illegible] شرایط [illegible]
را [illegible] ... سالها در [illegible] [illegible] ... نموده کرد [illegible]
[illegible] کرده دعای و اجابت مقرون گردیده باشد [illegible] ... اصلی [illegible]
از عالم [illegible] است ... البته [illegible] زیارت [illegible]
[illegible] [illegible] ... چون و این [illegible] زندان [illegible]
ان [illegible] ... جهان [illegible] ... دعای [illegible]
[illegible] منزل [illegible] رسیده شعر کربلا منزل [illegible] است [illegible] [illegible] است
چمن [illegible] است [illegible] ... حدیث [illegible] ... فی یوم القیمة الا [illegible]
[illegible] ... المصطفی [illegible] [illegible]
[illegible] ... که آن [illegible] است [illegible]
شده [illegible] ... این سرور عالمیان کو [illegible]
[illegible] دیده محبان [illegible] ... حسینا
دیده [illegible] ... امام حسین [illegible] ... که [illegible]
خواهند داشت چون [illegible] ... گفته [illegible]

دردی او

دردی او [illegible] کشند [illegible] ... مهربان [illegible] ... ابر [illegible]
[illegible] ... عمر [illegible] ... افتخار
و [illegible] ... حضرت [illegible] ابراهیم
[illegible] ... ای [illegible] و اهل عیت
[illegible] ... حضرت [illegible] ... مهر [illegible]
[illegible] ... چون [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... رحمت [illegible] ... [illegible]
که [illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... حضرت [illegible] امام حسین ... [illegible]
[illegible] ... رحمت [illegible] ... [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ... [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ... حضرت [illegible] ... [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] ... آن حضرت [illegible]
[illegible] ... حضرت [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... آن حضرت [illegible]
[illegible] ... آن حضرت [illegible]

[illegible]

و دران وقت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اولاد امجادش علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیه و صدف گوهر حیات فاطمه زهرا علیها السلام
علیها و دو سبط ارجمند حضرت شاه امام حسن و امام حسین ع در ریاض بهشت حاضر بودند اشرف موجودات بودند و ازان دانه گران [illegible]
لؤلؤ [illegible] صدف [illegible] حق جلیل جاری کرده و فرموده این دو دانه خاتم ولایت و [illegible] وقت که ان [illegible] حضرت
امیرالمؤمنین است چون [illegible] حق [illegible] حضرت [illegible] حضرت علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و همه از حضرت و از حضرت
امام حسین ع [illegible] شعر ان گوهر لایق [illegible] است این معادن جوهر است [illegible] است [illegible]
بیت [illegible] تو [illegible] چون [illegible] نزد حضرت شاه حسین ع [illegible] در [illegible] و [illegible] برخیزد [illegible]
معز [illegible] دوری [illegible] و گوید [illegible] حقیقت دانه ان است که [illegible]
بهشت [illegible] شفاعت حضرت امام حسین [illegible]
بهشت [illegible] فصل اول در ذکر عظیم ترین مصیبتی که بانبیا علیهم السلام رسیده است از حین [illegible]
عظیم که در صحرای کربلا بسید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه واقع و حادث شده تا بشیعیان و موالیان آن حضرت
ظاهر گردد که [illegible] همه پیغمبران را در [illegible] تر [illegible] است الاول
القصه آدم و حوا [illegible] خلیفة [illegible] ابو البشر [illegible] ملک [illegible] علم آدم الاسماء کلها
[illegible] للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی [illegible] و علیه السلام حضرت آدم
ابو البشر [illegible] واقع [illegible] هبوط [illegible]
که [illegible] اعظم ترین مصیبتی که بان حضرت رسید مصیبت فرزند دلبندش هابیل
[illegible] ادم [illegible] قابیل [illegible]
[illegible] آدم [illegible] هابیل [illegible] خواهر او توام [illegible] قابیل
خواهر [illegible] آدم [illegible] حضرت آدم
[illegible] خواهر [illegible] قابیل [illegible] خواهر [illegible] هابیل [illegible]

که اقلیما را ابا کرده بود

که اقلیما را ابا کرده که [illegible] نظر نداشت [illegible] خواهر خود را [illegible] نماید [illegible] بود که [illegible]
هر یک چیزی قربان نمایند و قربانی هر یک [illegible] قبول [illegible] اقلیما را [illegible] نمایند [illegible] قربانی
ان زمان این چنین بود که هر کس می خواست قربانی نماید متاعی را می برد و در سر کوهی گذاشت [illegible]
[illegible] مع را [illegible] بر [illegible] می [illegible] [illegible] و [illegible] ان [illegible] را [illegible]
[illegible] ان [illegible] آسمان [illegible] هابیل را [illegible] قربانی او [illegible]
مطلق العنان [illegible] قربانی [illegible] را [illegible] آتش [illegible] بر [illegible]
[illegible] برادر خود [illegible] هر روز [illegible] ابلیس لعین [illegible]
[illegible] روزی چون [illegible] برادر خود هابیل را [illegible] در صحرای [illegible]
[illegible] برادر [illegible] آن حضرت [illegible] بود
[illegible] اول قتیل بود که در [illegible] حضرت شاه [illegible]
[illegible] ظلم [illegible] شد [illegible]
[illegible] شهید [illegible] شعر از تیغ ستم [illegible] قطره چکید [illegible] قطره [illegible]
[illegible] حضرت شاه [illegible]
[illegible] مطلع شد [illegible]
مؤلفه [illegible] بسته [illegible] اضطراب [illegible] بود [illegible]
[illegible] حضرت شاه آدم [illegible] عظیم ترین [illegible]
[illegible] اول [illegible]
واقع [illegible] صحرای کربلا [illegible]
[illegible] شاه حسین [illegible] رسید [illegible] ای [illegible]

سجاجیر البشر را در برابر [illegible] حضرت شمشیر و تیر و نیزه و [illegible] پاره پاره [illegible] او را شنیده دل او [illegible]
طلبید چون نوبت [illegible] کاری [illegible] خانه حیات [illegible] [illegible] آمد [illegible] [illegible]
آن حضرت [illegible] [illegible] که [illegible] زمین [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در صحرای کربلا چه رسید [illegible] نوح [illegible] و [illegible] آن حضرت [illegible] [illegible] [illegible] رسیده که [illegible]
در کربلا رسید [illegible] [illegible] چون حضرت شاه [illegible] آمد [illegible] [illegible] [illegible]
کربلا رسید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] زمین است
که من [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در این زمین [illegible] رسید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسید که ای
آدم اینجا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در این زمین شهید خواهد شد
اینجا بود که [illegible] [illegible] [illegible] اینجا بود که [illegible] [illegible] اینجا بود که [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شود اینجا بود که محیط [illegible] [illegible] اینجا بود که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و این زمین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زیارت قبر
آن شهید مظلوم [illegible] نوح نبی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تعالی
[illegible] [illegible] حضرت نوح نبی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علم و ایمان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
همه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت نوح [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نوح
قوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] دعوت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] رسید نوح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نوح [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت نوح چون کشتی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسید [illegible] کشتی [illegible] [illegible] نوح [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در این زمین رسید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] رسید نوح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسید که [illegible] [illegible] [illegible]
پس حضرت نوح [illegible] [illegible] [illegible] کشتی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الجودی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کشتی [illegible] [illegible] کشتی نوح [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کشتی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گرد اسب بلاد او بود و از جمله مردم استادی جهان لب حل و ترتیب ملک میان رسید از آن جمله شان برگزیدگان که
بهشتی و لایحان مرا بپوشید و از طوفان جان رسید یا لیتنی گفت فهم فوز فوزا عظیما ابراهیم و بهر صاحب الشریف خلیل
رب جلیل بود الله الملک العظیم که در ایام گفت به سلام عما ابراهیم حضرت ابراهیم را در ایام استحکام حکمت و تعظیم و تبجیل
پروردگار عظیم با بی نهایت الطاف و الوان بخشنده اعطا فی اضعاف مضاعف بسیار و نوازش بی شمار عظیمه بلکه در دار دنیا
بعبادت روی داد طغیان نمود و مردود و بعقد الکفار توجهش آنحضرت بود و بسیار اولیان بود که نمرود بان اراده
بحضرت ابراهیم در کید بود و مناظره مشغول بودند و در جواب او حضرت ابراهیم او را گفت هر راهی که بر وحدانیت
خداوند یگانه و اثبات بطلان بت پرستی و پیغمبری خود حجت آورده و در عبادی نمود و در بیان که کم گشتگان وادی
ضلالت بودند بعنوان بر کاهی نرسید حضرت ابراهیم فرصت نموده گفت تالله لاکیدن اصنامکم قسم کرد او برای
عید و جمعه کنم و تدبیر نمایم در شکستن بتان تا پس بر جای ز دست و ز درگاه بت بیرون گذاشت تمامی تبها را شکست و خورد
کرد و بت بزرگ را نشکست و تبر را در گردن بت بزرگ گذاشت چون نمرودیان آنجا و بر بتخانه آمدند
والهه خود را شکسته دیدند گفتند آیا کیست این کار کرده است و کدام کس این کار کرده است که در این آیت گروه از اینها شد
و ار کار شکستن بعضی احوال فاعل این عمل پرسیدند کلمات قالوا لا گیدن اصنامکم از حضرت ابراهیم شنیده
بودند گفتند ابراهیم را آورده پس نمرود و مردم ورا احضار نمود و او را حاضر ساختند و نمرود بر وی گفت آانت فعلت
هذا بالهتنا یا ابراهیم آیا تو این عمل را کرده ای ابراهیم ابراهیم گفت بل فعله کبیرهم هذا بلکه این کار بت بزرگ
است که او حاضر و آورش می باشد این را سؤال کنید از ایشان ان کانوا ینطقون اگر هستند که سخن گویند
پس نمرودیان که دیدند ابراهیم بت بزرگ را تبر آویزان داده که ما حق شدن این کار شکستن بت بزرگ تبها را بر هم کرد
پس بر سرهای خود را برآورده خجل شدند و گفتند ای ابراهیم تو میدانی که اینها سخن نمی گویند چرا می گویی سؤال کنید از ایشان
ابراهیم گفت پس چرا عبادت می کنید غیر خدا را و چیزها را که نفع نمی رسانند و زیان نمی رسانند پس جواب این ظالمان
از من داده و نمودند عاجز و شکسته او رفتند ایشان را بر یکدیگر در دشت مصلحت گفتند بسوزانید او را بعقوبت آتش و یاری
کنید خدایان شکسته خود را و گویند که نمرود این قول از وی بود او را پرسش نماید که او را هیچ از سیوف بود و حق تعالی او را از آن حجت

ابراهیم آورد

بر زمین فرو برد تا روز قیامت بسته نمرود پس نمرود مهمان او کرد تا حظیره درپیش کوهی بنا کردند و هیزم بسیار در او جمع کردند
و یکماه هیزم جمع نمودند تا آن حظیره را پر ساختند و روغن و نفت بر آن هیزم ریختند و آتش بر آن زدند و ابراهیم را در منجنیق نهاده
خواستند که در آتش اندازند فرشتگان در زمین و آسمان بخروش آمدند و گفتند یا رب زمین و آسمان و وحوش و طیور بگریه آمدند
و حمله عرش و ساکنان آسمان گریه کردند ملائکه گفتند بارخدایا در شرق و غرب عالم این بنده است که تو را بوحدانیت می شناسد
اکنون بت پرستان میخواهند او را بسوزانند و بسوزند و ما او را مدد نمائیم خطاب عزت رسید که برو با او در
اگر از تو مدد طلب نماید مدد او نمائید اول ملک که آمد در جنب ابراهیم و در حالی که ابراهیم را جابجا در منجنیق گذاشته بودند گفت
که من سلطان بادها و فرشته موکل بر آنم آمده ام که تو را یاری نمایم اگر فرمائی لشکر بادها را برانگیزم تا تمامی عمارات آتش را
در هوا و نمرودیان را افکند در هوا و ابراهیم گفت که نمی خواهم و در این حال ملک موکل آب آمد گفت بر درگاه چنین فرشته
که موکل باران بود عرض کرد که یا خلیل الله ملک آبها منم اگر فرمائی قطرات باران را ببارم که حرارت آتش را نابود کند تا آتش
او را خاموش سازد ابراهیم گفت من اورا بر خود و کار خود واگذاشته ام و چشم امید بکار دیگری ندارم پس فرشته ای
دیگر که موکل جبال بود آمد و گفت ای سرور اگر فرمائی تا کوهها را بر نمرودیان فرو ریزم و انفاد ایشان کوههای بلند
آورم گفت من نمی خواهم که غیر از حق کسی مرا یاری دهد ابراهیم پس ملائکه باز گشتند و آنچه روا داشت تعالی فرمود در ساعت که دلها
ابراهیم را نمرودیان از منجنیق بر آتش روان کرد ابراهیم گفت خداوند کریم بر دهنده من حسبی الله و نعم الوکیل پس جبرئیل امین آمد در حالت
ابراهیم معلق با آتش شده بود و از منجنیق جدا گردیده بود و نزدیک آتش رسیده بود و نفره زد که ای خلیل الله
داری گفت اما الیک فلا حاجت دارم اما بتو ندارم گفت پس چرا از او نخواهی گفت علمه بحالی حسبی من سؤالی
حاجتم و زبان سؤال نیست پس حضرت کریم تمنا به حاجت است مرا که دانسته است که صبر کنم و با تسلیم کرد و حاجت داری
نمی کنی گفت اراده او سبحانه بهتر از اراده من است پس خطاب رسید که ای آتش سرد شو و سلامت باش
گفت ای آتش سرد باش آتش که و خدا در ... ده گفت او بر این صحبت که از بلند و او در بدن و مبتلا گردیده آن برگزیده که برحم
آنحضرت را فرمود که از آن آتش بیرون آرد آنکه بجای ... داد و با آن ... هر کسی ابراهیم را که شعله ... و تختی را با غ بوستانی

حدیقهٔ محبت [illegible] اقلیم امتیاز بود [illegible] جبرئیل [illegible]

اختیار [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت ابراهیم [illegible] علیه السلام [illegible] چون حضرت خلیل الرحمن [illegible]

آتش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت خلیل [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت ابراهیم [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] پس آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] اسمعیل [illegible] قرة عیون خلیل الله اسمعیل و قال [illegible]

[illegible] الکبر اسمعیل [illegible] ذبح عظیم حضرت اسمعیل ذبیح الله [illegible]

که قربت الهی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که چون [illegible] ابراهیم [illegible] علیه السلام [illegible] در خواب [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] ابراهیم گفت [illegible]

[illegible] ابراهیم اسمعیل را [illegible] شیطان لعین

که میگوید [illegible] و چون دانست که حکم الهی [illegible]

[illegible] حضرت اسمعیل [illegible]

[illegible] که چون حضرت ابراهیم خواست که اسمعیل را [illegible] قربان کند

[illegible] گفت یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک [illegible] در خواب [illegible] ذبح کنم

قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین [illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible] پس اسمعیل [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دگر دست و مهر مرا به یاد کند؛ چون مادری با تو فرزند بگوید ... دیگر ملال مادرم بیشتر کند؛ وصیت دیگر آنکه چون خواهی مرا در راه خدا

ذبح نمائی دست و پای مرا محکم ببند که مبادا در وقت جان دادن دست و پای زنم و دامن [illegible] تو بخون آلوده گردد حضرت

ابراهیم دست و پای او را بریسمان محکم ببست و [illegible] پیش پاک گذارد و خواست که او را ذبح نماید اسمعیل تسلیم برخاک

اطاعت نهاده ناگاه از بارگاه کبریائی ندا آمد یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین ان هذا لهو البلاء

المبین و فدیناه بذبح عظیم [illegible] آنحضرت رسید چون ابراهیم نظر کرد دید که [illegible]

علیهم حضرت روح الامین گوسفندی از بهشت آورده و می‌گوید که ای خلیل رب جلیل امر فرموده که این گوسفند را بدل

اسمعیل قربان نمائی ابراهیم چون متوجه گوسفند شد آن گوسفند رمید و آنحضرت از عقب آن گوسفند دوید چون گوسفند را

گرفت و برگردید اسمعیل را دید که [illegible] که دست و پای او را [illegible] پس ابراهیم آن گوسفند را

ذبح نمود و [illegible] ای [illegible] اسمعیل [illegible] از قربان گاه [illegible]

بدین سبب نام نامی ذبح عظیم فرزند [illegible] رسول کریم [illegible] شهادت [illegible]

[illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون ابراهیم دست و پای او را

[illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible]

[illegible] زنده [illegible]

محبوب شبانه قطع نظر کردم سوگند که [illegible] گذشت حضرت امام حسین [illegible] از خلیل و اسمعیل [illegible] بیشتر بود که از فرزندان و برادران

واقربا [illegible] در راه رضای الهی قطع نظر نموده هم جان مقدس خود را نیز نثار حضرت [illegible] کرد

اول از فرزند و [illegible] از آن گذشت؛ در [illegible] از جان گذشت؛ هر که گذشتی کرد اگر دشوار بود؛ در سر جان [illegible]

چون جناب مقدس الهی که فرزند ابراهیم [illegible] ابراهیم آن گوسفند را ذبح نمود [illegible]

خود قربان [illegible] خطاب الهی در رسید که ای ابراهیم [illegible] محبوب [illegible]

[illegible] فرزندان [illegible] فرزند خود را [illegible]

که حسین [illegible] صحرای [illegible] خواهد [illegible]

جناب ابراهیم [illegible] آنحضرت [illegible] درگاه کبریا [illegible]

که یا ابراهیم [illegible] سوگند [illegible] فرزند خود را در راه رضای [illegible]

قربان می‌نمودی [illegible] گوسفندان اسمعیل [illegible]

[illegible] گوسفندان [illegible] حضرت اسمعیل [illegible]

[illegible] گوسفندان [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

که [illegible] اسمعیل [illegible] گوسفندان [illegible]

خلق خدا [illegible] اسمعیل [illegible] حسین [illegible] النبی الذی [illegible]

[illegible] العلیم الحکیم [illegible]

در [illegible] حضرت یعقوب [illegible] علیه السلام [illegible]

آن [illegible] برادران یوسف [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible]

راه ایشان آمده بود و منتظر وصول و وصال فرزند دلبند دیده در راه داشت چون ایشان را دید فرزند عزیز خود یوسف را ندید

و صدای ناله و افغان ایشان را شنید از استماع سخنان ایشان از پا در افتاده مدهوش گردید و چون بهوش آمد پسران را گفت

و دست بدامان مبارکش نهاده از نفس [illegible] هوش از سرش [illegible] ای برادران این چه حالت است که [illegible] پدر را احوال

[illegible] شده پسران آگاه ساختند پس یعقوب [illegible] زمان [illegible] کامه [illegible] الحان مدهوش و تا صبح [illegible]

[illegible] قالوا یا ابانا انا ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب

وما انت بمؤمن لنا ولو کنا صادقین گفتند ای پدر ما [illegible] که ما رفتیم [illegible] در [illegible]

و گذاشتیم یوسف را نزد رخت و بار خود [illegible] اگر چه هستیم راستگویان و جاؤوا علی قمیصه

بدم کذب [illegible] آوردند بر پیراهن یوسف [illegible] دروغ [illegible] پیراهن یوسف [illegible] نزد پدر آوردند

و چنان وانمودند که خون یوسف است یعقوب چون قول ایشان را شنید و پیراهن خون آلود یوسف را دید دیگر باره

بیهوش شد [illegible] که یا یوسف [illegible] پدر [illegible]

[illegible] و دیده [illegible] یعقوب [illegible] دیده [illegible]

[illegible] در میان فرزندان [illegible] یوسف [illegible] فرزندان [illegible]

[illegible] پیراهن یوسف [illegible]

[illegible] پیراهن [illegible] روی خود [illegible]

روی [illegible] پیراهن [illegible] برادران پیراهن را [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] پیراهن [illegible] قال بل سولت لکم انفسکم

امرا فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] اعظم

اعظم

از این مصیبت که بر حضرت یعقوب روی داد در صحرای کربلا که حضرت سید الشهدا [illegible] رسید که فرزند دلبند

خود علی اکبر را که هزار مرتبه عزیزتر از یوسف بود در دشت [illegible] در پیش چشم خود [illegible]

[illegible] حضرت یعقوب یوسف خود را در [illegible] هزار [illegible]

[illegible] یعقوب پیراهن [illegible]

و امام حسین [illegible] حضرت یعقوب [illegible] یوسف [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] امام مظلوم [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible]

[illegible] یوسف [illegible]

[illegible] مظلومه امام

حسین [illegible]

[illegible] سینه مبارکش که صندوق علم [illegible] امامت بود [illegible] دشمنان [illegible]

[illegible]

و حضرت مظلومه [illegible] امام [illegible]

[illegible] الصدیق [illegible] هو النبی الذی [illegible] العظیم [illegible]

[illegible] حضرت یوسف

[illegible] برادران [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] برادران [illegible]

[illegible]

افتاد ان پیرهان سنگ دل پای برهنه اورا بر سر خار و خاشاک میدوانیدند و پایهای مجروح شد و خسته شد
پس اورا بر جوال خواری دو غلت کرده که دشنام میدادند و بر روی زمین می کشیدند و هر چند جزع و فزع مینمود و زار زار گریه میکرد ندیدند
هر بار از این پیرهان که میدید که او را شفاعت کند چنانچه بر روی او کشتی میزد و بدین منوال او را در صحرا میدوانیدند
وی که و خاشاک می کشیدند تا وقتی که آفتاب بلند شد و هوا چون سینه یعقوب سوزان گردید تشنه شد
و عاجز گردید روی بروبیل اورد و گفت ای برادر تو از همه بزرگتری و والی خاندانی برادری و پدر را سپرده است ای
برادر رحم کن و رحم زدی و گشتگی من بخشی روبیل بر سخن او التفات نکرد و چنانچه سخت تر زد که کشتی زد
زشت مانند بخشی کبود دید نزد شمعون آمد که ای برادر مرا آب ده که از تشنگی جانم بلب امده است ...
و ان مشربه که یعقوب سار برای یوسف پر کرده آب در روی آن بود با انگشتر ...
...مرده بود که ای شمعون هر از یوسف ...
... حضرت یوسف ... شمعون ... مشربه ...
... یوسف گریه کنان گفت ای برادر ... شمعون گفت ... داریم که خون از حلق تو بریزیم
آنگه آب بر حلق تو ریزیم ... ای یوسف ... صبر ... تو خواب ... کتاب ... و در پی
... ماتشنه ... یوسف چون ... در ...
... از ... روان ... اختر ...
... شده ... و دست ... ای ...
... حضرت یوسف ...
... چاه ...
که ... ایشان ... برادران ... در ...
... عهد ... یوسف ... یوسف

بچاه ان ... گرگان

بچاه ان کرگشته و ارگ ... و تیالها و حفاها و تابها و بیابان سرور از تشنه که مان و در ... ها شد و مردان حجاب ...
در بیابان ... بلا ... برای برادر ... برادران جنین ... برادران ... دشمن ... ایستاده
دو هم ... برهان ... مان ... برادر ... الخ ... شمرده بود ... للوالفقر
پس ... الیس ... ان شنه ... الیس ... تعالی ... باشش ... گرید بود
و از ... تیر ... حسین ...
... حضرت ... یوسف ...
این سخنان ... کردند چون
... کرد ... یوسف ... چون ... می
... راحین ... ساهن ...
و از خون ... حضرت ... در ... غیابت الجب ... برادران یوسف
... یوسف ... مظلوم را ... خون یوسف ...
... حضرت امام حسین ... یوسف ...
دنیا ... حسین ...
گردید ... یوسف ...
یوسف ... النبی ... العبد العلیل ...
...
...
...
و فرزندان ... ابراهیم بن یوسف ...

دختر داشت و بروایتی دوازده پسر و هفت دختر و در عهد او جنس دواب و اسلحه و جواهرات از حد زیاده بیش بود

و ایوب با درویشان مشفق و مهربان بود و همه اوقات در راه حق بیتیمان کرده بود پس ارشاد کرامت و یا کبری ... گشت و

هشتاد سال به عبادت حق تعالی پیش برد و ابلیس لعین هر قدر خواست که به وسوسه خللی در وظایف عبادات او بهم رساند میسر نشد

روزی به درگاه حق تعالی عرض نمود که خلق من آن است که عبادت و طاعت او از نعمت و دولت است اگر او را بفقر

در محنت و رنج مبتلا شود در حال به کفران نعمت پیش آورد حق تعالی از برای آنکه بر ابلیس و سایر خلایق ظاهر شود که ایوب صادق الایمان

و از جوانمردی است جبرئیل امین را بوی فرستاد و او را اخبار نماید که بلا ... رسید ...

ایوب رضا بقضا داده گفت که شعر بر جان من آنچه از دوست می‌رسد ... سازم به جلای ... در عمر

پیوسته ... صد بلا می خواهد روزی نماز بامداد گذارده بود و در محراب طاعت نشسته حاضران مجلس را موعظه می‌فرمود

که ناگاه قاصدی وارد مسجد شد ... از در مسجد درآمد و گفت یا نبی الله ... عظیم ... درآمد و تمامی

رمه را بدربار رانده ... حکایت بود که ساعتی ... برآورد که ... تمامی شتران ... آمد که

... در آمد ... را قطع کرده ... آتش ... و ایوب ... سبحان ... که ...

مردی ... در ... و نوحه کنان درآمد و گفت یا رسول الله ... در خانه برادر مهین ... بودند

و سقف ... بر ایشان ... و همه ... گشت ... ایوب ... سجده درآمد و گفت

چون تو دارم همه دارم ... شعر ... ای که ... ایوب را ... بر جان ...

... پس انواع بیماری ... روی آورد و ... اعضای ... که مجروح نماند ... حقیقت ...

خلایق ... از همه ... و جدا کرده بر بدن ... افتاد و اعضای او را متعفن و مجروح ...

و مجروح ... از ... سهای ... بر ... و جمیع ... از اقارب ... ترک ...

داشتند ... که ... کثرت ... رسیدند ... زوجه او که پرستاری او کرده ...

از برای او ... روزی ... از ... قصد ... عزت ... حضرت ایوب علیه السلام

جلال کبریا

جلال کبریای ... که ... این ... رحمت ... خانه ... جبرئیل آمد و گفت ای ایوب امتحان

بر آمد دعا کن تا از دوا ... شفای ... ای ایوب دست به دعا برداشت و گفت رب انی مسنی الضر

و انت ارحم الراحمین ... دعایش ... اجابت رسید که فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر ... اجابت

کردیم دعای او را و بردیم آنچه با او رسیده بود از رنج ... ایوب ... شدت

بیماری چون ... قضای حاجت ... برو ... را ... بان موضع ... شدی و چون

فارغ شدی ... روزی که ... بود چون او را بان

موضع برد ... گشت ... بود که ... ایوب ... که ارکض برجلک هذا مغتسل

بارد و شراب چون پای بر زمین زد چشمه ظاهر شد ... چشمه غسل کرد

جمیع امراض ... زایل شد ... دیگر ... پای بر زمین زد چشمه دیگر ظاهر شد

و امراض باطنی ... زایل شد ... جوانی و جمال ... بازآمد پس جبرئیل

حله از بهشت جهت حضرت ایوب آورد ... پوشید ... برآمد ... نشست و ...

ایوب ... موضع ... ایوب را ندید ... جوانی را دید ...

... رسید که ... که ... ایوب ... بهر ...

چنین ... که ... ایوب ...

... شوهر ... ایوب ...

ادم ... که حق تعالی اموال و ...

... فرزندان او را زنده کرد ... که ایوب ... اعظم ...

... روز عاشورا ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... حسین مظلوم ... امام معصوم ... یعقوب ...

... ایوب ... ایوب ... ابر ... و ... نموده ...

اما دعوت عصا برادر رسید بر روی فرعونیان را افتاده تواند به برادر و اقارب شبانان رسید و برابر بدست ایشان از کفار
ایشان از مداین به شهرها رسیدند که هر یک در زر شبان برابری با عمری داشتند و ایشان گرد بر زبان در و بغداد و
و سنجیدن ایشان ازین کرده و او به اختیار هزار کمان بدان توان فشاندند و تنگنای در زنده و اجابت طالب شفا
از درگاه کبریا بشنید رسید به تعداد اجداد هزار نامور نامدار در میان گرفته و کمان ایشان کتاب ایشان کشادند
و بجای کمان پیکانهای تیز بر مهان بدان خیش بلکان کردند و در آن بلد از کشید و طالب نجات نمودند زیرا که
بلای ورشته اشتق و تنها و شتا در راه رضای خدا عاین مدعا سید اشتا و به موش نزدش و جیبها به بلد آورد
تن به بلد و داد و حسین بر در راه رضا نهاد و چون در بلد با و به سلطان ذات برادری داشتند و چون او را در خشم
جستند و دشمنانش لعقد قد او به یک بار رشته صدای لمطون و خراشش را شنیدند و خواهرش از در شناخت نمایان
ندیم موسی کلیم هو العزیز الذی صاحب النبوة و التعظیم و المجد و المجد و التکریم قائد الابرار و دافع الکفار جنابه له الدرجات العلی
و اعدائه قوم و ماهدی علی نبینا و علیه السلام حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بعد از انکه مدتی بسیار رنج نمود یکی از شبانان
الکه وقتی از شعیب اذن طلبید که به مصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب او را اذن داد و اهل او را با جمعی از رفقا
روانه کرد صفورا دختر شعیب زن موسی بود او را در راز کوهستانی سوار کرده و پیش پیش قافله می رفت که ناگاه و محرم بود
سعد در شب جمعه که مظلم بود و بسیار سرد و برف همانا به آن راه گم کردند چون به نزدیک وادی ایمن رسیدند
صفورا درد وضع حمل او گرفت محتاج آتش شدند موسی چند انکه سعی نمود از سنگ و آهن آتش بهم نرسید در غضب شد
و آتش زنه را انداخت و آن سنگ و آهن بسخن در آمدند که ای موسی از خداوند ما موریم که آتش ندهیم و در آتش
که در عالم است از شعله و آتش مانده اند موسی در آن متحیر شد و سرگردان ماند و مضطرب گردید و دیده
سیاه دید ناگاه از دور آتشی دید و به عیال گفت لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی پس چون
سر عیال خود را که در آنجا منع گشت و نهاد بر آستینی ... آتشی شد جاروب را یقینا اورد آن آتش شعله
بلند می شد که چون به آن آتش راه نمانده که ما را شرع ر و تعد بس بکان جوز را کفر ... و نزد آتش شد

بی دید در

دید درختی سبز که عنب ... شاخ او سر بر آسمان دارد درخت آتش گرفته و کسی نه بلند درخت میست و آتش درخت افروخته بود
درخت آتش را خشک نمی ساخت متحیر و درمانده بود از سبزی درخت و روشنی آتش نودی یا موسی انی انا ربک ندا آمد که
شد که ای موسی با راستی که منم پروردگار تو نعلین بیرون کن و متیقن شو که در مقام شریف رسیده ای پس موسی ... از
از دوم و حسرت ای ما حضرت و بر آن شد که دید دیگر از آن آیتی که به موسی داد و از آن بود که عصای موسی را
سامری که از عظمای بنی اسرائیل بود در ... پشت در ظاهر اظهار اسلام می نمود و در دوستی که در خون اطفال بنی اسرائیل
مشکلتی متولد شده مادرش او را در کنار نیل بجزیره انداخته بود و حق تعالی جبرئیل را امر کرده بود که او را پرورش دهد بدین
سبب جبرئیل را شناخت دارد در غرق شدن قبضه خاک از زیر سم اسب جبرئیل برداشته بود و نزد هارون آمد
و گفت هدیه ای برای که ما از قبطیان عاریه گرفته ایم امانت و ما داران را تصرف کردن روا نیست و می بینم که ... را اشد
آن را می سوزانند و مجموع حکم فرمان جمع کنند و به او رسانند هارون حکم کرد تمامی زیورها را جمع کرده در حفره
و آتش بر زد ... زرگری چالاک بود هم که آن زرها را که در آتش ... سامری زرهای که در حفره را اندر آن ریخت
و گوساله ای بیرون آورد و قبضه ای از آن خاک که از زیر سم اسب جبرئیل برداشته بود آن را
الحیات ... در دهن او در دمید گوساله زنده شد پوست و گوشت براو پیدا شد و آواز آمد و جمعی
بنی اسرائیل که ضعیف الایمان بودند وی را سجده کردند و در جامع البیان وارد شده که قوم بنی اسرائیل شش
هزار بودند تمامی گوساله پرست شدند مگر دوازده هزار نفر از ایشان و ... قوم موسی گمراه کرد
... پس برگشت موسی ... الواح تورات را آورد و قوم را گوساله پرست دید ...
... گوساله ... ایشان ...
و چگونه اصلاح حال قوم کند که هیچ ... در اندیشه بود ...
دیده تا ایشان را ...
بود ... عظیم آن برگزیده خدای عظیم ... برادرش هارون ...

بنبوت و شریک رسالت آنحضرت بود و آن قصه چنانکه موافق بعضی اخبار چنین بوده که وقتی حضرت نبوت ب
باتفاق هارون بعد از ضلالت بنی اسرائیل بگوساله پرستی و طعن از قوم بجهت [illegible] مامور کردید اتفاقا عبور ایشان بدامن
کوهی شد در حوالی بیت المقدس دیدند که در راه ایستاده اند و متوجه حفر قبری شده اند هارون از ایشان سؤال نمود که
این قبر را در این موضع از برای که حفر مینمائید گفتند این قبر از جهت کسی است که از دوستان و مقربان خداوند عالم است
از اوصاف [illegible] سالها بنده [illegible] از روی [illegible] صاحب خلق و خلق [illegible] قد و قامت
و تنومندی [illegible] بسیار با او است چون موسی و هارون علیهما السلام آن دو مرد را [illegible] صفات
پسندیده یافتند [illegible] در آن مکان توقف نمودند تا آن قبر تمام کنند پس آن دو مرد به هارون گفتند
که میخواهیم تجربه نمائیم که این قبر باندازه قامت او [illegible] چون [illegible] است با آن شخص داری داخل
این قبر شو تا اندازه آن معلوم گردد هارون بگفته ایشان داخل آن قبر گردید و دراز به لحد آن خوابید فی الفور
قابض ارواح بحکم خداوند معبود در آن قبر قبض روح هارون نمود و همای روح پر فتوحش بآشیانه قدس ماوی یافت
چون موسی این معامله را دید دل در سینه اش طپید خاطر لطیفش پریشان و دیده حق بینش گریان با هزار حسرت و تأسف
دست بکمر خود زد [illegible] گفت و برادر [illegible] کرد [illegible] بر این کوه [illegible] گرد میلاد
آسمانم [illegible] ستم [illegible] و قسم [illegible] روایت رحلت جناب موسی و از آن قبر دگر کرده اند
و وفات هارون در تیه [illegible] از حضرت صادق منقول است که روزی موسی با هارون گفت بیا همراه
برویم بکوه طور چون هر دو رسیدند ناگاه در آنجا راه خانه دیدند که بر در آن خانه درختی بود و هرگز آنجا نه دوره
مشتبه ندیده بودند و بر در آن درخت دو جامه گذاشته بود و در میان خانه تختی بود پس موسی به هارون گفت
که جامه های خود را بینداز و این دو جامه را بپوش و داخل این خانه شو و بر روی تخت بخواب پس هارون چنین کرد
و چون بر روی تخت خوابید حق تعالی قبض روح او نمود و آن خانه و تخت باسمان رفت و موسی بسوی بنی اسرائیل برگشت
و ایشان را اعلام کرد که حق تعالی قبض روح هارون نمود و موسی گریبان خود را چاک کرد و گریه و زاری آغاز نمود حضرت کلیم

کلیم جفا [illegible]

کلیم جفا از جهان چشید و دل از حسرت و درد طپید رشته علایق جهان را با لمره گسسته و گمان اندوه و درد دل
کمرش شکست الحق لعن [illegible] کلیم خدا را [illegible] سر خود و بعد [illegible] هنگام که [illegible] رسید کلیم در وادی
شبی [illegible] رسیده باشد از علم [illegible] آتش بی تاب و آنحضرت روزی در صحرای محنت ماجرات کربلای آب
در آمده [illegible] در آن [illegible] یک صحرای چنین پر غصه نبوده و اضطراب [illegible] در این روز در آن صحرا
دختر زاده کان فاطمه زهرا صلوات الله علیها [illegible] بخرابی سکینه [illegible] موسی [illegible] امتحان در تشنگی کربلا
دلش [illegible] مضطرب [illegible] شد تا بسوی [illegible] رسید [illegible] حسین روز [illegible] نزدیک [illegible]
دارد [illegible] کباب [illegible] بیماری جانش [illegible] تشنه [illegible] عطش [illegible] سوخته
و جامه [illegible] تن مطهرش [illegible] [illegible] در [illegible] از زمین [illegible] بر خاک [illegible]
آمد [illegible] که هر [illegible] در وادی این [illegible] موسی چون [illegible] اضطراب [illegible] دل [illegible] هارون
در [illegible] روی [illegible] بی تاب [illegible] عتاب [illegible] قوم [illegible] امام مظلوم چون [illegible] کربلا
[illegible] و قوم [illegible] لک [illegible] رفته بودند [illegible] یزید پلید [illegible] آنحضرت قیام
نمودند [illegible] شهادت رسید موسی در ماتم برادر خود هارون [illegible] خون جگر [illegible] چون [illegible]
و سینه [illegible] حسرت که جناب سید الشهدا در روز عاشورا برادران خود را که هر یک [illegible]
[illegible] گشته دو چندان [illegible] حضرت عباس [illegible] برادر [illegible] خود
چندان [illegible] در معرکه جهاد [illegible] که در قوه [illegible] حضرت موسی روزی [illegible]
[illegible] رسیدند چون داخل آن صحرا شدند نعلین موسی [illegible] پای مبارکش [illegible] خاک مجروح گردید
[illegible] خداوند [illegible] حالت [illegible] در این زمین ریخته خواهد شد خون [illegible] حسین
[illegible] که خون تو نیز در این زمین ریخته شود موسی گفت خداوندا حسین کیست خدا وحی کرد [illegible] فرزند زاده
محمد مصطفی و فرزند علی مرتضی است [illegible] کشنده او کیست حق تعالی وحی کرد که کشنده او [illegible]

که ماهیان دریا و وحشیان صحرا و مرغان هوا او را الفت می‌کنند پس حضرت عیسی دست دعا برداشت در حال آن

آنحضرت لعنت [illegible] کرده و بر شرع ایشان گشت ذکریا المعصوم و یحیی المظلوم حامی الذاکرین و مصلح نفوس المستشهدا و الصدیقین المقتولین المستشهدین

صلوات الله و سلامه علیها و علی موالیها و موالی الثقلین ابی عبدالله الحسین جناب ذکریا و حضرت یحیی که دو پیغمبر اند مشهور

و قصه ایشان در سوره مبارکه مریم مذکور شده چون جناب ذکریا پیر گشت و کهولت به پیری رسید اذ نادی ربه نداء

خفیا چون خواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس خواندنی پنهان قال رب انی وهن العظم منی و اشتعل الرأس

شیبا و لم اکن بدعائک رب شقیا و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی

و یرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا یعنی گفت ای پروردگار من بدرستی که سست شده استخوانهای من و افروخته

شد مرا پیری و نبوده ام که خوانده ترا ای پروردگار من بی بهره یعنی هر وقت ترا خواندم اجابت کرده و بدرستی که من ترسیدم

از اولیائی که وارث من باشند پس از من و زن من نازاینده است پس ببخش مرا از نزد خود فرزندی که او دوست

ما باشد میراث برد از من و میراث برد از من میراث برد از اولاد یعقوب [illegible] که پدر مریم بود و بگردان

فرزند مرا ای پروردگار من پسندیده که از قول و عمل او راضی باشی پس دعوت ذکریا باجابت مقرون گردید و ندای یا ذکریا

انا نبشرک بغلام اسمه یحیی شنید و بعد از آنکه زمانی [illegible] فرزند سعادت مند یعنی یحیی متولد گردید یحیی مولودی از روی

بنای سعادت بود [illegible] فی شهادت جمیع [illegible] حسن و جمال و عزت و کمال در کودکی احکام الهی را

دانستی و بسیار از خداوند جبار ترسیدی در کودکی کودکان او را گفتند که بیا تا بازی کنیم فرمود ما را از برای بازی

خلق نکرده اند این سخن بسیار عظیم است [illegible] باریکه غفلت [illegible] خود را [illegible] و بدانی

[illegible] در کلام مجید فرموده و آتیناه الحکم صبیا و حنانا من لدنا و زکوة

و کان تقیا و برا بوالدیه و لم یکن جبارا عصیا و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا یعنی دادیم یحیی حکم

و فهم توریة را در حین کودکی و [illegible] رحمت و عطوفت از نزد خود و طهارت [illegible] یحیی [illegible] و پرهیزکار

و نیکوکار با پدر و مادر [illegible] برادران [illegible] سلام بر یحیی است روزی که متولد شد و روزی که میمیرد و روزی

که بر گفته

که بر گفته بمیرد و [illegible] که خدا ترسی یحیی به مرتبه بود که چون احوال [illegible] شنیدی [illegible] و [illegible] گریستی

در اضطراب افتادی و از [illegible] گردی و از [illegible] حسن کشف نمودی در [illegible] را

حفظ کردی [illegible] که بر جمیع احکام [illegible] واقف شده بود [illegible] گریسته بود

[illegible] رخسارش ریخته بود و استخوان [illegible] بود [illegible]

[illegible] ذکریا [illegible] فرزند [illegible] از تو خواهم که پروردگار

درجه [illegible] اکنون این فرزند [illegible] را [illegible]

[illegible] که [illegible] فرزند [illegible] که [illegible]

[illegible] محبت [illegible] چون یحیی در مجلس بود ذکریا [illegible]

کلمه [illegible] رحمت [illegible] یحیی را [illegible] و عید [illegible]

[illegible] یحیی [illegible] پس [illegible] نشسته بود [illegible] چون یحیی [illegible]

[illegible] عبد الهی [illegible] آن [illegible] هیچ کس [illegible]

[illegible] چون این [illegible] شنید [illegible] از مسجد بیرون رفت [illegible]

[illegible] بیرون رفت ذکریا [illegible] یحیی را [illegible]

[illegible] عبد الهی [illegible] پای برهنه از مسجد بیرون رفت [illegible] صحرا [illegible]

[illegible] سه روز [illegible] صحرا [illegible]

[illegible] در [illegible] روز چهارم [illegible] یحیی [illegible] تو را [illegible]

[illegible] کوه [illegible] که [illegible] آواز [illegible]

[illegible] ذکریا [illegible] این [illegible] یحیی [illegible] پس [illegible]

روز [illegible] سجده [illegible] جای سجده [illegible]

مادرش محنت دیر لورا ارغا کرده است ورادمن کذاشت یحیی باید بدرهم کذاشته بود خیال کرد که ملک موت است
لبقض روح او امده گفت ای عزرائیل چند ان مهلت بده که مادر و پدرم بر سر آیند از ایشان بحلی طلب نمایم مادرش کفت
ای پسر من عزرائیل نیستم مادر تو ام یحیی چون این بدید مادر کرد مادر او به بر خواست و اراده نمود که بگریزد مادرش
ایشان را دست گرفت گفت ای جان مادر یحیی بشری که از ایشان می خورده که باین یکباره بیا در این حال زکریا رسید
و بعد لبیا ارادر آنجا بردند یک شبانه روز بود که یحیی وقت نکرده بود و قدری از آن بچشد مشاول نمود ناگاه او را در خواب
ربود و سخن یحیی را در خواب باید که ... گفت او را که از غضبان قهر امرش کرده که بگزارد این چنین یحیی را در جنب و داو بعد از این نهاد
تا لامحرم را دیه ب ولایت محنت محرومی لحظه محبت هر کاه نامی محبت بیاد و نه در این محنت نکشید و نخفت
محنت زکریا و یحیی را استیلای محنت محبت است برای نیز شوب قتل زکریا و یحیی آن بود که ملک آن زمان را
زنی بود و آن زن را دختری بود بغایت جمیله و خود پیر شده بود و میخواست دختر خود را بشوهر دهد ملک ان باب
از یحیی مشورت نمود یحیی فرمود آن دختر تو او است ملک نزد آن دختر کرد الفاجره از این صورت برنجید
و تامل کرد و بار و زینت بیحد نمود دختر را بیاراست و در حضور او یکبوه در آورد ملک عقد دختر کرد زن کفت سزاوار ای دختر
من قتل یحیی است تا او را بکشی تو حال امید حرز نمی ملک او قتل یحیی نمود کسی را فرمان داد کفت محبت ما در ش را به
کشته از کسی ابلیس دعای مادی نکند ملک کفت چنین باشد پس یکباره زکریا درآمد بلایر پسرا در بازو بدید یحیی را
از کسان کشیده بر سر نهاد و دیگر آنچه زکریا رفت کرد و از غضب ای چون نرسید تا به رسید
زکریا شاه رو به درختی کرد که در آن موضع بود درخت شکافته شد و زکریا میان درخت درآمد ابلیس که ... از آن لای
دامن زکریا را بیرون درخت داشت چون ان قوم رسیدند او را برسیدند که در این جهت میبرد پیش از آمد ابلیس کفت
در جوف این درخت رفت و اینکه دامن وی است لعینان را انچه ند بیرا میان این درخت بیرون او را ابلیس
کفت چرا او را بیرون میاورید لعینان گفتند میخواهیم او را بقتل رسانیم شیطان گفت هم چنین باید کرد میتوان کرد
پس ایشان را تعلیم نمود تا اره آورده بر سر درخت نهادند و بسر زکریا رسید و او را دو نیم کردند از عالم جنت برسید

کرده اند

کرده اند و زکریا صاحب دامانه گفت ای ملک شکسته نام تو در از خوف باشد صابران محروم کنم پس چون از آن بعوق زکریا رسید گفت خداوند
هر گاه شکر کرد چون را دریافت محبت نه پیرزند و آن کرد که موکل یحیی بودند از بارگاه ملک سادرو ند گفت که هم او را
در پیرون بقتل رسید و مرا او را جادو بد ان او قرار بیرون سرکی را در طشتی بردند کشتن از علمای آن زمان نقل کرده
که از خون یحیی بر زمین ریزد و هر قطره از زمین یکباره بمرد پس خون او را در طشتی بکشید و خون از غابه بجوش آمد تا هفتاد
هزار کس را بر سر سبیل یاد است حضرت بخت النصر بقتل آمد و ان خون از جوش فرو نشست ایشان را از محنت
منقبت یحیی و زکریا محبت منقبت شیب سبط محمد عربی است که در دشت کربلا جدا از جهان و لاد و زن با دنیا نمود و زکریا
چون سرش از تن کشیده و در بر قرار چشم نمود روان به درختی برده یاسش داد جون اره بعوق مبارکش رسید از تحمل عقوبت
الهی زیاده نشد که در سر او را نشسته کامل برش نامیدند در برابر شن چندین هزار دشمن که او را احاطه نمودند قدم شیب
رسته باشد او را کشته و کر بقتلش لشکر و انبیا بجز یحیی از خوف وعید الهی بکوه و نامون نخوش و میکرد است
امام حسین با بعد وعده انبیا حاشا هیچ در خانه خود نرشتاب رفت از خوف وعید و درفعت امام از امید سرکی را بر وطن
و هدیه برد زن کاری بردند سر مطهر شاه تشنه لبان را از بدن جدا کردند و هدیه از برای ابدال زنانی دور دند اما یکی
حیف که حضرت سید الشهداء از وجه کام بوده دست و تشنه دار نه خود و عترت طاهره خود را در میان بیابان کربلا در دست افراد
اعدای سپاه سید و ملعونه دیدی و سید الشهدا هر دو سر نامه منزل رسیدند اما یحیی تنها از لشکر سنان ما در رسید و حضرت
سید الشهدا از لشکر ابدا حضرت ابراهیم جز انبیا اسماعیل در مصیبت هر روز خون گریست و در کار هر روز را ملوم
مرکب ملازمت قرار یافتند مقام خون یحیی بخت النصر جبار را بر سر سبیل مستط داد و هفتاد هزار ایشان را بقتل رسانید
و کون خواهی سید الشهدا محنت روه او را ابن بیخت باشد و هفتاد هزار از ایرا اند رک بمغرب بسیار کشت
امام زین العابدین منقول است که چون ... از کوارم توجه سفر کرد بود با پرسید که منقبت یحیی را ای فرمود و مبلغ سر
یحیی بن زکریا را بهدیه زن زانی کاری بردند و سر مرا از برای حیات آنکه خواهند برد ... آن حضرت از ...
مردان زنا بردند یکی پس سینه زانیه بد نهاده کی متره سحره هنداکه الالکبا دای شیعه چون سر امام حسین را در کوفه

بزودی این زنده ولادت زیرا بردند اظهار فرح بسیار کردند و بخندیدند و چون ایشان از این بزنید بد فرجام اورده نوبت طرب

و شراب بجا رسیدند و اعاده از شطرنج و نرد ای عزیزان بر آن و جد اصحاب خلیل بر سر آن ابریز ان محل که ازاد

کرده معویه بیرون پیدا بود جمعی از کرده بحضرت ادا عطا نمودند و بیدار جهانه بسیار استهزاء دادند و کلمکوان آزاد

ساده کردند و آن کروه بدکیش آن شاه حقیقت اندیش را آن بیوفا و سر را طرش الجمله و شام بزودان کافر

صدای شفه جام بردند بر آنکه چون شراب خوار شطرنج قمار را چند بیش صدیث شاه، ...ی جواب

محمد الصادق بر فاعلان آن حضرت لعنت علیه اللهم العن قتلة الحسین عیسی المسیح و هو النبی الذی لیل صاحب الانجیل کلمة الله

الاکبر و آیة الله الاظهر المستنع احکام رب الارباب القائل فی المهد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و علیه

الاف التحیة و السلام فی کل ساعة الی یوم القیامة حضرت عیسی از معجزات و دلیل صاحب کتاب انجیل

روح الله الاکبر آیة الله الاظهر رساننده احکام رب الارباب و گوینده بود در مهد بدرستی که

منم که بنده خدای که در ... کتاب ... دمیده شد بمریم دختر عمران آن زمان که مادر عیسی است

از روح قدس و در لحظه ولد در رحم او بکمال رسید چنانکه بچه در رحم مادرش نه ماهه شد از سر غسل کرد چون

امد و از گرانی بار حمل بر زمین می کشید خاله مریم چون این حالت را از او مشاهده نمود بسیار پریشان خاطر

گردید مریم بکعبه حیا دامن زده که از زکریا از آن منزل یعنی از مسجد قدس که محل عبادات او و زکریا بود بیرون

امد فانتبذت به مکانا قصیا یعنی کناره گرفت با بچه خود در جائی که دور از شهر بود و از ابن عباس مرویست

که چون مریم از شهر بیرون رفت در صحرا درخت خرمائی خشک شده بود که شاخهای او را بریده بودند

و آن درخت بجا بوده فصل زمستان بوده هوا بسیار سرد و مریم از شدت سرما بر زاد درخت خرما در

و از زیر کشتی و ... ساری و بسخنان نالایق قوم حکایت یعنی ... فی الحال گفت یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا

کاش من مرده بودم پیش از این حال و بودی چیزی فراموش کرده که داشته و فراموش شده و هیچ کس

نام مرا بردی و مرا نشناختی و اکنون که مردم ... ملامت مرا شناسند و بدانند که دختر امام ایشانم دور

ودر کفالت زکریا

ودر کفالت زکریا بوده ام و هنوز نکاح بستم را ابل نشده و شوهر نکرده ام از خجالت ایشان ... فکر که چه چاره سازد

فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا پس چون جبرئیل

بجمع فرشته او را بدید او را ندا داد از زیر درخت که مخور اندوه که پس بخش و غم مخور از آنکه مردم تحقیق گردانید یعنی

آفریده در زیر قدم تو جوی آبی که بیاشامی و بجنبان تنه خرمای خشک ... میل ... خرما ناخود تا خورده

ناخورده تا از آن چیده فکلی و اشربی پس بخور و بیاشام و قری عینا و روشن کن چشم خود را ... فرزند تو

آورده اند که چون مریم کلمه طیبه هزی الیک ... بشنید گفت الهی من از این که من تن درستم و در کوز می نیستم

مرا ... و حال می شنوم که درخت را بجنبان تا خرما بیفتد در آنچه حکمت است ... ندا رسید

که ای مریم از این مجرد توجه ما بکفیه مرحمت ما و اکنون که دلت مایل بجنبانیدن یعنی تعلق با فرزند شد ... شعر علی

سلطان معشوقان غیور است ... رنگ بمعشوقیت ورد است ... بمیخواهد ... آغاز ... اسباب ... خود انبار

القصه حق تعالی اعلا که او را ... شادی ... مریم ... رطب بسیار شد ... عیسی ... شد ... فراگرفت شد

بنشد ودر ... پس ندا رسید که ای مریم امروز بدارکن که روزه صمت بگیری فاما ترین من البشر

احدا فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا یعنی از آدمیان اگر کسی از تو بپرسد که این فرزند از کی است

اشاره کن و بگو که بدرستی که من او را نذر کرده ام از برای خدا روزه و گویا روزه ایشان ترک طعام و کلام بوده و این

روزه صمت ... امروز سخن نخواهم گفت با هیچ آدمی مگر با ملائکه سخن می گویم و با حق مناجات می نمایم آورده اند

که چون اهل مسجد مریم را در محراب ندیدند بجستجو شدند از هر جا و هر کس نشان او می جستند تا آنکه کسی گفت که او را در ...

فلم دیدم قوم او بد انکار ... چون مریم ایشان را دید عیسی را در بر گرفت و متوجه ایشان شد عیسی ...

ای مادر من ... بشارت باد ... در سخن گفتن ... فاتت به قومها تحمله

قوم او مریم عیسی را ... قالوا یا مریم لقد جئت

شیئا فریا ای مریم بدرستی که آوردی چیزی عجیب ... در میان اهل بیت نبوت ...

آنحضرت متواتر شده و بجهت ... ما کان ابوک امرأ سوء و ما کانت امک بغیا ای خواهر هارون نبود پدر تو مرد بدی و نبود
مادر تو زن زناکاری فاشارت الیه پس اشاره کرد مریم بعیسی یعنی با او سخن گوئید و از او جواب بشنوید ... خشمناک شدند
قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا گفتند چگونه سخن گوئیم با کسی که در گهواره است در حالتی که کودک است ... خطاب
و حضرت جواب نداد ... در آن حال عیسی بفرمان حق ... بزبان فصیح
گشاد انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا یعنی منم بنده خدا داده است مرا کتاب و گردانیده است مرا پیغمبر الی آخر القصه حکایات
حضرت مریم و جناب عیسی تا زمان بعثت آن حضرت بسیار است اما چون غرض در این مقام ... حکایات
کرامات ... علام ... در صفحه ... روزگار ...
... از معجزات ... آنحضرت ... حضرت عیسی بن مریم ... بپیغمبری مبعوث ...
... در این مدت ... انجیل ... معجزات ... احیای اموات ...
... بیت المقدس ...
... بیت المقدس ...
... حضرت عیسی ...
... دعوت ... احیای قلوب ...
آنحضرت ...
تا آنکه ... آنحضرت ... عیسی انی متوفیک و رافعک الی ...
... آنحضرت ...
... حضرت عیسی ...
... حواریون ...
... عیسی ...

و آغاز قضیه

و آغاز قضیه نموده آنحضرت ... بر معرفت ... عیسی ... خدا را
... ایشان ... سخنان ... در بدن داریم دست
... برداریم ... آنحضرت را شمعون ...
... برادری ...
ایشان ...
خدای ... شمعون ... عیسی ...
... شمعون ... ایشان ...
... سعادت ... شهید ...
... آنحضرت ...
... سعادت ... شهادت ...
...
القصه یهودیان آن حضرت ... بنی اسرائیل ...
... آنحضرت ... یهودیان ... مجتمع شدند ...
...
... آن حضرت ... یهودیان ...
... آنحضرت ... آن حضرت ...
... حضرت عیسی ... یهودیان ...
...
... عیسی ...

کشیدند و بدو کردند و از عطش آنحضرت برای خود درسیدند و شرافتنه و ما صلبوه و لکن شبه لهم بر ودیف هرگز نه خبای چون

عش و نع حضرت عیسی ع بسمان کردند و ستمهای آل ابو سفیان موجب حصول درجات عالیه این جناب شهادت مآب

امام حسین ع شد عیسی را یهودیان از بیت المقدس بیرون کردند و حضرت سید شهدا را آل ابو سفیان از مدینه

طیبه و مکه معظمه با بسیاری قرار نگذاشتند عیسی را در غار احاطه نمودند و حسین را در وادی حضرت چون عیسی اگر هنگام

کار از تو میسر خدائی از او و درخواه تا تورا کتابت باید و چون سرور تشنه لبان را ابر تشنه بر خاک آمد شنید

جوعه ای طلب کرد و گفتند که تو دعوی میکنی که مادر من ساقی حوض کوثر است از او استسقا از تشنگی کات بخشد یهودیان

حضرت عیسی ع بیگانه گان بودند منتهای بیگانه گی با آنحضرت عمل می نمودند و آل ابو سفیان با حضرت سید المظلومین حقی

قرابت میکردند و حضور از آزارش صد برابر گوارش می شمردند و دو به مردان سروری ورد عیسی ع از دار دل در بند غم

عزت گرفتار نبود و والده و دختر بیمار مانده در دار نه صاحب حضرت عیسی ع ایشان نبودند که بر اهستان ایشان رسیدی

و اصحاب امام حسین ع نه که کیفیت احوال ایشان را مکرر شنیدی مهتر ایشان نشنون بود که از خوف یهودیان آن

حضرت منزوی بود و کهتر ایشان همانکه غلام سیاهی که جان خود را بهزار گونه التماس فدای بر بلای خود کرده بند گان امام

امام حسین مهتر از دلیران بودند و از ادکاش بهتر از خواجه کان حضرت عیسی ع در دار و فا هزار یک آنچه در کربلا

عاشورا از سرور شهیدان رسید ندید بیک شبی گرفتار بود و هم روزی بر دار حلکه کمتر بسری نه ماند که او را در راه خدا

قربان کند و دختری نبودش که او را در آتش عطش ببیند برادری که برابرش کشته گردد و خواهری که از بیم اسیری او آزرده

شود چون ملائکه نازل شدند که از دار اسمانش برند تمنای کشته شدن نمود و شهادت را بر سعادت رفع ترجیح نمود

ولیکن جناب امام حسین در وقتی که مهیای شهادت شد عازم جهاد اهل نفاق دست شد از هر طرف چندان

هر کس از ملائکه از سرور انس و جان آمدند قبول آنحضرت و یاری و یاوری مدد کاری ایشان نمود و از آنکه شهادت را

ترجیح بر سعادت امدی و فدا شدن در راه دوست اختیار نمود با سر های سینه آنست زد قصه کرد زی عیسی در قضه

در دار و قتل جان فرزند سید ابرار آفات بسیکف و احوال جهان منحرف گردیده اند در ماتم سرور شهدا از آسمان

فی بابم

حون بدید و دل گرد بیان نه لید چون حون حلق تشنه او بر زمین رسید جوش از زمین بذره عرش اعلی رسید

یکباره جامه در خم گردون به نیل زد چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید منقول است که چون حضرت سید الشهدا

از بسیاری زخم و جراحت که بر بدن اطهرش رسیده بود از اسب پیاده شد و بر زمین کربلا قرار گرفت و خون

از اطراف بدن آنحضرت در دور و کنارش جاری بود و هر یک از بر کس را العقد قتل آن حضرت مانع شد و جانب

لیکن بن حضرت می خاد و آنحضرت دیده بکافران می گشاد یا ارحم یا از شرم بر میگشت عرضمون در جستجوی

کا فرانی بود که ناکس بودند و مطالب او شیخ کرده که ناگاه لعینی کوانی نصرانی شاد که سالی در دین مغان بوده

هر گز راه حرم را نه پیموده گفت آنچه دلم در طلبش میخت در پس این پرده نهان بوده است در اطلبیده گفت

بیا که تو رسول خدائی پرستی راه انتقام کشته لا فتی می رسی ای نصرانی حال این را گرید در کار گاه هستی نافرمود است را

که در کمین تو ثواب بسیار بود و در پیش من جایزه بی شمار خواهی ایشان همون تخت و خنجر زنید مدتها داده خواهی

و خواهی یکباره حلقه که امش درست داد طلبیدن از شرم عیسی و رغبت بر برگشت اوراه بر عیصای شاد شوکش سحر گرفت

مرهم از سر مرهم از ربیع جیران ربع خلد برده برکت و رگ از بر مبو گرفت جوان نصرانی آهسته قدم رسید است و در

هر قدم تخم اندیشه در دشت خواطر می کاشت که آیا حاصل این عمل چه باشد چون تفنگ به سید السماوی و بد برادری

زمین تشنه افتاده برگ چرخ از شکسته ابروی و دید تن بیلا داده تو می دل اطوفان نهاده جلیلی مجنون

در آتش بلا ذبیحی بر رسم قربان گاه و خاکلیمی بر طور حضان مسیحا دارد از ارباب لغو کلاه شهیدان که مکاتم

دران بکال تن صد چاک غلغرانی دید که ز بس که تیر ستم رخنه کرده بر بدنش هزار باره و صد چاک گشته پیرهنش

جو پیرهن که نیست تن دو صد گریبان داشت هزار رخنه و صد چاک نه مداوا نداشت هیچ نه بر فلک ار اوز

دل اثر او دیش ز خطاب لیت گفت جسم تر بود ش زمین برای شهادت نهاده بر سر او مجنون گفته بود حجاد

چه دید حالت از این جوان نصرانی زد بیده اشک ریزان شد خون از رخ نی بکو گیش که ای تو بیند نه بنگ

بوده جوان تو کیستی از خانه ما که و چرا بنگ کمی شهره شد رسدا بوده هستی و گفتی مسیحا از این جوان

آمدن جوان نصرانی
به بالین جناب سید الشهدا

فرزانه و آشنای یگانه که آن حضرت این صورت هیئت شاه منوچهر با شوق دلش از دیده ... لحظه بر جای خود
خشک اندیشه مگر الهام بوده که آن حضرت مطری و ... که از اهل ... دید و تجربه کشیدش که از عالم صورت معنی رسید
از نگاهی رزه آگاهش کرد اگه از دمان رهش کرد بر بنده واقف و ذاتی شد اهرمن زاده مسیحایی شد لقمانی گشت
ای خورشید آسمان وفا وای کعبه جهان صفا تو کشتی که از این قوم بجز خشم ... صبح ... است در این زمین
بلابار و غم کسی است چرا از تو این قوم بی خبر شده اند لعنه کشتن تو جمله باسر شده اند بس عیان
شده که اهل حق و یکی مسیح مسیحی ام ای پیش حضرت ... جوان لقمانی منم ... گشت ولای است
برسته خاک سر اب روی اخلاک است منم که از ... دین حق رواج گرفت سپهر دامن ... باختیار گرفت
یگانه گوهری از مخزن خلیل منم لب نگار طریق وفا دلیل منم منم که روح قدس بود معهد جانم عزیز مردم است
مسیح دوران منم که نام من مذکور در کون مشهور است بهر کتب شهید ... منم حسین
که از حق من دور داند منم که مانده از ... ای لقمانی من بر الست زدم که در انجیل عیسی ... نامی
آن شنیده است و وصی داماد خاتم الانبیا محمد مصطفی است ... بای این قوم دون چون معالم عیسی
وهیروان است لقمانی گشت ای ... وفا ... مسیح ... خواب بیدار شده بیدار
دل ... نبودی بی نو دی در خواب دولت بود بیارست بشارت شنید ... چو حجاب
گوش بر دار دیده ... مسیحا بود ... نور در خواب تو اندر خواب بخت بود بیدار ... بود
شاه معظم و بیدار بشارت اد بخت بی تصورت ... حدود هست چون لقمانی مشاهده
معجزه از آن حضرت ... نمود و زاری برداشت و سر در قدم کذاشت و بدست آن حضرت شرف اسلام شرف شد
... و خالی شد بود بیگانه آشنایی شد بی خبر بود باخبر گردید نارسا بود بارسائی شد بود بیمار
گمره اسلام ... حق شفای شد چون زلال ... شاه ولایت ... برسید که
... بنهاد و بستند گشتی این ... رسول ... زادی ... دراحه بخش ... مرا ... کاروان می آید ... هزار

مولی

مقالش فدایت باد ... حرکتی ... که ... شهیدان ... کاروان ... رسد ... دنباله رو نیز
باشیان رسم و از قید محرمی و هم حضرت ... اقتضای نوازش آن تازه مهمان خوان ... حضرت کاروان را
داد چون تازه اسلام چون ... که از ... که از ... خویشان و ... و ... ظلم و طغیان ...
... آورده که ای عمر عزت ... و ... می ... و ... بسید ای و از ... در ... گاه
و در عذاب ... قتل ... بهتر ... نبود زیرا که من ... زمانه بودم کشنده حسین ... است که ادا ...
عذاب الهی و عقوبات نامتناهی ... خدا ... که ... گمراهی ... شد
و ... من سلیمان ... کافری ... مسلمان ... ام ... روان شاه ... بودم که آگاه ...
خواهم ... در ... من ... اعدا ... کرده ...
هزار کار ... روان ... این ... شهدای ... کرد ... کم ...
فعلی ... که حضرت عیسی ... چون ... بود ... چون
داخل آن صحرا شد ... از آن صحرا بیرون رود بر راه ... عیسی فرمود که ای ...
رها ... برو ... ازین صحرا بیرون ... قاتل
حسین ... عیسی ... فرزند زاده نبی امی ... علی ... عیسی ... کشنده
... که ... در ... عاشورا ... عیسی
... بیرون
... وهو النبی الذی ختم به النبوة والعقل الفتوة صاحب المعراج و ... التاج
خیر المرسلین و سید الاولین والاخرین و ... سید ... شباب
اهل الجنة اجمعین ... الی یوم الدین
خاتم الانبیا محمد المصطفی ... پیغمبران ... است که ختم شد ... نبوت و فضل و ... کتاب

مواج و مصاحب ذیل فراتر بهترین رسل و آقای کل و همینش بهترین اوصیا و دو پسرش سیدان و سبطان و پسرش سید
جوانان اهل جنان و دوزنیه طاهره اش مادر امامان دین اهل ایمان زین جهت فاکهت تامان و [illegible] اسم
العرش و عرش ایمان عدد و نام دختر طاهره اش حبیبه محا حق و نیز ان اسم و سبط اطهرش معصوم مطلق فاطمه بتول
که عدد و آله اند مصداق و ما یجمعها [illegible] الا الکلمات اعداد اسمای مقدسه که عرش حقیقه و عرش بوده اند من الجوهر منتقران
ازانجا که مصائب و بلیه و نوائب و [illegible] بطولقه البلاء موکل بالانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل
محدودی همچنان و اولیا و اوصیا ایشان و امثال است و در جمیع مراتب [illegible] مصائب و بلیات شان بیشتر بود
لهذا آنحضرت خاتم الانبیاء و سید الاوصیاء و طاهره بتول و دو سبط اطهر رسول در دار دنیا مصائب و نوائب عظیم
بسیار [illegible] وارد گردیده که اعظم از مصائب انبیا سلف بود هر گوهری که [illegible] اول از آن
شرق امیه گشت سر از تن مبارک یکی از کین برید و دندان پاک سید [illegible] گشت چون پای کین مدار [illegible]
ارکان شرع را همه بر باد گشت [illegible] ستم [illegible] زهر جفا بکام
حسن کرد و تیر غم بر سینه‌های عترت آن مقتدا گشت آه از دمی که تیر ستم [illegible] روزگار [illegible] دل
مصطفی گشت [illegible] فرزند [illegible] شیر خدا [illegible] از جمله مصائب [illegible]
وفات جناب ابراهیم فرزند دلبند رسول خدا
که به شرف [illegible] موجودات فرزند آن خلیل برگزیده رب جلیل جناب محمد مصطفی [illegible]
[illegible] فرزند عزیز آن حضرت ابراهیم است [illegible] آن قضیه عظمی و واقعه کبری [illegible]
آن شجره بوستان نبوت در حجره طاهره ماریه قبطیه که از جمله ازواج مکرمات آنحضرت بود ابراهیم پسر
آنحضرت از او متولد [illegible] گشته بودند و جناب امام حسین علیه السلام با ابراهیم همراه بودند [illegible]
و همین [illegible] حضرت رسالت [illegible] حضرت جبرئیل
از درگاه رب جلیل در رسید و سلام حق را به آن حضرت رسانید [illegible] غنچه شکفته [illegible]
آشفته دل ریش [illegible] رنگ رخسارش [illegible] و لب از تکلم بسته بود جناب رسالتمآب [illegible]

جبرئیل

جبرئیل [illegible] چون نسیم بهار [illegible] خواهد [illegible] چون طایر [illegible] از فضل [illegible]
آمده و گفتم [illegible] حضرت جبرئیل [illegible] عرض نمود که یا رسول الله حکم الهی [illegible] پادشاه همان است که این دو گل
یعنی امام حسین و ابراهیم هر دو را در گلشن تو نخواهیم گذارد یکی را اختیار کن [illegible] یکی را نثار [illegible] حضرت رسالت صلوات الله
ای جبرئیل گر باشد هزار پسر بهتر از خلیل سازم فدای کعبه درگاه [illegible]
شان لایق [illegible] حضرت کردگار باشد حکم حکم الهی است [illegible]
[illegible] ای جبرئیل در این معامله حسینم را اختیار و ابراهیم را فدای [illegible] سازم [illegible]
[illegible] دل [illegible] حسین [illegible]
[illegible] خاتم پیغمبران [illegible] فدای [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلوات الله [illegible]
تمام [illegible] چشم مبارکش [illegible]
[illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] عبد الرحمن بن حسان روایت کرده [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
ابراهیم [illegible]
[illegible] العین تدمع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرضی ربنا و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون
یعنی دیده [illegible] دل می‌سوزد [illegible] راضی می‌شود [illegible]

فراق نوای ابراهیم هرا به محزونم مرو است که چون سه ماه این دیار که حضرت ابراهیم رسالت او یافته برادر بجانب
رسالت رسیده بود که ای سه ماه النکاح من الرحمن والصراع من الشیطان واز این نقل معقول است که حضرت
ابراهیم رضاع تکمیل نا کرده یعنی مدت شیرخوارگی بسر نبرده از دنیا رحلت نمود و من فرع این اشارت برای او مقرر فرمود
تا تکمیل ایام رضاع نماید پس چون ابراهیم وفات یافت در حضور اقدس نبوی او را غسل داده بعد سپرده او را قبل
که در اسلام حنوط فرمود اول بود و بعد از وفات ابراهیم هرگاه جناب المجتبین الامه قاضی می نمودی فرمود زهی
سعادت ابراهیم که فدای تو قربانی کعبه تعظیم دیگر بر او دید دل صلی الله آن حضرت الهی رسید و سکینت بدر
ره ادر بغدادی تو باد ای ذبیح کعبه صفا و خلیل کوی وفا ای آنکه فزون قدر تو از اسمعیل است فضل تو بدست بدر
از اسمعیل است المنة لله که فدایت کردید ابراهیمی که بهتر از اسمعیل است ای رسول الله سبطی که با ابراهیم
همیشه همز ذوی نهاد حضرت فداک بابی می فرمودی در صحرای کربلا کرد هی از اولاد تو ناقه برادرش بشد
و هوا از آتش عطش را تنگ شد لبش از برادرش از ضرب بخجر و سنان و تیر و پیکان پاره پاره نمودند بعد از هم
احدی از اصحاب و برادران او باقی نمانده بود که نصرت نماید آن حضرت به پناه بشتافت فرزند فرخنده آن
علیم الصبر کجهای مطهر تشنه بود که سبیل سلسبیل سماعیل که سعد او را بر مجرم مبارکش کشید که پس ساقی کوثر
آن بیش او را کنار گرفته مزه چو یوم دست فرات بکام مطهرش گشود آن حضرت انامی بر دعبداله شیرخوار که
مردم او را علی اصغر می گویند بعد از آنکه تمامی یاران و برادران و فرزندان خود را در راه وفای حضرت کبریا
فدا ساخته بود و صحیفه عفاف حرم محترم امام و جد از ضبط که شاهی ماب غربیتهای عترت کلیمین هنگام وداع است
عبدالله فرزند شیرخوار را حاضر ساخته که تا او را وداع کنم و یک بار دیگر دیده بر رخسار او کشایم چون مادران طفل معصوم
فدا کرد او را امام حسین علیه السلام در آورد فرشته و بوسید و لب تشنه بر او دید و زبان حال سلیقه این کلمه
که گلستان صفا می باید این تحفه را از شما می باید آب زندگی در دهان اسمعیل است قربانی کعبه وفا می باید که
کاوی که در هوا عروض که بیل می گیند بر تری بکمال کین نهاده بکمان با کمرت اکفند و آن تیر کمین آن طفل صغیر آمده گذشت

دیوانی

در بازوی امام حسین نشست بود بی گلی از گلستان تو تراب و انشان گلی بسی شرر گردن کار قطرات خونش
اشتیان شد از برای طایری تیر خورد و الطایر و اسم ابلیس شد و راب خورده تیر گلی گلی صوان طفل حسین که از آن
گذشت بر بازوی ایشان جناب اشتی از زبان تیر رستم شد شعله ور گرد آن آتش دل اهرای او زهر را کباب
چون مرغ روح آن کودک معصوم از ایشان مدن دار هستان بام عظیم لشکر سرادقات شتابان گردید امام حسین آن
خون او دیده حق بین تشنه و ریخت دلش شکر آن بر روی مبارک کمالید همه شد و لولاک و منجز اخلاق ک
در مصیبت ابراهیم سخنی که منافی رضای الهی باشد بر زبان نیاورد و این مستقام رضا و بس انا لله و انا الیه راجعون
یکی دیگر مصیبت عظیمه که حضرت رسالت ماب بود دار دنیا روی داد مصیبت جان گداز و قصه محنت انداز جناب حمزه
عم بزرگوار آن حضرت شهید تیغ شهادت ساقی شیر بیشه شجاعت چنین که است که بعد از غزوای بدر که اتش ب
حسرت رسالت بر مشتعل آن خوده رسیده باعث مشرکان بجای خواهی صد و ید قریش که کشته شده بود بودند و از تیغ
دست ۳ هزار از اهل شرار داشته بجانب مدینه طیبه روی آوردند و غافل از اینجا بود اتفاق حال رسیده حضرت رسالت پناه با هفتصد و اند نفر
ایشان را استقبال در بر وجی که کوه احد در پیش روی داشتند کرده و چنین پرسید ایشان واقع شد و کوه چنین شکافی داشت که آن
از اسپ تاخت نکین کرده بودند تا بر لشکر اسلام در آمد حضرت رسول صلی الله علیه عبدالله جبیر را با پنجاه نفر تیرانداز در آنجا مقرر
داشت تا شکاف کوه را نگاه دارند که مشرکان از آن راه نیایند و فرمود تمامی همه وقت از آنجا حرکت ننمایید
و کرار از دست ندهید اگرچه غالب شویم و اگر مغلوب گردیم چون صفهای فریقین آراسته شد و علمها بر عرش
افراخته گردید اول کسی به میدان آمد و مبارز طلبید طلحه علمدار لشکر کفار بود شیر یزدان و شاه مردان به مبارزت
او بیرون رفت و از یک ضربت که بر سر او زد او را به آتش برد و علم دار دیگر ایشان به دست حمزه شیر یزدان به قتل رسید
گردید و بسم چنین تمامی علمداران مشرکان روانه وادی نیران گردیدند لشکر اسلام مظفر و منصور و مشرکان را از عسکر
خود دور نمودند به غنیمت مشغول شدند نگاهبانان شکاف چنین قرار گرفتن ر دادند در غنیمت بینند از اخذ غنیمت محروم نشوند
گذشت و کرار را که داشته را به نشکر کاه نهادند هرچند جبیر مبالغه کرد که خلاف امر رسول خدا مکنید و در شکاف باشید

شنیدند حجرها معدودی چند بایستادند در بطن طعام و شربی واله شدند خالد ولید با جمعی دیگر از آن گروه عنید چون [illegible]
خالی یافتند از جانب عقب حمله کردند و حجر را با یارانش شهید کردند و در عقب لشکر اسلام درآمده صفوف ایشان را از هم
پاشیدند و [illegible] حضرت رسالت [illegible] لشکر اسلام روی داده و کفاری که پشت داده بودند روی
به معرکه نهادند و اهل اسلام [illegible] شدند قسمی فرار کردند و قسمی تنها دست [illegible] شدند و قسمی دیگر در میان حیران بودند
و آن حضرت در [illegible] رسیدند و [illegible] شاه ولایت [illegible] علی مرتضی بود چنان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] لشکر [illegible] خود [illegible] الله العلی
حضرت مرتضی علی را دید که در پهلوی آن حضرت ایستاده حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا ابن عم چون است
که تو با دیگران [illegible] گفت یا رسول الله ان لی بک اسوة [illegible] اقتداست مقتدای [illegible]
من نه آنم که [illegible] شمشیر [illegible] از تو جدا [illegible] ناگاه جمعی از کفار متوجه سید ابرار شدند
سید عالم دفع ایشان را بحضرت شاه مردان اشاره فرمود آن حضرت ذوالفقار [illegible] ضرب شمشیر آتش بار دمار
از ایشان برآورده [illegible] مستغرق [illegible] بعضی از کفار [illegible] منهزم شدند جمعی دیگر بحضرت خیرالبشر رو
آوردند حضرت رسالت رفع ایشان [illegible] آن حضرت متوجه [illegible] ایشان را [illegible]
القصه علی مرتضی [illegible] اعدای حضرت [illegible] خود را سپر آن حضرت ساخته و هر که قصد آن حضرت نمود
تیغ [illegible] در آن حال جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر [illegible] که مرتضی علی [illegible]
آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هو منی و انا منه [illegible] جبرئیل علیه السلام گفت انا منکما
[illegible] در آن وقت که حضرت اسدالله الغالب در میان معرکه متوجه قتال اهل ضلال بود و بهر طرف که
روی آورده حمله [illegible] ایشان را دفع و رفع می نمود گوینده غیبی در میان آسمان و زمین گفت لا فتی
الا علی لا سیف الا ذوالفقار [illegible] آسمان [illegible] تماشا [illegible] امام کبیر [illegible]
[illegible] آورده اند که چهار کس از کفار [illegible] ابن قمیه و ابن حمید و عتبة ابن ابی وقاص با یکدیگر [illegible]

کردند که

کردند که حضرت رسالت را بقتل رسانند حضرت رسالت در گوشه تنها بودند آن مردودان [illegible] میدان خالی
[illegible] دست [illegible] بیرون [illegible] سنگ [illegible] مهر فلک رسالت [illegible]
[illegible] سنگی چند [illegible] رسول [illegible] جبین نورانی آن حضرت [illegible]
بود آمد و مجروح گردید [illegible] که خون روان شد [illegible] سنگ [illegible]
از [illegible] چون [illegible] آن حضرت [illegible] خون را [illegible]
مبارک آن حضرت [illegible] زیرا که هر گاه آن خون بر زمین [illegible] عذاب
الهی بر خاکیان نازل [illegible] عذاب الهی [illegible] سنگی بر بازوی آن [illegible]
از [illegible] که مجروح شد ناگاه ابن قمیه که از [illegible] لب و دندان آن لولو
[illegible] سنگ ستم [illegible] ضرب سنگ
لعل یاقوت [illegible] دندان رباعیه [illegible] رسالت [illegible]
[illegible] لولو [illegible] سنگ [illegible] گوهر [illegible] فائده
گوهری از معدن [illegible] در آن [illegible] ابن قمیه که
[illegible] سید عالم [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] افتاد [illegible]
گفت [illegible] ابن قمیه ملعون [illegible]
که کار محمد را ساختم [illegible] ابلیس لعین [illegible]
درافکند که الا ان محمد قد قتل [illegible] صدای ابلیس لعین [illegible]
منتشر گردید [illegible] رسالت [illegible]
کردند فاطمه زهرا [illegible] طاهره رسول خدا [illegible]

از اهل محل از او پرسید که خبر چیست گفت چه می پرسی احوال درون خانه نگویم بهتر خون برادرت ... می بینی
حضرت فاطمه را از استماع این سخن دود از نهاد مبارک بر خواست ... رسید و از گریستن کرد ... گاه دیگری
در رسید و گفت ای مسلمانان خدای شما را اجر ... دو شهادت ... جناب فاطمه از استماع این سخن بیهوش شد جماعتی
از زنان که آنجا حاضر بودند آب بر روی مبارکش افشاندند چون بهوش آمد ... یا ابتاه یا ... برادر ...
بر سر افکنده و همی از زنان بر وی اتفاق نموده ... که جناب فاطمه ... کشیده که خون ... اهل زمین
و آسمان را می خراشید و ناله میکرد که اعدای را طاقت شنیدن آن نبود ... کرد و ... رسید ... ارض ... کنید
خدا ... و سینه ... فاطمه بتول ... حسین ... در صحرای کربلا ...
اعدا ... قتل ... ماه ... بر ... ظلم ... یزید ... مظلوم
آن امام معصوم را به حالت ... داد ... با دل ... در خون ... شکسته
مصاحبان میدان ... شهید میکشند و خون ... از اهل ضلال ... ملکان
اهل حرم ... با ... خدای ... مظلوم رسید ... بر وی ... و ...
بیهوش بر روی خاک ... منقول است که چون حضرت رسالت پناه ... جهت ... اهل شقاوت ... کربلا
افکنده ... قتل ... جهاد ... حضرت رسول ...
ناگاه بیهوش ... در خون ... شده ...
... رسول ... با ... و آوازی رسید ... که ...
... قوم ... آن ... کرد ... و ...
آوازی بگوشش رسید که یا علی ... صدای ... صدای محنت ...
صدای ... صدای ... صدای ... صدای ... صدای ...
صدای سوره قرآن نازل صدای ... صدای ...

الله اکبر

رولاک ... و خون از بدن مبارکش جاری است ... آسمان ... بر روی خاک ...
و ... قدم مبارک ...
اورد ... آن ... جهان ... بر ... شمشیر ... برادر ...
... سر از تن کشان ...
... از ضرب شمشیر ...
یا علی ...
... جواب ...
منقول است که عمر سعد حکم کرد ...
بر ...
دیگر ...
...
کشته ...
جناب حمزه عم بزرگوار حضرت رسالت ...
... غلام حبشی ...
کرده ...
... حمزه ...
...
... حمزه ...
... حمزه

بر سنگهای کجه که اگر در خواب بیند بر بستان ... عظمت شاه مید ارشاد کرد اما چون علی مرتضی در رسیده بجنگ ایشان [illegible]

شاید بدو توانم کرد و وحشی حبشی را چون بحال حمزه امید بشری از اعزال پس وحشی بشارت وعده آزادی و وصول

وصل آن دو زن قصد کشتن یکی از آن شیران بیشهٔ شجاعت نموده روز جوب ... قرار داده بجهة مقام سنگی آورد و دید که

سه هزار مرد مهاجر و انصار در ملازمت سید ابرار ... در قتل حضرت ... زبیر ... شاه ولایت

در ادب ... میدان ... و شاه ... جان ... حضرت ... نکو ... ایشان

سنگ ... حمزه ... ترسیده که حمزه ... قوم در آمده صفوف لشکر ... حمزه ...

بشتر ... وحشی ... و نمی توانست ... اسلام ... رستم ... دستان

زنده بود ... رستم ... میدان ... وحشی ...

اگر قصد کند ... چوگان آرد اتفاقا ... عبد العزی رسید ... برستور ... بود خواندن ...

طلب ... حمزه ... غضب ... شیر ...

... حمزه ... وحشی ...

... وحشی ...

... حمزه ...

... جان ... وحشی ...

ازوبی ... وحشی ...

... حمزه ...

... وحشی ... جگر ...

دینار زر ... حمزه را ... وحشی ... حمزه ...

آورده ... هند ... حضرت ... قطع کرده ... وحشی ...

بر روی وحشت ... حمزه ... کشته ... پس ... پیش ...

... در میان میدان ... عاشق ...

... حمزه ... سید ... خبر ...

... مادر ...

... حمزه ...

... حمزه ... مادر ...

... مادر ...

... حمزه ...

... امید ...

... سید ...

دختر ... سید الشهدا ... مادر ...

... حمزه ... دختران ...

چشم ... شام ...

... آرام ...

... شهادت ...

... ریشه ...

... صدق ...

... عشق ...

خانه ... الصحیفه صحیفه ...

تفصیل حالات ... دختر جناب سید الشهدا

ناله از جان دل آن غمزده سر کرد، ناله زار خروج بی پروا نمود از این حرف که آتش در قلم بود شمع غم که ربهای غم کای پدر

ای پدر بزرگوار حالت همدم من شب ... و وقت آتشی جان الحباب اشکم از رخت روی تاف

چو روز و شب مراد بر شب هر شبم تا روز یارب یارب از روز شب و داد از وقت ... بجو زهر امانده در بحر دل

متصل در محنت ناب هم ... یاد وصل ... بیم ... که چون نامه را تمام ... اعرابی از ... حضرت رسالت

گذشت صدای گریه و زاری آن کودک بیچاره شنید که از سوز دل ... به زبان حال میگوید که ... کباب

سبحان الله ... از آن ... چه ... بیت ... لا ... آن ... غبار

بیچاره ... اعرابی از استماع آن گریه ... و ... را ... چون

که این خانه ... ولایت ... و زاری ... حضرت رسالت ... که ... پدر خود ...

و ... السلام علیکم یا اهل بیت النبوة ... که ...

... که ... چون فاطمه ... شنید ...

... السلام ... اعرابی ... آن ... چون ...

... حضرت رسالت ... اکنون ... پدر ...

... حضرت رسالت ...

... حضرت ... اعرابی ... چنین ... چون ...

شفاعت ... حضرت ... الفقر فخری ...

... در سایه آن دیوار ...

در سایه آن دیوار ... زمین ...

... فاطمه ... حالت ...

... اضطراب ...

وان زن بیچاره

وان زن بیچاره ... نگاه ... فاطمه ... بر سر ... سر

کجا ... که ... چون ... دیده ...

... حضرت رسالت ... چون ...

... حضرت ... چون ...

... دیدار ...

... جان ...

... عزیز ...

... حضرت ...

... فاطمه ...

... عالم ...

... حضرت ... رسول ...

... فاطمه ... سلام ... فاطمه ...

... حضرت رسالت ... حضرت ...

... خیر البشر ...

... فاطمه ...

... فاطمه ...

... حضرت رسول فاطمه ...

... حضرت رسالت ... فاطمه ...

... فاطمه ... رسول ...

فاطمه گفت ای رسول الله تو کو ابن عمش که مرا ای فایت باد جسته و در دست مگذار و زن صفیه ارشادی کرد که ازحضرت رسول خبر شنید
که تکبیر گشتگان خود را گردید امکان شیمه چو می داند که سینه زن زنان این زن صفیه گفت مادر و عبدالله
کلی است که چون در صحرای کربلا فرزند دل بند او را شهید کردند و سر او را پیش لشکر اما حسین ۲ افکندند او را سرش آن
سر مطهر را برداشت و ای برویش گذاشت و گفت احسنت احسنت ای بگو که ای بکوه ای سیکال را اکنون رضای خدا را از تو
حاصل شد که از تنه بیابان کعبه وفای حبیب رسول خدا گردیدی مقبول است که سر او را برداشت و در مهوانه خدا گذاشت و سینه
قاتل او کذاشت ازو و داوود گشت و در بحار سے الله اوروده اند که ان بیرزن می گفت که جوانی که ابتدا من بار نیامد کم انتقام
لیبرا چگونه بدخواست القصه زن دعا نمود از حضرت رسالت پناه و سوزی یافت که گریست که این خود را نقاب ربوده
رو بصحابه کرد و فرمود حاضل می جدکرد است عم من حمزه وحال او چگونه است و چرا اورا نه بینم او خبر نداشت که عم
آن حضرت را شش جابه شسترات پوسته بود اعضای پاره پاره پهلوی شکافته و تمام عضو بریده شده مثله کرده و رسول
مو که میان خاک و خون غلطیده است جبرئیل بزرعصه برانوی غم گرفت چون حضرت از اول اسمای نام گرفت
گفت ملک گر ز عالم مجلاشد او از ملک طارم کردان علم گرفت اما حسین ما تم تو این کاه در وجود سخن سرو در راه سرای
حارث این صیحه از نزد آنحضرت روان شد تا خبر از حمزه بگیرد ان سردار جاودرو و پرخون دیده باز معرکه لا فتی علی و لقی
ازعقب او برفت و در سکی عمل گذارش بدید که بر سر آن علم برزرکوارش ایستاده و اشک از دیده خدا و ن کشده جلی
نظر پیدا زین اهل عشق حمزه سید الشهداء افتاده او چه دید دیده کان لشکر پناه مصطفی دیده کان سرکرده اهل وفا
دیده کان برهم زن اعدای دین دیده کان سالار اصحاب سابقین از خدنگ تیر اعدا گشته است در میان خاک
و خون آغشته است چون جناب مرتضی حمزه را بدان حال بدید گریه کنان به نزد رسول خدا آمد و آنحضرت را از واقعه
با خبر نمود مطلع حیث ایشکاه آنحضرت زمین گیر و گردون میجراه ان سینه بی طاقتی کردن شد و از سید
از دیده اشک ریخت گلگل برگ تر رسید اندر عبار عرصه مراتب حق گشت گرد و ازچهره غبار البشر رسید حضرت خیر البشر
گریان ازعشش عم بزرگوار گشته رفت چون عم خود را کشته و مثله کرده یافت بیک با آن سید بیک نظر تو بیان نمود

حتی این

حتی چنین زاران سخت بزرگوار جناب بی ناامید و دست سید الشهداء عم و برادر رضاعی ان معظم بود در آن وقت صفیه
خواتون عمه حضرت رسول که خواهر حمزه بود از ورود سپاه اشکار گرد که گمان و مردی گمان می امد حضرت رسالت پناه چون
دیر او دید زبیر پسر صفیه را پیش طلبید و گفت برو و مادرت را برگردان تا برادر خود را بدین حالت مشاهده نماید کشایدکه
نتواند در بلیه از حد خروج کند چون زبیر برده مادر را شدگفت بکجا میتابی برگرد که خواهر رسول خدا اعلام نمیتواند که از غضب برادر سیاه الله
کشته نه چنین صفیه خواتون گفت ای پسر شنیده ام که برادرم حمزه را شهید کرده اند و مثله نموده اند و بعضی میدانم کامن کفنت دچه
دیرا که کشته حمزه مثل صاحبه امدی خواهم که او را در این حالت ببینم و گریه حرقه زهیر چون ملازم از این حالت گذاشت
آنحضرت صفیه خواتون را دستوری داد چون بر نعش حمزه رسید شهدا آمد خود را از گریه گاه شولت و دست از گریه و برادر
حضرت رسالت پناه امد و جناب علی زنان پیر خون دل از دیده گشود و اگر جماعی کرد بر نعش برادر شهید احسن مظلوم
برادر جدای بود و در حقیقت بر صفی اوزن خواهر آنحضرت بر نعش اهر برادر و جان را از خود امدند ان حشر بیعان
باره پاره دور چون خود غلطیده و جگر او اعماد او اعلب و مغز آن در حال خطا و داشت برادر و هرانه گریه امد و دست بر
میشتر میر و جناب رسالت پناه این راز آنکه ان بی زاری خود آورده و بعد از آن لطف کرد که دشمن سنم کار را محضر دل از ار بنیاد
پس و حشر ان کرد بر ان حال میگفت در حیرتم تو زرسول این ترک صفا بهی عم که برای تو خون رسید
عیسی براست در فلک در عمل بر بس رک لیس رسول فاطمه و صفیه نشسته بود که اشارت شد که جبرئیل امد و خبر داد که حمزه را
در میان آسمانها مکرم و الملک شاد جهان خدا الله و اسد رسول الله نوشته الحضرت رسالت پناه امد و صفیه اشکها بار شد
گردند و در بعضی از روایات امده است که حضرت رسول خدا نماز کرد برو در اول با تمام حمزه و بعد از آن جنازه یک یک شهدا را
میاوردند و در پیش حمزه می گذاردند و حضرت رسول خدا بر او نماز میگذارد تا هفتاد و دو بر حمزه نماز گذارده بود الانه مخوار میں
آورده است که حمزه شهید دوم بود از اهل بیت حضرت امام حسین شهید او در کربلا حسین چو جان را نثار کرد ناب
گذار ورق نعش نماز گرد و هستی که شد جدا سر باکس از بیکس بمصطفی که برده سلام کنند بر سیش چون حمزه سید الشهدا
بدر جه شهادت رسید چو برادر داشت یکی خواهر کاینات محمد مصطفی بود دیگری سرور موجودات علی مرتضی که با هم ابدا

گویی [illegible] البته نفس اطهر را [illegible] و جهان را از فراق [illegible] حسرت و تشنه لب [illegible]
یک آن امام حسین چون [illegible] شهادت [illegible] برادرش [illegible] بعد ابی الحسن
و آن بزرگ معصوم و امام زاده مظلوم چون عم بزرگوار خود را دید که در میان میدان [illegible] غلطان [illegible] خون [illegible]
[illegible] کاکل [illegible] از [illegible]
بعد از آن حضرت [illegible] طفل معصوم [illegible] که عم [illegible]
امام [illegible] تیغ [illegible] دست عبد الله [illegible] طفل [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] برادر [illegible] صبر کن [illegible] شهادت [illegible]
این چنین [illegible] از هزاران [illegible] طفل معصوم [illegible]
در دامن عم بزرگوار [illegible] روح [illegible] بوستان [illegible] حضرت رسول [illegible]
شهدا [illegible] پس [illegible] شهید [illegible]
دفن [illegible] روز [illegible] شهدای [illegible] حضرت [illegible]
رسید [illegible] حضرت رسول [illegible] عم [illegible]
چون [illegible] شنیدند که [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
[illegible] عم بزرگوار [illegible]
قیام نموده اند [illegible] حمزه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امام حسین [illegible]
یا کسی [illegible] حسین [illegible]

علیه السلام

علیه السلام [illegible] حضرت امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
حسین [illegible]
[illegible] ماه محرم [illegible] روزی [illegible]
[illegible]
هر که در آن روز [illegible] دعای [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible]
اگر [illegible] حسین ابن علی ابن ابی طالب علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شهید [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] حضرت قائم [illegible]
[illegible] حسین [illegible] علیه السلام [illegible] حسین [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] حسین [illegible] شهدای [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

سوز و او ایستاده بود و دم آب از برای عترت طاهره خود که از تشنگی قریب بهلاکت رسیده بودند می طلبید و آن جماعت بی حقیقت
مضایقه مینمودند [illegible] آب را بر اولاد فاطمه [illegible] همه کس [illegible] اشقیا [illegible] آن حضرت را از آن کافران
[illegible] با التماس و الحاح آن حضرت را [illegible] از برای تمام عترت آن حضرت [illegible]
خواهر [illegible] آن گروه [illegible] یک نفس [illegible] رسیده است که تا آن حضرت در حیات
بودند کسی از لشکر کفار [illegible] متوجه [illegible] حرم [illegible] نشده
کند وقت بغارت اهل حرم [illegible] اهل بیت [illegible] حضرت [illegible]
بامن لا یشغلوشان عن شان [illegible] علیه و [illegible] شد [illegible]
که در دار دنیا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] جناب جعفر طیار رضی الله عنه است زیرا که
جعفر پسر عم آن سرور برادر حیدر صفدر [illegible] در خلق و خلق بحضرت خیر البشر [illegible] که هرگاه جعفر پسر ابی
در خلق و خلق بحضرت خیر البشر بود از حضرت امیر المؤمنین [illegible] بیشتر است و اشبه بحضرت [illegible]
چنان است علی مرتضی [illegible] اشبهت خلقی و خلقی جناب [illegible]
شباهت که جعفر با رسول خدا داشت از آن است که برادر علی مرتضی است و این نهایت شرف است از برای
جناب جعفر طیار رضی الله عنه و چگونگی شهادت [illegible] آن حضرت [illegible] است که در سال هشتم از هجرت
لشکری از جانب حضرت رسالت [illegible] جناب جعفر [illegible] سریه بود و در موته
که موضعی است از نزدیکی های ولایت شام مقابله لشکر کفر و اسلام شده و در آن روز سریه حضرت رسالت
سه هزار [illegible] و لشکر کفر صد هزار سوار بلکه زیاده بر آن بودند و چون بنای مقاتله شد مبارزان معرکه جهاد با کمال اعتقاد
از امواج لشکر اعدا [illegible] دست اعتصام [illegible] و پای ثبات در کارزار [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] کارزار [illegible] در میدان [illegible]
شدن [illegible] دنیا [illegible] لشکر [illegible]

بهشت

بهشت گردان [illegible] زید بن حارثه [illegible] از قید تعلقات جسمانی رست [illegible] آفتاب
[illegible] جناب جعفر بن ابی طالب [illegible] غضب و غیرت [illegible] از اسب پیاده شد و علم را برداشت
و رو به معرکه کارزار گذاشت و بهر طرف حمله [illegible] لشکر کفار [illegible] و آن همای اوج
عزت [illegible] آفتاب [illegible]
که آن حضرت [illegible] ضربتی بر دست راستش زد که از بدن جدا کرد پس علم را بدست چپ گرفت
چنان [illegible] کارزار [illegible] ضربتی حواله آن حضرت کرد و دست چپش را از بدن [illegible] جدا کرد و علم
اسلام را با بازو [illegible] نگاه داشت [illegible] زخمی [illegible] آن حضرت زد که بر روی خاک افتاد و در صحاح اخبار آمده و وارد است
که حق تعالی [illegible] دو بال [illegible]
رسالت [illegible] جعفر رضی الله عنه [illegible]
[illegible] جعفر [illegible] دست [illegible]
[illegible] که هرگاه می خواهد پرواز کند [illegible] علی مرتضی [illegible]
[illegible] که جعفر را در بهشت [illegible] که مثل ملک پرواز میکند و حضرت [illegible] و جعفر
یعنی یسیر یطیر مع الملائکه [illegible] جعفر [illegible] در بهشت [illegible] طیران می نماید [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
جدا کردند [illegible] دشمنان [illegible] اهل حرم [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] برادر خود [illegible]
و آن حضرت را [illegible] ضرب تیر و شمشیر از اسب [illegible] برادر [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] معقول است که بعد از آنکه حق تعالی حضرت رسالت [illegible] جعفر رضی الله عنه مطلع [illegible]

آنحضرت بگریه جعفر امد و اسما زوجه او را طلبید و فرمود که بیاید فرزندان جعفر چون ایشان را آوردند آنحضرت
روی بر ایشان نهاد و ببوسید و ایشان را گرفت و در کنار خود جای داد و آب از دیده مبارک آنحضرت بچکید
اسما گفت یا رسول الله فرزندان جعفر را چنان می نوازی که یتیمان را نوازند و با ایشان معامله یتیمان میکنی
که مگر بی پدران گشته اند جعفر را چه رسید حضرت فرمود ای اسما جعفر شهید شد جناب رسول الله فرمود علیه السلام
جعفر شهید شد خبر شهادت او رسید و اسما بگریه درآمد و واویلا گفت ... بر سر فرزندان بنشست
خواهران او جمع شدند و زنان بنی هاشم بر ایشان جمع آمدند و گریه و زاری نمودند و حضرت خیر البشر
برخاست و بخانه رفت و زنان بنی هاشم در آن جمع شدند و آغاز گریه و زاری نمودند و حضرت خیر البشر ایشان را
در مصیبت جعفر تسلی داد ... فاطمه زهرا علیها السلام تشریف برد دید که آن عزیزه فاطمه بر سر میکوبد و واعماه
میگوید جناب رسالت مآب فرمودند که گریه کنندگان باید که بر جعفر بگریند پیغمبر نوحه سعید بن ... ای فاطمه
بر جعفر گریه کن ... تو نیز گریه کن که خون او برای یاری دین خدا ریخته شد ... جعفر میگویند که در جنت
سعادت ... بال و پر یاقوت ... جعفر ... عطوفت آنسرور
در کار ... جعفر ... که بهترین خلیفه ... بهترین خلاف ... روز
بازماندگان ایشان ... فرزندان جعفر را ... و دلداری نمود ...
... فرمود محمد بن جعفر شبیه است بعم خود ابو طالب و عون بن جعفر در خلق
و خلق بپدر خود ماند ... و دعای خیر در شان عبد الله بن جعفر ... کرد و ... ایشان ... کرده است
... بعضی ایشان ... حضرت رسالت پناه ... فرمود ... علیهم ... و ...
الدنیا و الاخرة ... بر ایشان ... حال ... ایشان ... فانه ... که جعفر طیار را
هفت ... ستاره آسمان ... ایشان ... دیگری ... فرزندان ...
همنوا ... صحرای کربلا جان خود را در راه رضای خدا ... سالار ...

بلکه چون حضرت

باکسانی
امام حسین ... بود که خوارزمی ... که آنحضرت ... فرزندان ایشان را ...
حضرت ... بیشتر می کشید ... ایشان ... دیگران ...
... ایشان ... دارد و ... در صحرای کربلا ...
شهادت ... امام حسین ... حاضر بود ... ایشان ...
که فرزندان ... بسوی گریه کردن ... شهید ...
... گریه ... علی بن الحسین ... امام ...
... ایشان ... سید ...
... شهیدان ... امام زین العابدین ...
... حضرت ... که ...
... فرزند ... که ...
... حضرت ...
... گریه ...
از ... حضرت رسالت ...
حضرت خیر البشر ... جعفر ... چون ...
چون ... اللهم ...
... مطلوب طالبان ...
...
...
مطلق یعنی ... محمد مصطفی و علی ... لکن

و مجد الوصیلین و معنی آیة تنه و آیة تنه برای ارباب بصیرت مخفی و مستور نماند که از جمله مصائب عظیمه که در دار دنیا بر آن سرور
واقع و سانح شد وفات عم عالی گوهر ابوطالب بود و آن سالی است که ابوطالب عم بزرگوار آنحضرت و خدیجه زوجه طاهره آن جناب از دار دنیا
بجنة المأوی رحلت نمودند و چون آن دو یگانه در یک سال وفات یافتند حضرت رسول آن سال را عام الحزن نامیدند
مصاحبان ابوطالب و خدیجه کبری را که قبل از هجرت نبوی اتفاق سانح گردید و هنوز اسلام قوتی تمام نرسیده بود که بیش از [illegible]
[illegible] و حضرت ابراهیم [illegible] و چون نسخه معتبر [illegible] ابوطالب برادر
اعیانی صلبی عبدالله پدر آن حضرت بود و عبدالمطلب [illegible] نام داشت [illegible] سفارش [illegible] را
[illegible] زیرا که [illegible] پس ابوطالب [illegible]
که [illegible] و سفارت [illegible] متوجه آنحضرت گردید [illegible] که جماعت یهود و طایفه قریش [illegible]
همواره [illegible] می کشیدند که [illegible] در مقام دفع آن پناه عالمیان [illegible] و برهمه [illegible]
شده بود که [illegible] چون چهل سال از عمر شریف [illegible] سید عالم گذشت در [illegible]
دوشنبه بیست و هفتم شهر رجب در خانه خدیجه [illegible] روح القدس بآن حضرت [illegible]
[illegible] از عرب و عجم و ترک و دیلم [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] ابوطالب [illegible]
آن کس [illegible] و احادیث وارد شده است که مثل آن جناب [illegible]
[illegible] تسلیم نمود
و کلمه طیبه [illegible] بر زبان جاری می ساخت و آن این است
یعنی اشهد [illegible] لا اله الا الله [illegible]
از خوف کفار [illegible] سید عالم [illegible]
ابوطالب [illegible] ابوطالب [illegible]

[illegible]

مدان درون [illegible] همواره [illegible] بزرگوار خود می گریست و اضطراب [illegible]
[illegible] اعوان [illegible] بسیار کم داشت [illegible]
[illegible] و همان [illegible] ماند [illegible]
[illegible] حضرت خیر البشر [illegible] خیر البشر جناب عم بزرگوار خود را
وداع کردند [illegible] وداع [illegible] ابوطالب [illegible] سید عالم
تسلیم نمود و اقرار [illegible] حضرت رسالت پناهی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] بزرگوار [illegible] ملال شدند [illegible]
[illegible] علی مرتضی [illegible]
[illegible] در دین حق [illegible] ضلال [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] حیات بود
[illegible] سید عالم [illegible] ایمان آن جناب [illegible]
[illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible]
[illegible] سید ابرار [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
سید ابرار [illegible] آن حضرت
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible] آنحضرت را
در [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] عالم [illegible] مبارکش [illegible] بزرگوار [illegible] مبارک
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] روح القدس [illegible]
[illegible] سید ابرار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدیجه کبری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدیجه کبری [illegible] عشق سید عالم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

گلزار ارم گشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] از خواب بیدار
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدیجه [illegible]
[illegible]

که چو دید و پر کشید که پیش از ان متصور نمی توانست شد پیش از وقت کردش اسلام فرمود بران رسید اما و از ان دشمنان اهل

ظلام حجابهای بسیار رسید حتی اگر بار ثان حجاب برداشتند بحدی که خون از اعضای ایشان فرو میریخت جان عاصیان لعلای

تا ظهور جان افشانی کرد ایشان که از برای جواب [illegible] اسلام [illegible] چون جایگاه حکم علام اسلام را توفیق

بهم رسید و منافقان را مجال جنگ نماند انچه در دل داشتند که ... در صحرای که رسید شهدا را که و ... شمشیر [illegible]

در عدو و احد در میان کرده بودند کشیدند ... که روز احکام جهان ... هزار و ... زخم بر بدن

شریفش زدند ... از میان ... اما ... از ده ضربت ... جدا ...

در ... لب تشنه و گرسنه بود ... که بود ... پیش ... ازان ... که ...

ازجفا کرگان ... از برادرش ... که درین ملال ... در عرصه ... برادرش حسینی که بود ... تفصیل

در بر ... ازان ... خاک ... در ... ما در او ... خواهرش

الحمد لله الذی ... الطیبات ... والصلوة علی نبیه ... و آله اجمعین ...

... من الاولاد

الطاهرین ... از ... در ... کرده ...

... که ... برکسی ... برکسی

... برکسی ... مصطفی ...

... ایشان ...

... در ...

دل ... در ... که ... از دل ... پروانه ... ان ...

سوزان ... چون ... از ... در ...

از ... هزار ... سرور ان روزگار ... خود ...

اسمعیل ابو علی دوانی

در مجلس اعلاء و اما در این مجلس پیوسته اهل جهل علم و ... روزی مجلس ... بود و از ... مجلس ... از ... بود

تکلم میشود ناگاه دید که احوال ان عالم ... از ... که ... نعره ... بود

بود ... خواندن ... اکنون ... در این مکان ... حال

... ایشان ... خواندن ... این مطرب ...

... که ... روزی ... اگر ... از ...

... در ... چون ... ای ...

... حضرت ...

... چون ... در ...

... و ... حضرت ... گفتن ...

تمامی اهل مجلس حیران ان حال ... چشم ...

... اگاه ... خواهش که ای محبوب ...

... جهان ... ای حبیب ...

در ... برای ... جان ... عشق ان

محبوب ... در ... عالم ...

... دل ... بس ... دل ...

... چشم ... نور ...

حق ... کرد ...

چون ... چشم مبارک ان حضرت ... علما ... شد ان عالم

بود ازاین سبب ... که ... حضرت ... چون ... چشم

کرده انه خدیجه گذشته بود عرض نمود حضرت رسالت را رسیده بود که این مال از من است و ابو طالب میروم بسی خواهد اتفاق
عم خود روانه خدیجه گردید تا آن حضرت گفت خدیجه بود بر وی سعادت او که پدیدار شد خوش آن جناب که این مسیحای محبت
بکام خواطر کشت وی از خواب برخیزد که او را با جمیع خاندان الکرامی او که کرده آن از کوالب در هیچ لعل و گهر برد
آنحضرت را روانه خدیجه منظر در منظره که ناگاه قدم عرش فرسا پیش او این که آن از خاک منظر گذشته چون وارد گلعذار
بهشت شان گردید نمودند ایوان سپهر از مهر اوش به پا از جای جستند و خدیجه آن حضرت را در برابر خود بگذاشتند
عقل کشت مقابله حضرت و سپهر کشت مقارنه برین منقول است که شب در روان در فرش از مسند معنی گسترده بود و چه
چنان می است که مربع است و نور آفتاب منظر از آن ثب جلاب مهر منظر خورشید سپهر رسالت است بهای خود
نظر نمود و بعبیره فرمود که پرده قسم که از مهر گشت پرده قسم و گذاشته است خدیجه گفت پس این روشنی
و حرارت از جهت کشاد از تاب نیش آفتاب جمال محمدی است خدیجه از نظاره این معجزه با پره محبتش شعله ور
فی الفور مفاتیح کنوز و خزاین را در نزد آنحضرت گذاشته جنابی سنو شام ان طلیع هر او و اگذاشت هر وقت که خاتم
خنید که نسوان حضرت را در بعضی کوتاه بود و بعضی بلند چون آن حضرت هر یک را ای پوشید نه آنکه بلند
کوتاه و کوتاه بود بلند می شد تا قامت همایون راست می آمد این معجزه حیرت حضار گردید خدیجه فرمود
تا شتری چاور ... اشتر لباس آنحضرت اشاره بما دست و بان شتر صبحی خاطر حبش که او را آن کبیر و مهارش
از ریسمان بود ... و به آن که نمونه است عمود ... و که شتر هموار از ای همه انشی حضرت رسالت فرمود
ای عم ... ما ای کرده کان ... پذیرفتند ... چون ...
معاف ... سپهر ... و چون حضرت رسالت متوجه آن شتر
گردیدند ... آنحضرت بر آن بنشستند و در حیرت بر روی کار آن
ده ... خدیجه ... آنچه ... خدمت ... مبارکه ... سرای
آنحضرت ... میسره غلام خود را همراه کرده ... از جهت وصول ... قرین عشرت
دحرت محدکفی

حضرت محمد که کسی ... عجائب غرائب معجزات و خوارق عادات که در طریق راه مشاهده از آن حضرت ظهور رسید در روز
دیگری ... کلام این که تجارت سوق شام ... زیاده از آن است که عقل تحمل تواند نمود
که در همچو ... ابر ... حضرت ... مرده ... نموده ... سبو ... خدیجه
رساند آن حضرت ... قبول ... عرش ... آن ... ملکوت
عالم ملکوت ... از نور ... آن حضرت ... ظلمات آن
... ملکوتیان ... جبرئیل ... هجرت ... ان که ... چشم
... که ... بی ... ان ... اهل ... سید ... طرف
... خط ... خدیجه ... خواتین عرب ...
ان ... عرب در ... ملک ... انوار ... از افق تابان
چون ... خدیجه ... اهل ... جلال ... که مشاهده
... گردان ... خدیجه ... خواجه کاینات محمد عربی است
زیرا که ... انبیا ... نور محمدی از ... سبحان ... از ... و احوال
... از آن حال ... و از آن ... ارتحال
... رسالت ... بستان ...
... خدیجه ... ملک
... حضرت ...
... روان ... کشت ... هجرت کند
... خدیجه ... سید ابرار ... وصول ...
... اهل بیت ... حیران ... میان اهل ... منزل

ان حضرت شد پس حضرت به کلیف ... که روان وجهت ... خدیجه ...
... شاه جهان ...
... حضرت ...
... خدیجه ... آنحضرت ...
... خدیجه
... ابو طالب ...
... خدیجه ... آنحضرت ...
ایشان ... خدیجه ...
آن است که از برای ... خدیجه ...
... حسن و جمال ... عرب ...
و ... خدیجه ...
...
از ... خدیجه ... ابو طالب
...
... خدیجه ... آنحضرت ...
... حضرت رسالت ... سعادت ...
...
... آن ...
... خدیجه ...
ایکل ده

ایشان ... خدیجه ...
و کرسی ... حضرت
رسالت ...
... ابو طالب ... خدیجه ... ابو جهل ... حضرت
رسالت ... آنحضرت ...
...
...
...
... آنحضرت رسالت ...
... حضرت رسالت ... خدیجه ...
... خدیجه ...
... خدیجه ...
...
...
... خدیجه ...
... حضرت رسالت ...
... آنحضرت ...
...
... خدیجه ...

خفت و داعی حق را لبیک اجابت [illegible] جناب رسول خدا [illegible] چون از [illegible] آن [illegible] آگاه شد به هزاران حسرت
داده و [illegible] این [illegible] روزگار [illegible] خوار [illegible] و [illegible] از [illegible] اسباب [illegible] از دیده حق [illegible]
[illegible] و خدیجه [illegible] حسرت آن [illegible] و دیده [illegible] سوز [illegible] می‌کشید [illegible] و از [illegible] اهل جهان چون چشم [illegible]
آن [illegible] گر [illegible] چون [illegible] رسول الله [illegible] حسرت [illegible] وداع [illegible] دولت
و [illegible] گذشتم [illegible] دل [illegible] همراه [illegible] از برکت [illegible]
ایمان [illegible] در [illegible] اول [illegible] در [illegible] جهان از [illegible] اکنون [illegible] ره [illegible] و پای [illegible]
حضرت [illegible] از [illegible] صبر [illegible] ابراهیم [illegible] دست [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حضرت رسالت [illegible] ای [illegible] روزگار
[illegible] وقت [illegible] راه خدا [illegible] اموال [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] که [illegible] هر [illegible]
[illegible] که [illegible] رسول [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] آن [illegible]
فاطمه [illegible] حضرت [illegible] امید دارم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] نزول [illegible] وصیت [illegible]
[illegible] عذاب [illegible] سوال [illegible] چون [illegible]
[illegible] وصیت [illegible] مطلبی است که [illegible] آن [illegible] دارم [illegible] فاطمه [illegible]
چون حضرت رسالت [illegible] فاطمه [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] وصیت [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] پدر بزرگوار [illegible]

اندوه که [illegible]

[illegible] که [illegible] وحی و [illegible] مبارک [illegible] عطاک [illegible]
امین [illegible] رسالت [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] جبرئیل از جانب رب جلیل [illegible] نزول [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] که [illegible] اندیشه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] بیچاره [illegible] زبان [illegible] پیغام الهی [illegible] خدیجه [illegible]
[illegible] بس از برای حضرت رسالت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible] خدیجه کبری حضرت
[illegible] حضرت [illegible] و گریه [illegible] آن حضرت [illegible] حسرت [illegible]
و گریه [illegible] حسرت [illegible] سید [illegible]
[illegible] میان خاک [illegible] که [illegible] خاک [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] چه [illegible]
یا رب [illegible] خاک [illegible] اهل [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] جهان گذشت [illegible] جسم [illegible] جهان [illegible]
هر کس [illegible] همراه آن [illegible] گذشت [illegible]
در [illegible] گذشت [illegible] میان [illegible] خاک [illegible] جهان گذشت [illegible]
[illegible] از جهان گذشت مجلسی [illegible] اشرف کاینات [illegible]
[illegible] والعظمة والمجد [illegible] القدرة [illegible] المجد [illegible]
[illegible] والقدرة [illegible]
[illegible] المعجزات الذی [illegible] الآیات [illegible]

مجلس [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] عالم [illegible] جهان [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] معجزه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] مجلس [illegible] عباس [illegible]
حضرت رسول [illegible] میراث [illegible]
[illegible] عباس [illegible] آن حضرت [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] انگشتری [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] جبرئیل
[illegible] عیسی [illegible] اسرار [illegible] ولایت
[illegible] علی [illegible] حضرت [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] علی [illegible] میراث [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] حضرت رسالت [illegible] این سخنان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] امیر [illegible]
[illegible] حضرت رسول این سخنان [illegible] امیر مومنان [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]

[illegible] الحرام [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمة الزهراء [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] الوداع [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حضرت رسالت [illegible] الوداع [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] روز [illegible] مهاجر و انصار [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] سخنان آن حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] قرآن [illegible] هدایت [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] علی [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] حضرت امیر [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

والله ... [illegible] ... پس حضرت فرمود یا علی ... [illegible] ... حضرت امیر آن حضرت را [illegible] ... مبارک ... [illegible]

دیگر فرمود یا علی ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... پس ... [illegible] ... که ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... پس حضرت [illegible]

فرمود که یا علی این جامه را جبرئیل برای من آورده ... [illegible] ... پس ... [illegible]

که یکی ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... اصحاب ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible] ... علی

... [illegible] ... علی ... [illegible]

... [illegible] ... پس حضرت امیر المؤمنین ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... رسول خدا ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

[illegible]

که در صحرای کربلا ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... آن حضرت ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... پس ... آن حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت رسالت ... [illegible]

... [illegible] ... علی بن ابی طالب ... [illegible]

... [illegible] ... بنی هاشم ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت امیر المؤمنین ... [illegible]

چون حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

پس حضرت فرمود ... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]

پس ... [illegible] ... حضرت رسالت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت امیر المؤمنین ... [illegible]

آن حضرت ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت امیر المؤمنین ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت رسالت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت امیر المؤمنین ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

و چون حضرت امیر ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... آن حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت رسالت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت رسالت ... [illegible]

... [illegible] ... حضرت رسالت ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

کاهد دل احمد اثر کرد و رو بکو حضرت خیر البشر هوا را در کشید و فرمود سجدا تو کند کوهی تا افق و از خون کاران تو خواهد کشید
وارثین را هنوز نکرده اس پس تیل عذاب از برای ستمکاران تو مهیاست حضرت امیر المؤمنین فرمود که آنگاه سیلاب اشک
حضرت امام حسن بسا بیده های آن حضرت شد باران عذاب کرو بیده بر مجلس بستم لعین ده بیاده و عنایی کرد روی مبارک
امنیوار کشیده بود بند از آب دیده اش شد و جبرئیل از گریه حضرت رسالت کباب ابنده پاره کردید و سپس مبارک
بر سینه بود که فه تو را حسن حسین قد مهای عرش جانش آب رسید نه و دیده های مونوار بر ت ها بی جد بزرگوار خود مالید
و مبالغه نمود از وقت جبرئیل امین عرض نمود صدای گریه اهل آسمان شنیدند و از گریه ما طاحتاج می یافتم که زمین و آسمان در گریه
داخل شد پس حضرت رسالت عرض نمود که ای خدای که ای جان خلیفه من است بر تو و خدا یسکونه خلیفه است برای تمام
چلپاسپر شب است از دوران است برادر عابوزد که حضرت امام حسین با یکه و تنها در صحرای کربلا بر و کیست شده و عرض سوال کند
کرده و صفرت اعزان حضرت سکینه بود اول از مفارقت پدر بزرگوار خود بیتاب میشود و آن حضرت او را تسلی
می نمود اما از برای بی کسی ای یاری دختر مظلومه خود می گریست بنوعی که ... دیده های مبارک آن حضرت
اشک جاری شد و می گفت ای ... خداوند جهان خلیفه تو ... برتو و بر عترت ... ام و او ... خلیفه است
برای ... شعبان در ... رسول خدا و ... حضرت علی ابن ابی طالب ...
زار بود ... حسین علی ابن الحسین ... سرور ... خود ...
لرزه ... حضرت رسالت ... علی ابن الحسین که وقتی ... امام حسین ... از جمیع ...
داشت که ... بی کسی ... خاک ... افتاده بود ... دل ... از ان ...
پذیرد ... جگر تشنه ... غم ... طفل ... گریه کند ...
خود کند ... گریه ... جبرئیل ... حضرت سید المرسلین ... اهل ...
آن حضرت ... شهادت ... سید شهدا ... حضرت علی ابن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه که ... جبرئیل ... گریه ... علی ابن الحسین ... جبرئیل ...

جبرائیل

بدر اولادش در میان گریه بود ... احمد ... ای که ... صاحب ... است ... جبرئیل
... حضرت ... جبرئیل ... گریه نمودن و ...
نصیحت کرد ... حضرت رسول و رسالت ... که در این مکان ...
... بشم از جانب اول در
... حضرت ... وفات آن بزرگوار ... جبرئیل ...
... حقیقت ...
...
... حضرت ...
... حضرت ...
حضرت ...
... حضرت ...
از ... حضرت ...
... جبرئیل ... حضرت خیر المرسلین ...
...
...
...
...
... حضرت ...
... حضرت ...
... حضرت ... جبرئیل ...

ان لا انقضه منی ... سوال ... روح ...
...
...
پس جبرئیل ... روح محمد ... جبرئیل
... حضرت ... سلام ... رسالت ... سلام
... جبرئیل ... رسول خدا ...
... حضرت ...
... حضرت ... جبرئیل ...
...
...
... حضرت ... جبرئیل ...
...
... سوال ... جبرئیل
...
... حضرت ...
... سوال ... جبرئیل ...
...
... حضرت ... سوال ... جبرئیل
...

این زمان ... حضرت ... ملک الموت ...
... ملک الموت ...
... حضرت ...
... حضرت رسالت ... رسول خدا ...
... رسول خدا ...
... حضرت رسالت ...
...
... ملک الموت ...
...
... ملک الموت ... جبرئیل ...
... جبرئیل ...
...
...
... حضرت رسالت ... جبرئیل ... ملک الموت ...
... رسول خدا ... جبرئیل ...
... جبرئیل ... ملک الموت ...
... جبرئیل ...
...
...
... جبرئیل ...

ان لا انقضه منی

تا آنکه تو از اهل [illegible] و هست تو از اهل [illegible] پس حضرت [illegible]

چشم تو از [illegible] است دیدن روی تو در هر دو جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جبرئیل من یمینه و میکائیل من یساره و اسرافیل [illegible]

[illegible] پس حضرت جبرئیل [illegible] حضرت میکائیل [illegible] حضرت اسرافیل [illegible]

[illegible]

الملک لسید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بموجب فرموده رسول خدا [illegible] ما مور بقتل ایشان [illegible] گشتند که تا [illegible] در میان [illegible]

[illegible] اطاعت [illegible] حضرت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] نمایند [illegible] از خانه بیرون [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حضرت امیر [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسالت [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

اینها از آیات قرآن از آسمان نازل شد که اگر حضرت رسالت پناه بر آن خواهد زیاده بر آن از این نقیض مرده چون
مرده بود که این قرآن که نسخه عثمان و خلاف امیر مؤمنان صحیح و گذشته این تعداد قرآن و از امیر مؤمنان که
وداع رسول خدا بود انکار نمود حضرت امیر گرد از آن بعد خدا از خشم بالک شد و نگره ظاهر و باطن قرآن فرمود
کت کرده و این قرآن را که واجبه دیده از آن طلوع نشد که تمام آل محمد می‌باید که بر او دیگری شما که ادعا بکنی خلیفه
رسول خدا را حضرت خلیفة الله در جواب گفت مرد که زده و اخیراً البتی برسول خدا مهاجر و انصار در آن وقت همه ما رسانند که خدا او رسول
بحکم خلیفه در میان امت گذاشت این خبر با بکر رسید که خدا امت گفته است خدا و رسول او را خلیفه نمود و او را خلیفه خود
برخود از مرکوب عمر با او گفت این سخن است از خشم شد و از جای خاست و کو برای صلح گفت چنین دیگر باره نزول
حضرت فرستاد که با امیر المؤمنین ابوبکر را برای طلب حضرت در جواب گفت که هنوز عهد رسول خدا زیاده است که بیاید که
حق خدا را این لعنت عمیق گفته بود حضرت رسول کار او را بر او گفته بود که او این لعنت که اینها از بی سلامت کشند
گوشه دیده که آن بهتر عامیان که گفته بود که علی امیر مؤمنان و بهتر مسلمانان حاصل آوای خدا و رحمت رسالت رحیم
و مداومند علی اعلاه مراد و قیامت بر مراد آنچه که دانسته آن خود را و داخل شد بن ستم و کشتن خود را در کشش اولاده
چون این خبر به ایشان رسید عمر رحمت کی می‌دانم که تا علی را نکشیم او را مستقیم نخواهد ابوبکر خدا از تن برود و بسیار
زن و مرد سازد که ساعری یکی در آمد و آن بدکار که چنین زیرا که در خانه که شیر خدا را در آتش بسوزان
باشد بدکار و رکوب بزرگ جون به جنب بیزار کرده جنبز بیزار چون بدکار رسید دلکند خویشتن را اینه
او پس از چند پس ابوبکر از طلب انصاف امامت انکار رفته شاه و آن حضرت عاصی بیخبر بود و گفته که هم
مرده لعنتیم و صیانی حضرت رسول الله را فرستادند و جواب شنیدند تا اگر معین شد که از امام جبار
بحث گفتار او بر آید فی لغة گرداه کرده عمر را که دوستی حضرت رشتی خوبی در میان قوم مشهور و عاقل البید
بلید و جبهی از بدبختان قوم فرستاد و بدیگر حضرت امیر المؤمنین علی را به نزد آن کافران بی دین برید و از آن حضرت
بیعت بگیرید خلیفه را بهشت می‌برد کلمیه را گفته عزان بود خنبر را با جعده و قنفذ بنیر از این با بکر الشتر

بجمع اولاد علی

چون آن جماعت بحث و مجادلت بحسب ظاهر به رسالت رسیدند مطرود خانه آن خواست منع امده بود آن نکند
که با جهت ادب آن خانه در آید داده از درون برود مشاهده و ولایت آمد بلغ که بودند آن همه جمیع آن که لا شک
و گفتند اهل بیت حضرت رسالت ما را از آن منادی که داخل شویم و جهت کرده بگو که سوار شده بی‌ادبی سوء بر حرمت
حرمت گذارد عمر لعین بیک برای آن زدگی جارت داد حرمت کار زشت بود که گاه بنده عمر ازه خانه بیرون آورد و بشد
و ابلاه زشت داخل خانه حضرت رسالت شود به آیه و ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتا النبی الا ان یؤذن لکم
کور را الکار رسانید که حق لا یستکم اجرا الا المودة فی القربی اهل البیت گوشت کشته رسول و رعایت جانب حرمت را
مطهر نیاورد و الفقه عمر با جی رنجانیده ابو مسلم رفت که آیات که گذشت که چنین از همه نقد و عهده جلیل
رفت جون ام را از برهان از آن جون آن کافران را بروم بردت رسانید و مصداق علی یکم و ظلمان گرفتند
کرده به سرجیل احباب و رضی لعنتهم و هم کافران و سبب بیک از باب و اولشک هم الخاسرون شده
مقدر بالمبرای خانه این بود و او لو آلایات عمر بن الخطاب علیه الف الف اللعنة و العذاب در جنت
از آتش را آورده و با بی نیکستند بروی که تا خیر المرسلین زده صدای خدا کرده که ای ابوطالب در را کشا و دیگر
علی رسول خدا در روح صاحب طاهره منزل فرمودن جواب بشنو عمر بن الخطاب بار با جناب بی ادب گفت و در پیش
ولایت و مکری بر گفته بود که پس بکن با او رسید و مراد فاطمه را بر آن با بسته و حکمت نام حجت تعدد او لادا
حجت پلیس بر نعمت حضرت رسالت مورد الست صحیفه بخیف که بود بر او رد و در را آتش عطا به پهلوی شکسته نه فی خیر
و انش کرده و بوده جون بار شش بکر بود و کاسش از او زجران جدا از فرزند سقط شد هم مرگ پیش ان بشد بود
پس بیرون کرد این عمر را خواهی که او را پدر و حقیقت خود بکرد این دست از به دو او با طریق جنگ کرد
بایک آن حضرت در ملکت از دل الحق و دلالت آن بی الستش بر در خانه برنم و داخل باید امیر المؤمنین سلام کرد
که ملک حق تو را جان رفته و ترا از خدا خوف نداری که می‌خواهی بی حرمت داخل خانه من شوی ملام تو را بچه خوفت
خداوند اینجا نه پیغمبر است چرا نه برای شک ترین کلی چنین بر کشتی زدن آن کشکول از غدا و زمان

در انکار بیعت نا حاصل آن این شد که سوار که بعد برسول خدا را برای آن لعین و با وران آن فی آن کرد
و نشسته بدرجه شهادت رسیده و اگر دو سه برسول را آن معرف حقیقت تهدید در خمسه هی حرمت را شکسته لعین
سعد لعین در گرد اکه بت حضرت آگه خیر المرسلین را آن بیک بی دین تا زیانه بزرد و سبب بیرون امیر
المؤمنین که بیزد پس معلوم شد که تقاضای آن ولد الزنا در دل دنیا و بن سبب کرده یدا اهل ضلالت که کفا در آن
باشد هم چنین که و بوده امیر المؤمنین در معانی مشرکین این بود که اهل سعادت را از جنت و ولایت رفته باید
اگر منیک و سی‌پیدی می‌خوان دم که هم اینس پی بلدم ام ادو فیدایان و کفو اندر محان و وارث العباد آن بخشودان
دو بی باید آن از سبر دستش هم علی باید که باشد هم عصر پس امیر مؤمنان آن کافران اهل را رها کرده و برده بر دی
بر خدا کشیده بخشان خدای که محمد را راستی بر بی فرستاده است که اگر وصیت حضرت رسالت نبوده بنوده
چه معلوم می‌کرد که بر جهت داخل خانه من شود النسی شد چون عمر دید که هستی بر خدا را از خانه بیرون نخواهد آورد
کسی فرستاد و دیگر برای طلب جمیع مواد آن بی قصد و امدند و بر حرم کوبند آن حضرت داخل شدند خالد
ولید مطرود النسی را خسته رشید و بیش از آن کشیده و برادر اسد الله الغالب حمله در رو به شیر خدا غضب کشته و خواست که او را
قتل رساند و دیگران پیش امده و آن حضرت را نگه داشت رسالت که دادند نا دست از او بردارد پس جمل آن
کافران بی حیا بی را از خانه بردند و دیده خود را جند علان دار و ترز و مقداد و عمار و بریده اسلمی جانب امیر مؤمنان
رفته شدند و نزدیک شد که فتنه عظیم برپا شود امیر مؤمنان گفته بود دست برداریم و مرا با ایشان واگذارید که
در امور می‌باید که امر ما ه بعد رضا و تسلیم نمود چون رسید ر بعد از آنکه آن حضرت انها متفاوت کرد
آن سگان بی حیا بیرگیر و آن زود و هفتاد و اهل بیت خدا و آنچه شد و بیشه بود در سجده الفقرا راکر گشته دان
قوم مجو و بر تراز آن بود و سیال جبر کرد بی مبارک آن حاجب مقام التعلیق و توکل بسته در طلب بروی جهانیان گردند
و کال می‌نمودند که دست حق را از شفق بسته است بی وقت لیست بیرون بدانه مغلوله غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا
بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء هی حق بی قاسه مایه گفته که بسته شد و دست خدا بسته بود و بسته این دو بعیب

ولد الله از بین

کرده شد همه انچه گفته اند جمله دست خدا اکنون هست اتفاق می کند بهر طوری که می خواهد اگر پرده صفت دیده ان کور [illegible]
گرفته بوده همراه می داشته و می باید [illegible] کی مراد العلی الاعلی اگر در هر لحظه هزاران هزار عقده های مشکل را می گشاید
و مقرب انعام [illegible] ان حق می کند [illegible] کان عهد و شامیان بیرون کشند [illegible]
حبل المتین امام گشته و به جبر و ستم جانب مسجد کشیدند و ان شیر خدا با وجود انهمه [illegible] جدا از ان جماعت بد نهاد را
کمند ملامت کشیده بود طوق تسلیم کردن در مقام رضا بموجب وصیت رسول خدا صبر و تحمل می نمود و این همان
ریسمان بود که ان روز گردن شیر خدا افکندند و در صحرای کربلا بیاوردی علی ابن الحسین علیهما السلام کشیده وارث
سبب و از این جهت که جان عشاق [illegible] تیمان [illegible] بود ای شیعیان اگر شاه ولایت را
که شیر خدا بود عمر خطاب [illegible] از خانه بیرون کشید امام [illegible] را عمر سعد لعین [illegible]
لشکر با سیری [illegible] بود [illegible] که چون [illegible] که جناب اسد الله الغالب را از خانه
بیرون برده [illegible] صلوات [illegible] و سلام علیها [illegible] سال [illegible] عمر [illegible]
[illegible] که [illegible] اللطف [illegible] بزرگوار [illegible]
ای شیعیان [illegible] طاهره [illegible] حضرت رسالت [illegible] درشان [illegible] که فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] که شاه ولایت را از خانه بیرون [illegible] که ان مظلومه را [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] فتنه [illegible] ان [illegible]
ان قوم از خدا بی خبر [illegible] که ان مظلومه [illegible]

ان معصومه را

ان معصومه را [illegible] که در [illegible] حضرت رسالت [illegible]
و حضرت فاطمه [illegible] ان [illegible] فاطمه [illegible] و سلام علیها [illegible] چون امیر المومنین را
بسوی مسجد می بردند [illegible] که از اسمان [illegible] حضرت [illegible]
تحسین [illegible] حضرت امیر [illegible]
[illegible] حضرت رسالت
[illegible] ان حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد [illegible] ابو بکر لعین [illegible]
از ان حضرت [illegible] و چون حضرت امیر المومنین ابو بکر لعین را [illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible] خلافت [illegible] حضرت رسالت
[illegible] غدیر خم [illegible] مومنان
[illegible] غدیر خم [illegible]
عمر لعین [illegible] ابو بکر [illegible]
حضرت [illegible] حضرت امیر المومنین [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] امام حسن و امام حسین علیهما السلام [illegible]
[illegible] عمر [illegible]
[illegible]
[illegible]

شاه مردان [illegible] علی ابن الحسین علیهما السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] شیعیان [illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] کربلا [illegible] امام [illegible]
امام [illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] ولایت
[illegible] علم [illegible]
علی ابن الحسین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ان حضرت [illegible] شاه ولایت [illegible] حضرت رسالت [illegible] ان حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible] شاه ولایت [illegible] حضرت رسالت [illegible]
ان القوم استضعفونی [illegible]

[illegible]

وقت [illegible] حضرت رسول خدا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا [illegible]
[illegible]
[illegible] سلمان [illegible]
[illegible]
[illegible] ابو بکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت و ام ایمن [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible]
حبل المتین [illegible] مصطفی [illegible]
ابو بکر لعین [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی هاشم [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] بنی هاشم [illegible]

عالم رسید و بجوشید و ناله بر کشید که حجاب آسمان بشکافت بی زبان ناله درآمدند و روان سیلاب اشک از دیده روان
هاشمی بر آسمان او جنیبت شد بیا ای امام که زهرا سید الاوصیا علی ... گفتا که او خبر شد که روی مرتضی خبر ... بشر شد
ای جهان در آن وقت بازوی مبارکش از ضرب تازیانه مجروح افگنده و شوهرش را دستش بر ریسمان ستم بسته بر سرش
و ابنا کردن و دخترانش نوحه سرا این زمان هاشمی در پرسش می گریستند و دوستان غیرت نمی ایستادند
که فرمود ای ابابکر نور خود را ظاهر کردی و حق تو ناحق بر و هی دستار علی بردار و او را بحال خود و اگذار و الا بخوانم الله
العظیم که دعا کنم که برای عدالت ... بنا کرده و سوره پیاده ... تا دریای غضب الهی به جوش
آورده که مصطفی را بر جهان دانایی گذارده ... صلح کنم ... من آل محمد ... بر
وقت و دیوارهای مسجد حرکت در آمد و از زمین غبار شد ... از آسمان ... غضبناک
گونهای مسجد را تمسک گرفت ... و دانا بیان ... که در آن عصر خانم ... شد
سلمان فارسی ... و لایت ... علیها السلام ... که ای
سیدة النساء وای بنول عذرا ای نور ... ای مریم ... ای ... کاخ ولایت وای مادر ... بسطا ...
برای قوم رحمت فرستید ... حضرت فاطمه طاهره ... اجابت ... فرمود
... که خواهی همه را ... علی ... حضرت امیر المؤمنین
... فرمود ... حکایت ...
بشد حکایتی که ... عیان ... که
... اشتیاق ...
... برای ... علی
... حضرت عثمان ...
گردیدند ... حضرت ... فاطمه زهرا ... فرزندان سید شهدا را فاطمه آمد

... مجلس سیم

بحمة امیر المؤمنین ... خطاب ... اهل جهان ...
... در آمدند ... بود ... معقول است
... این ... یک ...
... دختر امیر المؤمنین ... گرد ام کلثوم ...
... حسین ...
که دست ... محمد مصطفی ... دست ...
امام ... عترت ...
... ای ... آل ...
... و حرف ...

مجلس سیم ... فاطمه زهرا علیها السلام ...

... الفتوة ... العترة ... الکرام ...
... الزهراء ... الرافعة ...
... ابراهیم ... اسماعیل
... النبی ...
... عبدالله ...
... گرد ...
... بغد ...
... الکرام ...
... الطاهرین ... المظلومین ...

... ایشان ...
... فاطمة الزهراء ... محمد المصطفی ... علی ... محمد مصطفی ...
... صلوات ...
... طاهره ...
... فاطمه ...
... فاطمه زهرا ...
... محمد مصطفی ...
... علی ...
... اسمان ...
... رسول الله ...
... فاطمه زهرا علیها السلام ...
چشم ... انیر ... جهان ...
... اصحاب ...
... دلا ...
... یعقوب ...
فرزندان فاطمه زهرا ... امام زین العابدین ...
... امام ... یعقوب ...

...

حضرت ... علی ...
هر گاه ... سید الساجدین ...
... حضرت ...
... حضرت علی ...
... حضرت ...
... یعقوب ...
... حضرت ...
... حضرت ...
... فاطمه ...
... حضرت ...
... رسول الله ...
... حضرت ...
... شد

آمده بود ندا می‌کرد که گویا از زبان مخبر صادق حضرت رسول آواز می‌آید سکوت آمد و نه دم بر آورد گشت بر سر تربت رسول و زهرا
مخدرات بنی هاشم و زنان مهاجر و انصار در دور آن حضرت جمع و آن طاهره منزل خلال و گریان و هر قدر مطهر رسول گذشت
و چون مرد آن مهاجر و انصار از صحابه خود بیرون آمده بودند چو اطفال را خوار کش کردند تا دیده بشود صفحات آن زمان
و آن حضرت می‌گفت و ابتاه و اصفیاه و ابو القاسماه و محمداه و ارحم الراحمین و البتامی مبتلی بودیم چه زنان و پدر
جیبان و آه آن چادران حضرت بر بوی سیاه کش می‌پیچید و اطفال و حیران و گریان و نالان می‌رفت حسنین ...
افسوس از سنت که به حیرت را می‌دید و بی‌در پی فراقت هست از آن دیده بدست و آه آن می‌افتاد تا روز ... شد
بعضی و مسفر پر را گواهش خطا فطرت الجوه و حسرت فرقها علی امانه بعضی خطاها و دو اه و بیچیها و لکنها تعالی ان الحمد علی نبی خلیل
نگاه کرده به بحره طاهره که پدر بزرگوارش در آن حجره مدفون بود نگاه آن معصومه جو قرح افتاد و دست شد که در وا شتی آن حجرت
کشیده آه و اکبیش آن معصومه تا آنکه بیهوش گردید و غرق آب شد که طایر روح مقدسه نفس از آشیان بدن پرد
تو بر زنان بنی هاشم گریان حضرت ... اب بر صورت و سینه می‌زدند تا آنکه آن قرة عامل شد و بهوش
آمده آغاز مکالمات و مناجات چند نمود که اگر اطفال لب بر دارد و از شنیدن آن طاقت شنیدن الحال اعتبار دارد
بعضی از آن این است یا ابتاه ای و معه لواد لاسهل و ای حزن بعدک لا ینقل و ای حزن بعدک بالنوم
مکحل یعنی ای پدر بزرگوار کدام دل است که از برای دوری تو غمی ابریزد و کدام حزن است که بعد از تو وصل می‌پذیرد و کدام
چشم است که بعد از تو بخواب می‌رود پس چند ان حکایت از فراق نمود و شروع شد آن اشتیاق مودر
بر تربت پدر آورد که موی بدن حضار و حاضران آن دار خلایق بوده آن زنان بگریه و زاری در آمدند و دور
دور این را بر سر تربت پدر چنان گریان و نالان و نوحه گر بود آن بیت را که در مسکنهای که حضرات امیر زینب
امام حسین علاه رشتیه ملتجم و هر جهت دور که چند بار بر سر تربت مطهر مطهر پدر با سرور خود آمدند و چون طاقت آن
حال فقر ملهوف و حوزه ارکان و همگی برروی خاک افتاده و اعضای عوض ... ثبت شد و فقر پدر را در میان کشید
و زبان حال این مقال نوحه گر گردید ای پدر روی تو از مطلوب باز آورده‌ام زنش داغ توهای کی آب آورده‌ام

رسالت الصغرى

لشمن لب او را کبد با دی روز ما دا شد شاه این سکن چشم از بهر خواب آورده‌ام العقه چون کریه و ندیه حضرت فاطمه
زهرا از حد گذشت و مشکل بمواظب دشتان مومنوه رسید گفت الی عجبل فانی سرفتا فلقه مشغفت
الجيوه و هر جهت که از خسرو ... روز و شب و هنوز و کریه و ندیه می‌نمود تا آنکه اهل مدینه از ابنای تمام
دادی و کریه و زاری جناب فاطمه از خواب و روز از کار ماند و مود دست کشیدند و بعضی از مشایخ به او محبت
و لایت پناه آمدند و عرض نمودند به آنکه علی مرتضی الرسول ای کریه فاطمه شب از آرامی و نه روز قرار
با حضرت از شما سلام ... و بعد از آن ... و بعد از جناب سیادت مآب
به حجره طاهره آمد و حالتی که جناب بتول گریه و ندیه مشغول بوده و چون نظر او رش به آن حضرت افتاد بگریه
درگو و اشتیاق آن حضرت بوانوش گریه امیر المؤمنین موقوف بود تا حضرت رسول از آن شیوخ المدینه سیدنی
ان استک ... ان تبکی ابوک لیلا لیلاوه نهارا یعنی ای صبر رسول خدا مشایخ مدینه از من سوال نمودند که
از تو سوال نمایم که یا شب و یا روز برای گریه پدر بزرگوار خود و وقتی را معین نما و آنچه گفته بودند تقاضا نمایی بس نمود
جناب فاطمه گفت یا ابا الحسن ما اقل مکثی منهم و ما اقرب فقدی منهم فوالله لا اسکت لیلا و نهارا حتی
الحق بابی رسول الله مضمون این حدیث آن است که جناب فاطمه زهرا گفت یا علی بسیار کم است مدت
من در میان ایشان و روز سعادت آن گریه و زاری دور و نیست هست و حق که اجابت یا علی بگو هم تو و چند روز گوارا
خود امیر المؤمنین و خانه‌ای برای او بنا نمود پناه و زاری در بقیع که آن معصومه جنت و بهار روزه و هر روز
آسمان عصمت سرهای سبزین فلک امامت امام حسن و امام حسین را بر سر داشت و بدان مکان میشد تا شام که
روز تمام گریه و اشتیاق می‌نمود و چون شب می‌رسید شاه ولایت می‌آمد و رفت و رستان معصومه را به
خانه می‌آورد تا آنکه مدت از رحلت حضرت رسالت پناه گذشت جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها
از بسیاری الم فراق پدر بزرگوار خود بتربت نازنین ... ان معصوم کاهید در خانه را بست
و خود جواب که سالها ... سب از بدن آن معصومه تازی ... بستر بیماری گردید و بر داشت

علی را فرار ... در حرب ... این را اگر شبی ... لحظه خواب رفت دید که دو حوریه ... زیبا
و جعل عریز ... سینه ... چون ... از این ... رسیدند ... ای جناب زهرا مادر لستر
غم بوده و ... می‌کند شما ... برای ... ای ... دارد
دو ... خواب ... که بوده ... را ... چه ... بهتر است از آنچه روز حیات ... در
حجره ... امیدی ... ای ... کالت ... علما ... بزرگ ... دارد
علم ... که ... حبیب جناب فاطمه زهرا ... اول ... پدر ... و گاه گاه ... بود
شهادت ... که ... ... مشغول ... حضرت امام محمد ... و روایت کرده ... بود و علیه ...
زهرا ... رسید ... امیر المؤمنین ... ... آن حضرت ...
پس ... کرد ... علیه ... جناب ... زهرا ... که ... پس
گشت ... شده ... جان ... بجان ... و ... مانع ... جان ...
... جان ... زار ... روضه ... جانانه ...
... جان ... جان ... جان ... تو ...
... جان ... جناب زهرا ... گفت ای ... گریان ... که
ای زهرا ... گفت یا علی ... دانم بعد از من ... بچشم ... فرزندان
... رسید ... حضرت امیر
برآید و چون آن معصومه از دنیا ... حضرت ... پس ...
ساعتی ... زهرا ... مکالمات ... او ... ابراهیم ...
... علیه ... جان ... اطاعت ... اوست ... ابداع ... موجودات
... خلقت الجن و الانس الا لیعبدون یعنی ... المعترون

ای ... دل ... خواب ... و از ... امیر ... دیدم ... کرد

ماند آن ... جان ... و آن ... کوچک ... را ... مانند ... ابن ...
کرس و از کوه ... آن ... شد ... شعاع ... زوج ... صفای ...
دل ... این ... انواع ... اوست در عرصه عالم
... آن ... آسمان روزگار ... لکن ... روزگار ...
از آن حضرت در صحرای کربلا ... که چشم روزگار ... شنیده ... شهدا که آن حضرت
... اشد ... ماده ... شاه ... خاک ... جهان ...
... شد ... شاه ... جهان ... کرده ... آن ... بستر ...
... بیکران ... شد ... ماه ... گروه ... از ... چه ... شد ... اندر ... کرد
جهان را ظلمت ... کرد ... شاه ... بر خاک ... دیران قوم ... پاک ... جدا ...
... از ... حضرت ... آن ... دارد که راه ...
... آن ... آن ... کربلا ... طاهر ... حضرت
رسالت ... آن ... حدیث ... حسین ... علی
و سلمان فارسی ... روایت ... دیدم که
مادر ... حاضر ... که ... حق ... برادر ...
و علامت ... دو علی ... که در آن ... روایت ... لب ...
کلمه ... جان ... جان ... قرآن ... هدایت ...
به گل ... خاک ... برادر ... امام حسین ... بیشان ... بود چون
... شد ... دلیل ... صفات ... حسین ... جان ... اندر ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رسول خدا است که دیده کمان نا کردن مبالا کردن مبالا مگر جای قدم خود را خالی دیده اید ایشان گفتند ما تم ما را دگر گردون کرد این
تازه کرد و بار ما بتیمان جدایی انداز کرده و در بحر اشک ما چهان سوی جنان کشیده و از این سبب که ما ملال و کربلا
کرده ایم که پدر بزرگوار خود را مطلع سازیم و بهشت برود طلبی پدر بزرگوار خود او و چون حضرت امیرالمؤمنین ایشان را این حالت
دید و از وفات فاطمه زهرا مطلع گردید بر رو در افتاد و مدهوش شد و چون آن حضرت بهوش آمد می‌سرود که ای زهرا ای قرة العین
پدر بزرگوارت خود را بتو تسلی می‌دادم اکنون در این مصیبت خود را بکه تسلی کنم پس از وفات پیغمبر تو بودی ای دل
مهر رده غمگساری بودی اکنون بیاد و حادثه رفت تو کلبهٔ من امید غمگساری بودی هر روز بودم اکنون میان اهل جفا تو بودی خانه زمانه   در حضرت رسالت
کناری بودی چنان که مادر تو بوده یار پدرت تو یاور من و مونس و مادر من بودی ای کشای زهرا بعد از تو خاک بر سر دنیا و دنیای
چند در مصیبت آن حضرت می‌خواند که زمین و آسمان را بگریه آورد و چون این خبر وحشت اثر در مدینه منتشر شد مردان و زنان هم
گریان شدند و صدای شیون از خانه‌های مدینه بلند شد و یکی از مردان و زنان که بر آن حضرت مرده زنان بنی هاشم در خانهٔ آن
حضرت جمع شدند و نزدیک شد که از صدای شیون و گریهٔ ایشان مدینه بلرزه در آید و ایشان می‌گفتند ای سیدهٔ زنان ای
خواتون زنان وای دختر پیغمبر و این مصیبت تو تازه کرده مرگ رسول خدا را پس حضرت امیرالمؤمنین بموجب وصیت آن معصومه
در خانه خود متوجه غسل دادن و تجهیز آن حضرت شد فضه می‌گوید که امیرمؤمنان آن سیدهٔ زنان را از آب غسل داد و غسلش
داد و از حنوط رسول خدا حنوطش کرد و کفن‌های بهشت را که جبرئیل از بهشت آورده بپوشانید پس چون خواست که کفن را ببندد
ندا در داد و فرمود ای ام کلثوم و ای زینب ای حسن و ای حسین بیائید و از مادر خود توشه بردارید که هنگام فراق رسیده و ملاقات
فی الجنة یعنی ای فرزندان بیائید و دیدار آخری مادر خود بر دارید که دیگر او را ملاقات نخواهید کرد مگر در بهشت پس
الحسن و الحسین ندا می‌دادند یا اماه وا حسرتاه لا ننطفی ابدا این مصیبت جدنا محمد المصطفی و امنا فاطمة الزهرا چون
نزدیک شدند امام حسن و امام حسین سوی مادر خود روی گشادند و این آتش حسرت و سوز غم بر ایشان مشتعل گشت از وراء جامه دار
پس دو دست از روی جنازه طاهره مادر خود بیرون آمد و ایشان را در کنار گرفت و از هاتف غیبی ندا رسید که یا ابا الحسن ایشان را بردار
دنیا مینم دونب مادرم به داغ شما بود و در مصیبت ایشان کرده ایم از حضرت امیرالمؤمنین روایت است که چون حسن و حسین بر سینه مادر افتادند

فاطمه را دیدم که دستها بر آورد و ایشان را به سینه خود چسبانید و ایشان را
که نامحرم از دو داد که باد اهل از فقها عنها ملقة الملک و انه ملائکة السموات یعنی ابا الحسن حسن و حسین را از روی جسد
مادر که ایشان ملائکه آسمانها گریه در آمدند پس ایشان را از پرهوشان آن روی جسد مادر برداشت و آن حضرت را
دایم پنهان سازد و از آن شب تا روز دلات می‌گریست ای حضرت اعظم اللهم انک تعلم شیعتی عندی و هذه فاطمه زهرا ای رسول خدا
حسره و ای روح شتوا صلی جیبه هتک السبیل لا بصره برای و عدی تجری و اتم الی قبلا ای برای این مدینه آسمان ما را
دو دختر که امام حسن و امام حسین از آن وداع مادر حزن و غم رسید و آسمان بر آن گریست سنگ که دختران مظلومه
امام حسین و خواهران و امام زین العابدین در ملکه خود را بر روی نعش مادر و خون بر سینه خود زدند
و آن حضرت را وداع نمودند و بشور و شیون تمام جمع گردیدند که آن بخروش آن نعش را از آن جسم شریف دور کرده
ستران برهنه در سلسبیل و در حسرت بر آرد نمودند و از کوچه و از کوچه بنی هاشم بردند القصه مردم در خانه حضرت
مطلع شده بودند که بتشییع جنازه فاطمه زهرا حاضر شوند که امیر المؤمنین آن شب در خانه پیران ما در دار دادند که پیران آن حضرت
تا حیران گشتند پس مردم را متفرق ساخت و چون شبهای تاریک تمام سیدهٔ زنان لباس سیاه بر شانه گردی مردان و امام حسن
و امام حسین و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر و سلمان و بریده و گروهی از بنی هاشم و خواص آن حضرت برای نماز
گرد کردند و آن حضرت را بسوی روضه پدر بزرگوار خود بردند و جناب امیرالمؤمنین نعش آن معصومه را برداشت و نزدیک شد
سوی قبر حضرت رسالت و گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله
التحیة و الصلاة منی الیک لدیک و هی ابنتک الی علیک فعنک ان الودیعه قد استردت و الرهینه قد اخذت
و اخوانه مع الرسول ثم من بعده علی النزول و قد اسوت علی العزا و کدت علی العقوبه و اخوه... و ان ما الصفا
امیرالمؤمنین علی گفت یا رسول الله بر تو باد سلام این امانتی که در روز گار بمن سپردی و اکنون سوی تو برگردانیدم
خوشش برادر و دلگشته اخوه و بر مفارقت رسول الله و بر مفارقت بتول بسیاری سخنان محبت آمیز گفت
اکنون پس آن فرمود و آن سیدهٔ عالمیان را بسوی مدفن برد انا لله و انا الیه راجعون علیها السلام در جای نهان

و بروایت مجمع البیان از روایت شاهد کتاب مطالب السئول ...
بروایت بیهوده و روایت شاهد و کتاب بدایات بیش المشارق العارفین با الحسین علی ان ابی طالب علیهم السلام
علیه علی الاعلا استیلا شیر است کوه در حضه و حبر و دهر که بگو خالی جولان گران شیر از ره ما را عرش خاک حتی ابراهیم بر
در مقدار شوره هرکه هواداری کرد صرصر قهرش خاشاک وجودی را طعمه آتش برد هوش کشنده مجاهد و اهل حق
کشنده مخالفین کرامی است که روشنائی او روشنائی ستاره است که هر شام و روز شد اهل حق را بطیر قرب در اعداد را نذیر حلال است
فصل الخطاب محاسن قرب ما جاب حضرت احدیت و درج الاحباب منبع الاطیاب و حبیب الحبیب جبرئیل
محبس آفات و ما زوی ذو الکفل داد الله یعنی مظهر قدرت الهی و ظهور کرامت زلت پناهی مروج دین احمدی
شیع دین حضرت عزت اولی علیین بیان اسرار الهی ثبوت دلیل نبوت عارف مکانها حافظ
ثمن آن مظهر ذات جامع صفات صفوت صمیمی اله الی روز موت علت الله المجود دخاب پس وجه اولاد
حقیقت یوسف و حزن یعقوب مهجت حضرت خلیل الله و اسماعیل ذبیح الله الا اسماعیل ای زکریا خوف یحیی الابرار
مقام کلیم الکلام اوراد مسیح و اعلام نفس نفیس صاحب معراج منور درگاه بی نیاز بخشنده خاتم در نماز انگشتری انفس
سپهر زهره و زهرات ماه رفعت حصام اقدس پنجه صفا اقتاب جودش از افق مشرق و کرامت مطلبین
آسمان نورش اسباط الطرفین بر این یعنی جمال شاه جهانگشای است که بازوی حیدر که انداز و صدان معلق
جوانمرد مشارق حیدر صفدر صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده و احفاده و اصحابه و اولیائه و لعنة الله علی حقوقه و اعدائه
لیس از و جهم ترکتان القائم ما بین امتی اولیائه یعلیها لئلا و جعلهم کلیل الله الذی احصی الا کتاب من کرامات
ذروة العلی و الصفی علی امین الوحی و صاحب اللواء و المولد و عند الحوض للاحبة و الاعداء و الهادی الی طریق الکلمة الاسماء
الاقرب من الارض نفسا لا جلال المحبة من الاشراف الامام الرسول المختار المصطفی علیه الاصحاب والتحیة و الثناء
ما دمت الشمس مضیئة و القمر فی السماء و علی آله الطاهرین ما تعاقب الله علی اهل الارض و السماء و علی العراط الاولی ما شاء الله
فی حرمة الشجاعة صرغام آجام الغطارف لیث قسورة الفضة الحکماء فی محراب العبادة الصبحی مشکوة العلی و فی المنام بالملائکه
المنازلة باب مدینة العلوم البحر الموعود لیس اولین و آخرین المشهورة عیون العارفین و قائد الغرّ المحجلین هذا الرجل فوق ای من لم یبلغ

الانزع البطین الاشجع الملکی و من ممارسة قبلها اهل السموات و العزة علی الارضین من حقق و فی کل لیلة الف رکعة ما برت
حتی فی غزواته لیقین و من وثب علی منبر الرسول الامین و اخذ ره علی نفسه الیقین و من کان علی الاعداء اعضاء ما رفع
للمؤمنین و من کان اجر من لاب علی لاتیامه و السابقین المحبوبین فی سبیل الله و من قال النبی بمنزلة هارون من موسی و فی حقه انه
علمانی و من تابی براق مع حدیقة السماء و من بیت ثلث لیال جائعا علی و بالمحارص صام لله قائلا الادراک کون
رفاقت القیمة المعلاة الجنة المنزل فیه من عویز البحار لا یتنی ان الا علی لا بصیا لا ذو الفقار رامی الاب و حلم بر الحی
المذاق الفقار اه ار المقول لی شیر الاشرار اعداء اهل بیت الاطهار و رئیس الکفار از آنی و این ارتی
عبد الرحمن بن ملجم الغدار اشقی الاشقیا علیه ما بتغاه بن جیم آن رکنی تم بحجة و ان الشهید الجاد فی المحراب و کان
... النظیم علی شبه خضاب الهاس معینة من قنو عباده فی خلاله فاجعی هذا ان الا ائمة الامام الغالب علی بن ابی طالب
روحی فداه و رحمة الله و برکاته فغان کز گردش چرخ و از گردون بی پروا جدای کشور معنی لاجرم و رشاد و دنیا
شی کرده تم او شاه جهان محمد رسه اب سر ید ز در علیها جب خالق یکی سنت غلام پرور امیرالمؤمنین جدای حیدر
دلیر خالق اکبر علی و عالی اعلا فلک افک ذکر مولود او در اعلیت فانی هر زمان بواندی جمع علت ز البته بهر ...
رحمت عالم امکان سلطان قرین اندر آشیان طاوس اعلی عالم حلت حضرت خیر البشر نازدان محلات شب بیستم
جگر سوختگان منزلت رسالت مستنیر چون بجنت حیدر صفدر واقع و سانح گردید زیرا که جمیع مخلوقات آن حضرت چون
شام رحلت خواجه و رسول ابو دو شاه حلیش بشمار جمع مصیبت شاه سلطان الطراب چون ابر بهار آن کربلا
و کلثوم فاطمه ساکن در ماتم پدر بزرگوار مانند از خلایق ربیع از حدیث سکنان ملا اعلی گرینده و لاله آتش حسرت
رسیده اندوهبای شیرچ پیغمبر خواب شد گرفتن جهان شد و لایت حیات شد و روی زرد گشت
عصیان زمانه را کمان قضا بیچ گرم در لغات شد از سینه گلگا تا آتش ازو دیده ملک سیل خون باشد
از هجر وصل آن سر و سالار اولیا ناکام شد جهان و جهان کامیاب شد و کیفیت این قضیه عظمی و واقعه کبری ب
سخت که چون او جلاء اکبر و اصعوان برگزیده علی اکبر حیات رسید و اسباب مخالفات آن حضرت مهیا کرده یاران

۱۸۷

الان چه کرده‌ای از خوارج ... که آن حضرت را شهید نمودند ... ابن ملجم ... عبدالرحمن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الف الف قدم پیش نهاد و ضربت رسید به سبب لسان حضرت نزد خدا از اسماعی فرستاده که عمرو بن عبدود در جنگ احزاب
ضربت به سران که بر وی رسانیده بر تر بوده اگر از روی کشف ابراهیم خلیل اکرم از حرمت از جبرئیل حضرا حمزه و ظلمات در
برد و حسن را که بوی کرد وز عیسی ابن مریم پیش از آسمان شد ساکن برین چهارم آسمان اگر چون یعقوب سازد و گشت بدخشان
اندر فراز و شد و دست شیخ این بود و آن حضرت خوانده در مصطفی فضل خطاب تاج بخش حسن ان اهل راز سر
الهی ای معراج عار تیغ کی جز لافت تا بیانی من چون روان شد برق زنیش منگشف کردید چون اقتاب آفتاب
شیخ شد اندر محراب حضرت شنید بسم الله و الله و علی ملة رسول الله که از جانب ندا و لبیک سیکشد او
صدای که چه در دنیا گفت که یزید بر پیشانی نور بخش زده و آن به ما بر آمده و بران و جست که نشسته با الحق ولا ارزه
سر تیغ زهرآلود به سینه که حرم آن کسرا را الهی احاطه نمود فشا هی بود زده و ان زخم سبب شد
که آن حضرت از جهان رحلت نمودی کرده بار آرکان کشید می گفت بسم الله و الله و علی ملة رسول الله ما رسول الله هدایت
کردم جفای امت اگر وفای ایشان را به بین که بعد از تو با وصیت چکار کرد و ساند و بند بر کار چه از دند تیغ بر آن
زدند و تیر بر سینه این و آهل جفا بره تو بر سر جنبه زنان در کوفه و کربلا گریان و نالان بودند نوحه گر بودند آل مصطفی
که اندر کوفه و که در کربلا گاه اندر دمشق شد چنین گاه جبرئیل زد آل بند بر چنین الفقه چون ضربت به سر انور
رسید لعلم فزت برب الکعبه غاشیه الفقدان گردید یعنی رستگار شدم قسم بکعبه و چون اهل مسجد صدای آن
حضرت را شنیدند لوی محراب دویدند چه دیدند دیدند که آن کشتی نجات در گرداب خون افتاده و خاک بر او زرد بر
روی جنس نموده میریزد و چون آن شمشیر زهرآب داده بود اثر زهر در بدن شریف آن حضرت دویده رنگ رنگ ایل
حضرت بزردی مایل گردیده و آن حضرت آن ایشان را دست مالیده می فرمود منها خلقنا کم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم
تارة اخری یعنی از زمین خلق کردیم شما را و در زمین بر می گردیم شما را و از زمین بیرون می آوریم شما را بار دیگر روایت که چون ضربت
آن ملعون نامرد بر سر مبارک شاه مردان رسید زمین لرزید و دریاها موج برداشت و آسمانها بر خود لرزید و درهای مسجد بر هم
خورد و خروش از ملایکه آسمانها بلند شد و جبرئیل در میان آسمان و زمین صدا زد که قتل ابن عم المصطفی و سید الاوصیا و

الدین اول العین

الدین اول العین بشنید ارکان الهدایة و تهدمت قواعد الولایة بمثل مثله قتل عروة الوثقی علی المرتضی و چون
این صدای غم فزا اکثر اهل جهان رسید ام کلثوم و مجرای حضرت چنانچه بروی خود زد و گریبان چاک
چاک کرده و شیون و افغان بر آورده و اعلیاه و امحمداه و اسیداه و افغان و جمعی از شیعیان معصومه الی آن کوشیده که
چقدر میکرد صدای کرده را برادر نمودش امام حسین علیه السلام شد و او را فرق مطلق علیه بوش دوش ان ترکیبه ظهور رسید
و آن وقتی بود که جبرئیل دیوانه وار در میان کوچه کرده میرود و رفته بال میکرد و می گفت وا محمداه وا حسیناه وا
وا کرد حرف می بود و شنه یا روی میکرد که تمامی حشر هلاک می شدند صحت رسیده است که چون امام حسن و امام حسین
علیهما السلام آواز غم انداز جبرئیل را شنیدند فی الفور بطرف مسجد دویدند که خود را برو هرس برسانند و می گفتند وا ابتاه و اعلیاه و اعلیاه
و اعلیاه کجا است که شیعیان امام عابدی که هرگز ترک ام سجده نکرد و در راه خدا جهاد نمود کرده و شیعیان مروه بود و کلا طوا دار
وکهف دامار احمد مختار را و آه چون آن دو معصوم داخل مسجد شدند بخروش در آمده شیون نمودند و ابتاه و اعلیاه برکشیدند و گفتند
کاش ما را مرگ رسیدی پیش از این روز را نمیدیدیم و چون به نزدیک محراب آمدند پدر بزرگوار خود را در حالتی یافتند
که در میان محراب افتاده و مردم می خواستند که آن حضرت را برخیزانند که نماز گذارد کرده بودند و گذارند نتوانست برخیزد و چون
طاقت برخاستن و ولایت باشان نبود امام حسن علیه السلام در قبه بود تا مرتبه نماز را بر وجه کرد و خود نشسته نماز ادا کرد و بعد
از ادای نماز آن خود را بر روی مبارک خود می لیسید و هر ساعت طرف میل میکرد امام حسن علیه السلام سرو رسیده را بر دامن گذارد
و گفت ای پدر بزرگوار چگونه قرار دهم بر این حال ترا بینیم و بعد از شاه ولایت دیده باز کرده فرمود ای فرزند گرامی
بعد از امروز بر پدر و غمی نمی رسد و حق تعالی فرمود که امروز حاضر است جدت مصطفی و جده ات خدیجه کبری و مادرت فاطمه
زهرا و حوران جنان در دور حضرت جمع اند و انتظار را می کشند پس شاه ولایت و ملکین سبزپوش او گریه می کرد
و بیت لهم گریه در آمدند و چون این صدای وحشت اثر در کوفه شهرت کرد مردان و زنان از خانها بیرون
دویدند و چون به مسجد رسیدند و آن حضرت را دیدند که ضربت بر سر مبارک رسیده و بیهوش افتاده امام حسن علیه السلام بر دست
و با اکثر جاهای ضربت سر مبارک رسیده و بیهوش در آن امام حسن علیه السلام است و با اکثر جای ضربت است

خون می ریزد و الکم زمین بر آتش از روی سفیدی مایل شده و آن اطراف آسمان نظر کنند و بیستم و الحاشیه اللی مشغول است بگوید
خداوندا از تو سؤال می کنم بر رفقای انبیا و اوصیا و اعلی الدرجات جنت الماوی را با علی حق بکر به وند و در اخذ بسیار
حضرت صادق در هوش کردید و گفت سبب سرخ امام حسن علیه السلام بجهه زد و امام مرتضی گفت تا ما هوش برادر
ای فرزند تو آورد از برای خود خون می کنی و بعد از پدر و تو ما مرحبا شهید خواهند کرد و برادرت حسین را به تیغ جفا
و علاوه بر این حال که به تو خبر می دهد خواهد پس امام حسن علیه السلام نه ایا ما خبر دادی که کرا با تو این معامله کرد حضرت
فرمود مرا مرده بیهودی عبدالرحمن بن ملجم بر سر من ضربت زد و الحال از رسیدن او را داخل مسجد می کنند بسیج
ز هر شمشیران ملعون برسید بدان حاضری می شد و مرا هوش می کردید و مردم می کشیدند و حال مسجد را بر سر برکشید و گفتم
صدای عظیم از در مسجد شد آن ملعون را دست بسته از در مسجد در آوردند و مردم از دو طرف به سر و رو و صورت آن ملعون
بر روی چون می زدند و آن ملعون را انداخته ای می خراشیدند و می گفتند این دشمن خدا چه کردی آسمانها را درک
کردی و بهترین مردم را شهید کردی و آن ملعون ساکت بود و سخن نمی گفت حذیفه گفتی شمشیر برهنه در دست داشت
و در پیش آن ملعون می آمد و مردم را می گفت تا آنکه آن ملعون را به نزدیک آن آوردند چون نظر حضرت امام حسن علیه السلام
بر او افتاد فرمود که ای ملعون تو کشتی امیر مؤمنان را و امام مسلمانان با جوانی آن بود که تو را پناه داد و بر تو کمال
احسان نمود و جز عطا ما فرمود و ای بر تو ای بدبخت این است یا امیر مؤمنان بدانا می بود از برای تو آن
ملعون سر بزیر افکند و جواب نگفت پس در آن وقت صدای مردم بگریه و فغان بلند شد حضرت بپرسید از آن
ملعون که آن ملعون را آورده بود که این دشمن خدا در کجا با هیچ کشتای مولای تو این وقت پیدا شد خود در خانه خود
خوابیده بودم و من در خواب بودم و او بیدار بود که چون صدای قتل امیرالمؤمنین جبرئیل را شنیدم
در بیرون بود و مرا بیدار کرد و گفت تو در خوابی و امام تو علی ابن ابی طالب را کشتند من از خواب جستم گفتم خدا دست او
بشکند این چه سخن است که میگوئی با علی او مردم چه بد کرده است که او را بکشد او صبر خواه مسلمانان است و پدر یتیمان
و شوهر بیوه زنان است و کسی را با او پروای آن نیست که او را بکشد و او بهتر خدا است کشنده کان سر بکان عرب است

با شمشیر

پس ثنیفه من گفت که پیش صدای از آسمان شنیدم و گمان دارم که آن صدا را جمیع اهل کوفه شنیده باشند آن زن
در این سخن بود که ناگاه صدای عظیم کوش من رسید و شنیدم که کسی می گفت که قتل امیرالمؤمنین پس شمشیر خود را
از غلاف کشیدم و در خانه نکردم و سراسیمه بیرون دویدم در اثنای راه این ملعون را دیدم که می گریخت و کاف رو است
و چپ نظر میکرد و که بار او را بسته شده بود به او گفتم که ای بر تو چرا چنین سر گردانی و کتمی داری که وادار به او تو بگیرد
گفت و دو و برگشت گفتم ای ای گفتار خانه خود گفتم که این وقت کجا میروی گفت بخود گفتم صدای شنیدی که امیرالمؤمنین
کشته شده است آیا چه خبر داری گفت نه گفتم چرا می لرزی نه خبر معلوم کنی گفت یا کار خود می روم و حاجت من از این خبر
را نیست پس این سخن را از او شنیدم گفتم ای ملعون که آنها حاجت است که خبر دار بشد از کشتن امیر مؤمنان و امام مسلمانان
و از او در خشم شدم و شمشیر خود را حمله کردم و در این حال دیدم که در زیر ردای شمشیر برهنه دیدم گفتم ای شمشیر چیست که در زیر جامه
پنهان کرده که تو قاتل امیرالمؤمنین خواست که بگوید نه حق جل برزبان او جاری کرد بلی پس شمشیر خود را او گردم و او سر شمشیر
خود را بر من کرد من ضرب بادار را کردم و او را بزیر انداختم و مردم رسیدند و مرا امداد کردند تا آنکه او را گرفتم و دستهایش را
بستم و بخدمت تو آوردیم پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که حمد و سپاس خداوندی را سزاست که دوست خود را یاری
کرده و دشمن خود را مخذول کرده بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چشم مبارک می گشاید ای ملعون بر روی دارم آن ملعون
گند و این پس حضرت امام حسن فرمود که این دشمن خدا و رسول تو این ملجم ملعون است حق تعالی او را بدست تو داده است
و نزد تو حاضر آورده است چون حضرت امیرالمؤمنین نظر بر آن ملعون افتاد فرمود ای بدبخت برای
عظیمی اقدام نمودی آیا بد امامی بودم برای تو که مرا چنین جزا دادی آیا مهربانی نکردم با تو و احسان ننمودم بر تو آیا تو را
زیاده از دیگران ندادم آیا می گفتند مردم که تو را ملعون بکشم و من تو را پناه دادم و در عطای تو افزوده بودم با آنکه می
دانستم که تو مرا خواهی کشت ولیکن می خواستم که حجت خدا بر تو تمام کنم و خدا انتقام مرا از تو بکشد و مرا امیدم که
شاید از گمراهی خود برگردی پس شقاوت بر تو غالب شد و مرا کشتی ای بدبخت ترین بدبختان پس آن ملعون گریست
و گفت یا امیرالمؤمنین آیا تو نجات می توانی داد کسی را که در جهنم است پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای آن ملعون

او چشم معارش کرد و گفته بود که او را اطعام و آب دهید و دست و پای او را بر زنجیر مکنید و با او رفق و مدارا کنید و چون هم
از وی جان بردی او را بیک ضربت قصاص کنی و جسد او را مسوزانی و مثله مکنی او را که دست و پا و بینی و گوشش اعضا او را ببری
که حضرت رسول صلعم فرموده بود که زنهار مثله مکنید اگرچه سگ عقور بوده باشد و اگر شفا یابم بسزای او را [illegible] او را
عفو کنم زیرا که ما اهل بیت کرم و عفو در جبلت ما است و محمد بن حنفیه رضی الله عنه روایت است که پس حضرت امیر المؤمنین فرمود
که مرا برداشته به خانه بردند پس آن حضرت را در جانب محراب برداشتیم و به خانه بردیم و دور آن حضرت گرد ما
می‌گردیدند و نزدیک بود که خود را هلاک کنند پس حضرت امام حسین گفت که ای پدر بزرگوار [illegible] خود را هلاک
از برای ما که خواهد بود و مصیبت تو امروز بر ما مثل مصیبت رسول خداست گویا که [illegible] از برای مصیبت [illegible] پس حضرت
امیر المؤمنین آن حضرت را به نزدیک خود طلبید و چون نظر کرد دیده‌های آن مظلوم را دید که از بسیاری گریه مجروح گشته
دست مبارک خود را بر روی و دیده‌های نور دیده خود مالید و دست بر دل مبارکش گذاشت و گفت ای فرزند
خداوند عالمیان دل تو را به صبر ساکن گرداند و مزد تو را و برادران تو را در مصیبت من عظیم گرداند و به درستی که حق تعالی
تو را اجر داد و به عوض مصیبت تو پس حضرت اهل حجره را طلبیدند و در نزدیک محراب خوابانیدند مراتب که چون وحشت
اثر ضربت بر زن شاه مردان به عترت طاهره آن حضرت رسید فغان [illegible] شد بعضی در
خانه و بعضی در آستانه حیران و دل پریشان ایستاده بودند که ناگاه دیدند که او را گرفته بیاوردند فغان بسیار
و موالیان نزدیک شد پس امام حسن و امام حسین [illegible] را [illegible] و ماتم کردند که ما را گریبان چاک
و دیده‌های نمناک آن کلیم طور [illegible] را در گلیمی خوابانیده به دوش مبارک می‌کشیدند و به جانب خانه
می‌آوردند فغان به استقبال آن وارث مصیبت [illegible] دیدند و گفته [illegible] و اعلیا بر کشیدند و چون آن
حضرت را در اهل حجره بردند و در نزدیک محراب عبادت خوابانیدند ام کلثوم [illegible] در پایین پای پدر بزرگوار
نشسته گریست و [illegible] خواتون زبان حال می‌کشید که ای [illegible] زهرا کجاست تا حالت
عزیزان را مشاهده نماید که در این غربت با غم بیچارگی پدر و بی پدری گرفتار شده‌ایم و امام حسن هم در بالای سر

کشته بود و امام حسین

کشته بود و امام حسین و سایر برادران در دور آن حضرت بودند که به زاری می‌کردند و ناله و زاری که از شنیدن آن ملک و افلاک
به فغان آمده [illegible] حضرت [illegible] بود و هم [illegible] بیهوش می‌کردند هم چنانکه در ایام حضرت رسالت صلعم [illegible]
آن حضرت داده بودند که گاهی بیهوش می‌شد و گاهی به هوش باز می‌آمد و چون آن حضرت به هوش آمد امام حسن کاسه
شیر [illegible] به دست آن حضرت داد و آن حضرت گرفت و اندکی آشامید و گفت تا باقی آن را به ابن ملجم ملعون دهند
و به سفارش فرموده بود که او را طعام و شراب دهید و چون آن ملعون را به مجلس بردند ام کلثوم گفت ای دشمن خدا امیر
المؤمنین را کشتی [illegible] و امیدوارم که [illegible] آن حضرت [illegible] و اوقات [illegible]
[illegible] این شمشیر را به هزار درم خریدم و به هزار درم دیگر آن را زهر آب دادم و ضربتی زدم [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
بود [illegible] سفارش او را با امام حسن [illegible] این است که آن حضرت [illegible]
[illegible]
مقام [illegible] آن حضرت [illegible] خدا و رسول لازم [illegible] دفع آن [illegible]
احوال [illegible] حضرت عمرو بن عبدود [illegible] ضربت [illegible]
[illegible]
[illegible] ضربت دست مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سرور کائنات [illegible]

بشتافتند چون از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس آن پهلوان در [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن [illegible] خلیفه و جانشین خود گردانید [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
رسالت و امامت تسلیم کرد [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
کرده که تو را [illegible] گردانم [illegible]
[illegible] امام
حسین [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] امام زین العابدین [illegible]
[illegible] رسول خداست که چون [illegible] محمد بن علی [illegible] امامت [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] سلام برسان [illegible] امام حسن [illegible]

بعد از آن و اهل بیت

بعد از آن و اهل بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] حضرت رسالت [illegible]

یعنی وراثت داشته است [illegible] حسین [illegible] حسنین و حسین

[illegible]

که بعد از [illegible] آن حضرت [illegible] سؤال می کردند و جواب [illegible] شنیدند [illegible]

[illegible]

بادشاه [illegible]

[illegible]

آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بان مقوله ... شاه ... [illegible] ... همواره در مقام این بود که [illegible] جنت
باشد آن حضرت را لقب [illegible] ازان [illegible] وقتی که حضرت شاه حسن [illegible] موصل تشریف برده [illegible] در خانه شخصی که
ظاهر [illegible] معاویه [illegible]
داده [illegible] حضرت [illegible] در مقام [illegible]
[illegible] حضرت جلیل بود [illegible]
[illegible] شمع [illegible] حسن [illegible]
[illegible] کان حضرت [illegible]
طلب [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برگذار تشنگی فرو داشت نزد ما خواهی بود چون [illegible] شد [illegible] میان [illegible]

تا آب فرا برد امام حسین آن کوزه را بر دست گرفت [illegible] تا به چشم [illegible] آب [illegible] امام حسن کوزه را

[illegible] زبان [illegible] آب [illegible] رسید شاخ شاخ گشت

ای دلان [illegible] زان آب [illegible] هم از [illegible] کرده هم

[illegible] امام حسن [illegible] برادران این آب [illegible]

[illegible] آن اسمعیل این [illegible] بس [illegible]

[illegible]

... جنازه امام حسن علیه السلام به قبرستان بقیع بردند و در آنجا مدفون ساختند ... [illegible]

برادری از برای آن حضرت ... [illegible]

[illegible]

... در ذکر ولادت با سعادت آن حضرت است الحمد لله الذی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پرواز نمود از [illegible] رسید و از پرواز باز ماند خطاب الهی در رسید که ای [illegible] جبرئیل [illegible]

عظیم ترین [illegible] مکان [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] حضرت امام حسین [illegible]

جبرئیل [illegible] فرشته [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امام حسین [illegible] که [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible] حسین [illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجروح نموده و بسیاری از دوستان [illegible] [illegible] [illegible] ملازمان و احبای [illegible] آن حضرت شده و آن [illegible] و تسلیم رسالت پناهی

و به تیر [illegible] [illegible] از اصحاب [illegible] حمزه [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] را بعد از ارتکاب [illegible] [illegible] معدودی که

همراه آن سرور [illegible] از اصحاب یک جهت و یک دل می بودند همراه به مجاهده [illegible] [illegible] اقدام نمودند

و مقاتله [illegible] بسیاری کردند و مؤید این کلام آنست که جناب صادق [illegible] روزی از دوستان که همه نشسته بودند و از دوستان

معدود و چند [illegible] آن کوچه [illegible] از اولیای آن حضرت عرض کرد که فدای شما شوم [illegible] که شما [illegible]

در مقام مقاتله [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] کرده که هر که [illegible] [illegible] اصحاب [illegible]

قدم از برای [illegible] می بودند همراه مجاهده با خاصان [illegible] می نمودم چون [illegible] [illegible] زده بودند و از برای

سید الشهدا [illegible] [illegible] از اصحاب [illegible] بودند که تمامی [illegible] جان مشتری کالای شهادت و مهیای [illegible]

متاع سعادت [illegible] [illegible] ارشاد [illegible] حضرت سلمان و مقداد [illegible] سالکان [illegible] [illegible]

بودند [illegible] که [illegible] آن حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و دولت که چون حضرت صادق [illegible] جواب سائل [illegible] [illegible] سائل عرض کرد که فدای تو گردم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible]

پس [illegible] [illegible] [illegible] رسول الله [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] امامت و خلافت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آن حضرت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] این را شنیدی [illegible] امام زمان [illegible] [illegible]

[illegible] سید الشهدا [illegible] [illegible] [illegible]

سالار شهدا را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شهادت [illegible]

بمرده و زاری

و طریق ضلالت را [illegible] [illegible] پس این انصار و این صحابه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] [illegible] آن بود که [illegible] حضرت رسالت [illegible] [illegible] بوده که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و آن حضرت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن حضرت [illegible] کرده

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آن حضرت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] آن امام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آن حضرت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آن امام [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حضرت امام حسین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شهادت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و طریق ضلالت و جهالت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

کتاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] یزید [illegible] [illegible] [illegible] حضرت امام حسین

و جهالت یزید مطعون ملعون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام زین العابدین [illegible] [illegible]

در بر [illegible] [illegible] حضرت امام [illegible] [illegible] امام [illegible] مجلس دوم از باب سوم [illegible] [illegible]

حضرت سید الشهدا از مدینه طیبه و این مجلس مشتمل است [illegible] ذکر [illegible] [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] مطهر [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ابی عبد الله الحسین [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] علی بن ابو طالب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] حضرت سید الشهدا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible]

آن امام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن حضرت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عیسی بن مریم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سوا او جوار رضای او است هم او است نگیرم بند شالبته او است اگر از برش دیم کوه کاوش است اگر از جنبش بد
گوید کسی گوید است پس دان شب نزد او صبح تفریح می نمود . . . و قاضی مجاجات مناجات میکرد اما چون طلوع نزدیک
سر مبارک را بر ضریح مطهر جد بزرگوار گذاشته . . . کان امام مظلوم را خواب ربوده از خواب چنین
جمال جد بزرگوار خود را دید در خواب و دران شب ایمان کرد با رش که او را آفتاب انور گنار ریش سید انبیا را در خواب
دید که مکه منوره بر دوران حضرت شاه که کرده اند پس آن حضرت را به نزد خود طلبید و بسینه خود چسبانید و میان
دو دیده اش را بوسید پدر جان ولد برگزیده ام شاه و لاک را رسول است که ای نزدیک خنک شد مهربان من شه
که از خواب بخشش گشته بیدار می نمود ای فرزند مظلوم وای جبین مصلوم زود باشد که تو را در زمین کربلا سر اشقیا جلد
کشند و در خون خود دست و پا زنی در میان گروهی که دعوی کنند که از امت منند و در حالت تشنه باشی و تو را آب
ندهند کشتن تو را اندیشه لکن شتاب بکنند از اهل بیت تو از کینه منع الکنند نهال بکوت از بیخ بر درکرد و کلیل
[illegible]

ودر بیشه عطا کرده ام حضرت نیز دست فشار کرده و کفی از خاک برداشت و بر سلیمه داد و فرمود اجا در انجا که را
نیز در آن شیشه بود در ساعتی که بر روی خون شوند داند که مرا در صحرای کربلا شهید نموده اند و در آن وقت موافق حدیث ایشان
ام ربیان ما بدین روضه حضرت و تشنه این بحر اما چه جمله دیگر از دوران و اصحاب ما عاشق دوم محرم بود از آن سوی
دیگر و تمسه نمود که مجموع ایشان را بسند و اقارب خود را وداع نموده روانه شدند آه آه کشتی مرگ روان
نا بر شتر نشسته بار بر دوش بسته و کجاوه و خیمه را بکشید هر یک از آن شاه زمان اهل بیتی عقد گوهر از او پیش
کرده و نثار حاصل از آن طلب موجب اهل بیت کرفته بر سر روضه ناشنیده دین شد و از جیگران خون چکش
لشکر حضرت بیا ... و از آن آتش را بیمین و از بیابان و در ان دشتان حضرت ان ابواب الله و مروان از نفی
حضرت موسی ... از آتش چون بدان نزول شده عادت شده بود فرج ... قال رب نجنی من القوم
الظالمین و از روزه رحلت متوجه شد بعضی عرب بودند که از همراه لشکر لیف ... رحلت بر دل
می روم نامی بی جان بی من و این نور حکم نماید انچه خواهد مجلس چهارم در بیان شهادت سید جلیل مسلم ابن عقیل
بکتاب کوفه رسید و شهادت ایشان از کوار بسم الله الرحمن الرحیم شکر که ... لشکر که ... ابواب نیست
معنا فی جمیع الاطوار و حفظنا فی الاوطان و الاسفار ... وصل الیک ... الفضل من ... علیک
سید سلیل الجلیل و انصار الاولاد ... مسلم ابن عقیل الذی ... امام زمانه سید الشهداء ابی عبد الله الحسین ... السلام
گر به خانه خود را در کوچه سیل کنیم روایتی از تو از مسلم عقیل کنیم ... سید او کو جان کویم ... جور ظالمان کر ...
سخن برای بزرگان ... ماجرای فقه بسوانی ... عقل نفس ... بعقل بپردازیم ... عشق و ... عقل
جناب مسلم مردی بود ... عقل و علم و ... سخاوت و فصاحت و ... اهل ... روزگار ...
از دودمان طاهره حضرت عقیل ... جناب عقیل ... شهدا ... رسول خدا جناب امام حسین
... و ... که ... مسلم ... ان جانان ... چون رسل و رسائل
کوفیان می رسید ... مسلم را ... ان قوم شوم و کوفیان ظلوم ... قیس ابن مسهر صیداوی و عمار بن عبد الله

سوی عبد

سوی عبد الرحمن بن عبد الله ارحبی متوجه العراق کرد و نیز داد او کرد و او را به تقوی و پرهیزکاری و کتمان امور ... اوصیاء کرد
و حسن ... و لطف و مدارا ... نمود که اگر اهل کوفه بر بیعت متفق باشند ... زودی حقیقت حال را اعلام کن
جناب مسلم گفت هرچه که ... حکم دوست دارم ... کوی که رای او است روم اما خواهر ...
پریشان و دل ... طاقت ... گرد ... کویا ... می داد که دیگر ... روزگار ... سر کردار ... هد...
... مسلم ... حضرت که ... وقت ... حضرت را وداع نمود ... الطالع
... قطع مسافت ... روانه کردید ... حال ... ای ... ان لیتنی ... و ان ... الیوم
... چاه ... پس ... مدینه طیبه رسید ... مسجد مدینه ... حضرت ... را
زیارت نموده ... از قبیله قیس ... الاتفاق در وادی راه کم کردند ... بر ... بودند ...
برایشان غالب شد و آن دو مرد دلیل از تشنگی هلاک شدند ... ان ... اگر ... خلق ...
مرد ... مسلم ... حضرت امام حسین
... و حقیقت حال ... و دو مرد را ... داشت ... حال ... خوب ...
که حضرت ... سیر ... امر ... اثر ... شد که ... راه حق ...
... خوف را ... الکی ... حسینی ... در ... بر ... اندیشه ... وعده ... را ... جل
جواب روانه شد در اثنای راه مردی را دید که ... او را ... مسلم ... و دشمن خود را
چنین ... که ... گفت ... خود ... حال می گفت ... جانا که خود ... جناب ...
... عقل ... عشق ... از دام جهان ...
و چون مسلم داخل کوفه شد ... مختار ...
... جون ... خانه ... مختار بن ابی عبیده ثقفی ...
مردم کوفه از استماع قدوم مسلم اظهار ... ایشان ... امام حسین ... ایشان

می خواندند ایشان از استماع ان ... می شدند و با مسلم بیعت می کردند تا آنکه هجده هزار مرد از اهل کوفه بیعت مسلم ... کردند مسلم
... که هجده هزار از اهل کوفه بیعت ... العجب کوفیان بیعت ... نعمان بن بشیر
یزید در کوفه حاکم بود عبد الله بن مسلم ... سعد ... دیگران ... یزید ... که مسلم ابن عقیل ... اسلام
... بن علی بیعت ... اگر کوفه ... خواهی ... تبعیت ... حکومت ... حضرت ... امارت
محاربه ... اثر ... امیر المؤمنین ... بنوت ... مصطفی ... یزید ... معاویه ... طلب ...
... مشورت کرد ... ابو ... ال ابی سفیان ... مصطفی ... از اهل بیت ... حجاز
بر شمشیر ال علی ... عبید الله ابن زیاد ... مرجانه ... معروف ...
... سلام ... که ... اهل بیت را ... یزید او را ... کرد ...
که ... نامه ... یزید ... معاویه ... وصیت ...
... دین ... معاویه را ... آورده و به یزید ... امارت کوفه و بصره هم به
زیاد ... عبید الله زیاد ... نوشت او در آن وقت حاکم بصره بود ...
... گفت ... امارت ...
... مسلم ابن عقیل وارد کوفه شده و لشکری برای امام حسین جمع می کند ... کوفه ...
... قتل ... برون کن ...
... عمر ...
... برادر خود را در بصره نایب کرد ... کوفه ... حضرت
... بن زیاد ... داخل ... کردند ... حضرت ... سلام
... خوش آمدی ... رسول ... شادی می کردند ... دهان ...
... ان لعین ... مسلم ابن عقیل ... عبد الله

زیاد است

زیاد است چون مردم ... مرا کرده شد ... تا بجای قصر دار الاماره کوفه رسید
نعمان ... حضرت امام حسین است تشریف آورده بر بالای قصر ... ای جناب ... مسلم
که ... و ... می ... بخیر ... من ... ایشان ... نعمان بن بشیر
... نعمان زد ... نعمان صدای ... مردم ... او را ... شد
و چون صبح شد منادی او در کوفه ندا کرد ... اهل کوفه جمع شوند ... جمع شوند ... خطبه ... یزید ...
... در ... مخالفان ...
... خلیفه ... دعوت ... اطلاع ...
... مرد ... قبیله ... محل ... تا ...
... ظاهر ... چنین ... محله ... مسلم ... شد ...
... حرام زاده مسلم رضی الله عنه ... خانه مختار ...
... خانه ... مسلم ... خانه ... هانی ...
... نهان ... مسلم ... خانه هانی ...
و ... شهر ... پناهی ... که ... دوست ...
... نبوی ... پناه ... هانی ...
رسول ... هانی ...
... اهل ... هانی ...
... بیعت ...
... بصره ... مسلم ...
... هانی ... مسلم ... شمشیر ...

که آب طلبیم چون ابن زیاد تعبیه و ترتیب امد ترتیب اسباب طلبیده مسلم خواست که میدان ایدمانی اورا مانع شد

در روایت دیگر مسلم گفت گذاشتم اورا بمکر و غدر هشتم زیرا که حضرت رسول منع کرده است از کشتن بغدر چون میدان آمدن

مسلم بنا بر آن داشت به سوی او از او که دلالت بخروج او می کرد و ابن زیاد از آن متوهم شده بر خواست و آن

لعین چندان که تفحص کرد بر احوال مسلم مطلع نشد غلامی داشت که معقل نام داشت او را طلبید و سه هزار درهم بدو داد و او را

طلب مسلم فرستاد و گفت [illegible] شیعیان او را هر یک را از ایشان را که بیابی اظهار [illegible] با اهل بیت نزد [illegible]

و این زر را باو بده و بگو که این را نذر کرده ام که صرف مقاتله دشمنان اهل بیت نمایم [illegible] راه ایشان را [illegible]

آشنائی با ایشان [illegible] در جهان ایشان را ملاقات کن شاید بر احوال مسلم ابن عقیل مطلع گردی ابن معقل [illegible]

بمسجد در آمد [illegible] در احوال [illegible] مردم [illegible] ناگاه [illegible] که جمعی [illegible]

[illegible]

این کار را در شب دادن آن بی‌وفایان غدار بر آن داشته [illegible] علی عهد کرد [illegible]
کرده و دیگر [illegible] مردم را از مرافقت مسلم پشیمان می‌کردند و جمعیت ایشان را متفرق می‌نمودند تا آنکه جمعیت
بسیار از آن گروه غدار گرد آوردند چون آن ملعون کثرتی بسیار بر اطراف سرا [illegible]
[illegible] ملعون [illegible] او را با جمعی منافقان بیرون فرستاد [illegible] ابن زیاد [illegible] اشراف [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] متفرق شوید [illegible] لشکر شام [illegible]
ایشان [illegible] و اگر متفرق نشوید [illegible]
[illegible] و اگر متفرق نشوید [illegible] لشکر شام [illegible]
[illegible] اهل شام [illegible] جمعیت مسلم از استماع این سخنان متفرق می‌شدند تا آنکه چون شام
شد [illegible] از سی نفر با مسلم نمانده بود مسلم چون این حالت را مشاهده کرد [illegible] مطلع گردید [illegible]
و نماز شام را ادا کرده و چون از نماز فارغ شد ده نفر با او مانده بودند [illegible] که از مسجد بیرون رود و چون از در [illegible]
بیرون رفت هیچ کس با او نمانده بود [illegible] متحیر [illegible] طوعه [illegible]
[illegible] طوعه [illegible]
طوعه در در خانه خود نشسته بود [illegible] مسلم [illegible]
برای او آورد و چون مسلم آب آشامید [illegible] طوعه [illegible]
[illegible] مسلم [illegible]
[illegible] طوعه [illegible]
[illegible]
چون طوعه [illegible] مسلم [illegible]
[illegible] چون دید [illegible]

[illegible]

[illegible] چون [illegible] طوعه [illegible]
[illegible] مسلم بن عقیل مهمان [illegible] اما چون ابن زیاد ملعون شنید که اصحاب مسلم
متفرق گردیده‌اند [illegible] مسجد [illegible] کوفه [illegible] در مسجد جمع
شوند و هر که [illegible] در مسجد جمع شدند [illegible] مسلم ابن عقیل [illegible]
[illegible] مهمان [illegible] مسلم [illegible]
[illegible] عطای بسیار خواهم کرد [illegible]
بسیار [illegible]
آن ملعون [illegible]
ابن زیاد ملعون [illegible] محمد بن اشعث [illegible] آن ملعون [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible] محمد بن اشعث همراه کرده به طلب مسلم فرستاد
چون مسلم صدای [illegible] اسبان [illegible] انا لله و انا الیه راجعون و شمشیر خود را برداشت و از
خانه بیرون آمد [illegible] انوار [illegible]
[illegible] حمله کرد [illegible] از هر طرف [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible]
[illegible]
[illegible] حمله آوردند [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
چون آن سید مظلوم این حالت را مشاهده نمود و از حیات خود ناامید گردید [illegible] حمله آورد [illegible]
[illegible] عمران [illegible]

[illegible] عقیل [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن اشعث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] به روایت سید ابن طاوس [illegible]
بسیار [illegible] حرام [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] ابن اشعث [illegible] مسلم [illegible]
[illegible]
عقیل گفت [illegible]
[illegible] انا لله و انا الیه راجعون عبدالله
[illegible] عبدالله [illegible] ای مسلم [illegible]
[illegible] مسلم گفت [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین را [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابن زیاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
در این حال [illegible] ابن زیاد [illegible] چون مسلم داخل شد [illegible] سلام نکرد [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] سلام [illegible] سلام [illegible] ابن زیاد [illegible]

خواهی کرد مسلم گفت هر مظلومی را طالبی است وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ابن زیاد چون این سخن بشنید در خشم شد
[illegible] چند خود را [illegible] گفتی ای عاق [illegible] پراکنده کننده اتفاق بر امام خود خروج کردی جمعیت مسلمانان را
بر هم زدی که مسلمانان [illegible] آتش فتنه را مشتعل ساختی مسلم گفت دروغ گفتی بلکه معاویه و پسر او یزید جمعیت مسلمانان را
پراکنده کردند و فتنه در میان اهل اسلام افکندند و رخنه در دین خدا افکندند و امید دارم که سعادت شهادت را
در یابم و دولت [illegible] در دست بدترین خلق خدا کشته شوم [illegible] کرده و [illegible] این شهر را به جان بود که [illegible]
[illegible] که تو [illegible] در دین خدا احداث کردند [illegible] کشتند و اعمال افعال کسری و قیصر را در میان مسلمانان
جاری کردند ما آمدیم که مردم را به کتاب خدا و سنت رسول و اولاد او [illegible] و عدالت در میان ایشان سلوک نماییم خدا حکم
کند میان ما و شما [illegible] که او بهترین حکم کنندگان است و الظالم [illegible] ابن زیاد [illegible]
بر وی مسلم گفت [illegible] کتاب [illegible] نازل شده [illegible] پس سخنان بسیار از مسلم [illegible]
ملعون که [illegible] امام حسین و عقیل [illegible] و سلامه علیهم گفت و اگر
عقیل مسلم گرد گفت چون مرا خواهی کشت بگذار که یکی از حاضران [illegible] ابن زیاد گفت [illegible]
پس مسلم رو کرد به عمر بن سعد و گفت میان من و تو قرابت خویشی هست وصیت مرا قبول کن آن ملعون برای [illegible]
نزد او [illegible] مسلم [illegible] ابن زیاد گفت اگر [illegible] قبول [illegible] عمر سعد چون [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] گفت وصیت اول من آن است که در این شهر هفتصد درهم قرض دارم شمشیر [illegible]
[illegible] مرا بفروش و قرض مرا ادا کن وصیت دوم من آن است که چون [illegible] ببوسند بدن [illegible]
وصیت سوم من آن است که کاغذی به امام حسین بنویسی که کوفیان بی وفائی کردند [illegible]
ایشان اعتماد مکن [illegible] ابن زیاد چون این وصیتها را شنید [illegible]
[illegible] اگر او را [illegible] در دفن کردن [illegible] امام حسین اگر اراده [illegible]
پس ابن زیاد [illegible] که [illegible] را طلبید که مسلم را بر بام قصر برد و او را گردن بزن

الکای ابن حبش

[illegible] ابن حبش از قصر بزیر آمد و از مسلم رضی الله عنه گفت [illegible] تو را بی [illegible] العقیل [illegible] آن
ملعون [illegible] بر بام قصر [illegible] زبان آن مظلوم [illegible] آله به تکبیر و تهلیل و تسبیح [illegible]
و صلوات [illegible] اهل بیت آن حضرت [illegible] معراج سعادت [illegible]
کام [illegible] پس [illegible]
[illegible] سعادت است [illegible] بود پس [illegible] بود [illegible]
[illegible] معراج [illegible] شد [illegible] چون علی
[illegible] کربلا [illegible] روشن است [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] طوفان [illegible] جهان [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] سالکان راه حق [illegible] کشتی [illegible] غرق [illegible] دریای فنا [illegible]
چون [illegible] رسید [illegible] ولی [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] معراج [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] مناجات کرده [illegible] دروغ گفتند [illegible]
[illegible] چون آن لعین [illegible] ابن زیاد [illegible]
ابن زیاد گفت [illegible] مسلم ابن عقیل [illegible] را دیدم [illegible]
[illegible] بعد [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] رسید که [illegible] مسلم [illegible] گفت چون [illegible]

[illegible]

سرنگون کرده [illegible] پس آن ملعون دیگر را به بام قصر فرستاده چون او اراده قتل مسلم کرد صورت آن حضرت
رسالت [illegible] دوزخ [illegible] شد پس ابن زیاد [illegible]
[illegible] کرد چون مسلم رضی الله عنه [illegible] ابن زیاد [illegible] عقیل [illegible]
شفاعت کردند [illegible] ابن زیاد [illegible] قصر بیرون آوردند [illegible] اللهم [illegible]
رحمت [illegible] پس آن ملعون [illegible]
و او را [illegible] ابن زیاد [illegible] مسلم [illegible] یزید
فرستاد و نامه نوشت و احوال مسلم و هانی را [illegible] شاد شد
[illegible] دمشق [illegible] ابن زیاد ملعون [illegible] شنیده [illegible]
حسین متوجه عراق شده است [illegible] لازم [illegible]
[illegible] حوادث [illegible] خروج مسلم در کوفه در روز سه شنبه ماه ذی الحجه بود و شهادت [illegible]
در روز عرفه واقع شد رحمة الله علیهما و لعنة الله علی اعدائه و قاتلیه الی یوم الدین   از باب [illegible] در حرکت امام

سیم از مکه معظمه و محل وقایع منازل [illegible] کربلا [illegible] شهادت [illegible] الحمد لله الذی
جعلنا من [illegible] المستشهدین [illegible] سید المظلومین و هو الامام الذی قتل [illegible]
[illegible] والدعوة [illegible]
الحسین صلوات الله و سلامه علیه و الائمة من ولده الطاهرین المعصومین [illegible]
[illegible]
[illegible] سوی عراق [illegible] حسین [illegible]
که در سال شصتم هجرت بود [illegible]

[illegible]

[illegible] دوازده [illegible] شعبان و شوال و ذی القعده [illegible] در آن [illegible]
[illegible] از اهل [illegible] بصره [illegible] حجاز [illegible] جمع شدند و چون ماه ذی الحجه
[illegible] معلوم شد که [illegible] رسالت [illegible] صلوات [illegible]
یزید [illegible] ذوالفقار [illegible]
[illegible] آن حضرت لازم شد که [illegible]
[illegible] عمره [illegible] و [illegible] گفته اند [illegible]
[illegible] عراق [illegible] روایت [illegible]
[illegible] امامت [illegible] شهادت [illegible] عراق
[illegible] شهادت [illegible]
عازم [illegible] محمد حنیفه [illegible] عبدالله عباس و عبدالله [illegible] و دیگران از قبیل عبدالله [illegible]
و دیگران از قبیل عبدالله عمر و سعد بن العاص و عمرو بن سعید [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] سالکان [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
پس آن حضرت [illegible] ای خوش آن سالک که اندر راه دوست
[illegible] ای خوش آن عاشق که [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] کار [illegible] کربلا [illegible] از کعبه سوی کربلا [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]

اما محبت ایشان سودی نداشت اگر دل زمین صاحبان کبر داشت حرف دوران کی باد تا نیز داشت اگر دل او دل دور
جانانه بود وصف غیر حق بر او وصف نه بود اگر از عشق خدا رنجور بود چند بیکس کی بدل تا نیز بود اگر درویش بود فقر بگفت
عشق کی شدی ور هم از اهل دمشق اگر از زده ده آگاه بود دست خدا از دامنش کوتاه بود هر کی از او بجدا
گره سری راه آگاهی شتافت پس آن حضرت در منزل هیجم طایفه را دید که از بین می آیند و به ریاحین را از برای زید
چیدی بندان امام حق که معترف انجا ... لطف فرمود و در تعلیقه ... غالب آن حضرت رسید
مبارکه بوم ... امام را پرسید حضرت فرموده اما ... است که مردم را بجهالت می خوانند
که مردم را بظلمات دعوت می نماید ... ایشان را با امام خود به بهشت برند و ضلالت شدگان را با امام خود
بجهنم که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و چون آن حضرت در منزل ... نزول فرموده و در آن حال ...
روان و ... فرموده ... خواب ... اگر ... سوال نمود حضرت
فرموده که در خواب آواز هاتفی را شنیدم که می گفت که شما سرعت می نمایید و مرگ بشما سرعت می نماید
عرض کرد که آیا ما بر حق نیستیم آن حضرت فرموده که قسم بخدایی که بازگشت همه بسوی اوست که ما بر حقیم ...
ما بر باطل ... پس از مرگ و کشته شدن چه پروا داریم حضرت دعای خیر در حق او کرد و از آن موضع حرکت
و در ... نزول فرموده ... آن حضرت ... فرموده ...
... عبدالله ... دست خود ... و چون بمنزل ... رسیدند ... حرکت ...
... عبدالله ابن ... مهر ... داشت ...
که ... روز ... و چون ابن زیاد ... حصین بن ... فرستاده بود
در قادسیه عبدالله ... ابن زیاد ... فرستاد ... بر منبر ...
عبدالله ... چنانچه ... معاویه و یزید ... زاده آن
... و چون ... امیر ... عبدالله ابن مطیع ... امام ... رسید

دو صحابی جلیل

و موضعهای چند فرود که ... سرف ... ناداری ... ان مجرم ... خود ... عدو ...
الشقاق ... ونعوذ ... آن حضرت ...
و مفصل آن در مجلس شهادت ... ان شاء الله ... و چون ... رسیدند ... فرمود
... استغفر الله ... عبدالله ابن ... که ...
شنیدم که ... می خواند که ای دیده خون ببار ... مرگ ایشان ... و وعده گاه ...
آن حضرت ... عبدالله ابن عباس ... است که ...
مرحمت ... دست ... حوض ... سید ...
... اللهم ... آن حضرت ... بن رسول الله ...
... آن حضرت جواب داده ... شهادت ...
... رسول الله ...
سعادت ... منزل رسیده ... برادرم ...
آن رسیده ... آن حضرت ... حضرت ...
آن حضرت رسید ... پس ... شد ...
... شهادت ... رسیده ... چون ...
... عبدالله ...
رسید و این خبر ... آن حضرت ... بر ...
... آن حضرت ...
... مسلم ابن عقیل ... عبدالله ابن ...
هر که خواهد ... برای او ... آن حضرت ...

دو ... که از روی ... و چون ... آن حضرت ... و ... آن حضرت روانه شدند
گوید که چرا از آن منزل حضرت برگشت ... که ... آن حضرت
رسیده ... آن حضرت ... نمی گذارد ...
... بر امام واجب می شود ... حق ... که دلالت می کرد بر این معنی ...
... که ... حضرت در ... لازم بود که ... خواهند
و حال آنکه ... آن حضرت شهید خواهند شد ...
... امام ... بر عالم ... ظاهر ... بر این معنی ...
رسول الله ... آن حضرت فرموده که ...
... رسالت ... کند ...
... این ... حضرت
... الاصحاب ... ابن ... مقربین ...
... که علامت ایمان ... جانبداران ...
اگر ... ای خدای ... ای ... کرم ...
... مبتلا ... خدا ... که
... عرض ... بنی امیه ... و چون
... حضرت قائم ... آن حضرت ...
... اهل ... کعبه ... اهل عشق
کعبه ... اهل ... بر منبر ... خانه
... راه ... مراجع ... اهل راز اهل

او ... مطلب

او ما ... در ... که ... دریا ... که
... چون ... کار ... آن ... سهل ... دشوار
پس ... حکم ...
... راه ... روز ... ساعت ... آن
... شد مجلس ... در ... عسکر ... ضلالت
... حضرت ... ارباب ... را ...
... حضرت ... ... آن ...
... لشکر ...
... اهل ...
... ظلمت ...
... حسین ... دشمن جان حسین ...
حسین ... ابن زیاد ... خود ...
داخل ... آن ... چون حضرت
... عراق ... حسین ... ابن زیاد ...
... آن حضرت ... قادسیه ...
... هزار ... سوار ...
حرکت کرد ... عسکر ... قادسیه ...
... عسکر ... سعادت ...
... آن ...

کرده است که تا کار بکجا خواهد کشید او خود تا دوران عین که عسکر خلافت اثر در برابر [illegible]

سروران و دلیران [illegible] ملازمان [illegible] در برابر ان گروه [illegible]

آراسته شده در ان بیابان [illegible] کوکب و روز شده برابر [illegible]

عسکر بین [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

کلیم کو در وادی سرگردانی و چون خضر که در ظلمات طالب آب حیوان بود به هر طرف نگران و سراسیمه روان شده نگا[ه]
ملک شکر ای خورشید فلک امامت [illegible] که از ستم ایام [illegible] و تقرب مکان کرده [illegible] از راه
محبت آگاه کرده بود [illegible] در راه طلب حق [illegible] رهنمای وادی عشق و منزل کوی اوست
ای [illegible] ان سالک که روی [illegible] سوی اوست [illegible] رهنما [illegible]
مانده در وادی بکجا همراهان کنند که ما را [illegible] بر دلیل صفای کعبه جلیل جهت عزت [illegible]
[illegible] حضرت الهی کاروان [illegible]
[illegible] موسی بن عمران در [illegible] حیرت [illegible]
[illegible]
خضر که سرگردان است چون [illegible] میل سوی قافله [illegible]
[illegible] کاروانیان را [illegible]
[illegible] راه سوی حق [illegible]
[illegible] بزبان حال [illegible] ای که [illegible]
حق دلیل [illegible] خلیل [illegible] نوح [illegible]
[illegible]
[illegible] خورشید فلک جلالت [illegible] سرگردانی
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی [illegible]
والارضین [illegible]

[illegible]

و ان فی البقعة المبارکة [illegible] الشجرة [illegible]
[illegible]
[illegible] افضل البقاع [illegible]
[illegible]
[illegible] جهان است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الارض المقدسة [illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله فضل الارض [illegible]
[illegible]
[illegible] الارض المقدسة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نوح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اگر تو هم چاره اندیشی و بالش برگیر [illegible] آبروی روزگار را از آب بشوی و در ایران آتش کین چنین چه سان زود شعله ور گردد

پس نامه پسر زیاد نوشته و حقیقت حال آنحضرت را اعلام کردند و دارو [illegible] ابن زیاد و عراقی زاده علیه آنحضرت را [illegible]

داشت که بشنیدم در کربلا فرود آمده و به یزید نوشته است که تو را از آن [illegible] تا از تو بیعت بگیرم یا تو را بجود [illegible]

چون نامه آن شقی به آنحضرت رسید مطالعه نمود و نامه را از دست بینداخت و فرمود که رستگار نشوند گروهی که رضای مخلوق را بخالق

خریدند پس رسول جواب نامه را طلبید حضرت فرمود که نامه او را جوابی نیست عذاب الهی بر او لازم گردیده است

پس چون این خبر به ملعون رسید آتش کفر و طغیانش مشتعل گردید و عزم محاربه آن حضرت را جزم کرد [illegible]

که عهد و عون آن عالم فیض است تا برای ظلم و جور و جفا بنیاد [illegible] گشت کینه صیدان بی حیائی جفت [illegible]

دیوان کینه جوئی چید سران لشکر چنین و لشکر را طلبید برهم دشمنی دین عهدی عامی داد [illegible] هر کسی زر آب غرور جامی داد

هر آنکه خورده می کفر کرده مدهوش ز مصطفی و زاولاد شد فراموش در آن زمان که عمر را لعین خود طلبید امید [illegible] از هوش

ربعه های یزید و حکایت منشور کشورگیری کرد [illegible] به های قتل امام زمان را الی کرد مر آنکه عمر بن سعد لعین را طلبید و تکلیف امارت

لشکر را با آن لعین نمود در ابتدای حال آن بد سگال [illegible] ولایت ری را واقف شد و ملک قتل را [illegible]

سهل نیست و در عهده تو این [illegible] که [illegible] بود و این ثابت [illegible] پدر و مادر و برادر و او را [illegible]

امارت را به تو قبول نموده بود از آن [illegible] حسین بی سخنی رغبت امارت را با روی که به بکری

و بیم آن بدبخت لطمع [illegible] که می عقاب ابدی و عقوبت سرمدی را اختیار نموده [illegible] قبول محاربه [illegible]

و روز و پیدا [illegible] کرد [illegible] و چهار کس روانه کربلا شد پس [illegible] و چهل عسکر مقابل برابر [illegible] عساکر [illegible] کفار است

کمالات خود رسیدند بکشتن خاندان آل نبی آماده نمی ایستخ [illegible] سید ادنالکی در گلستان آل

عبا یک نهال بود او نهال زخم رسیش از ره ندی مصطفی به همی کز بهشت فرزند لستان [illegible] اینجا [illegible]

از حضرت امام محمد باقر منقول است که حضرت سید الشهدا قبل از روز واقعه [illegible] کرد نامه به برادر خود محمد حنفیه

نوشتند که این نامه است از حسین ابن علی به سوی برادر خود محمد بن علی و هر که نزد او است از بنی هاشم پس [illegible] که

اگر امام علی

٥

به نوشت که از حسین نام [illegible] داوری که [illegible] کند کجا آنکه ریحانه [illegible] و اکنون [illegible] حیات تو یاد [illegible]

رویا حسین [illegible] کردیم و السلام و الکرام واصحاب سعادت آنحضرت [illegible] در نماز شب [illegible] نامه [illegible]

که کار رضا به بوی رسیده کرم چنید و دنیا از ما روی گردانیده و عزم [illegible] عقبی باشد [illegible] و دوری از حق [illegible] باطل جمع

شده اند هر که ایمان بخدا و اعتقاد به روز جزا دارد باید که از دنیا روی برتابد و مشتاق لقای پروردگار خود گردد زیرا که سعادت

شهادت حق موروث سعادات ابدی است و زندگانی با ستمکاران را بجز بدبختی ایشان برای مومنان [illegible] حاصل نمی شود

هر کس را این حیث رعایت وعدی بر حق است و گفت اگر دنیا برای ما همیشه باقی می بود هر آینه کشته شدن در راه تو [illegible]

لقای تو [illegible] دنیا [illegible] و حال آنکه دنیا را فانی می دانیم چگونه جان خود را از تو مضایقه کنیم پس هلال ابن نافع بجلی

برخاست و گفت [illegible] رسول خدا [illegible] عذاب جهنم از منافقان [illegible] است [illegible] می کشیدند و ما را در مقام عهدی

خود را [illegible] نمی [illegible] بودند که تا آنکه [illegible] رسول [illegible] بیایی [illegible] و بعد از آن پدر بزرگوارت [illegible] و [illegible]

رهبران کشیدند [illegible] ما در جایی [illegible] و حال تو نیز امروز همین گروه [illegible] کرده اند و هر که عهد و بیعت خود را شکند

ضرر آن بنفس خود رساند ما [illegible] و راست و درستی [illegible] و [illegible] امروزه ایم و ما با دوستان تو دوستیم و با دشمنان تو

دشمنیم پس بریر بن خضیر برخاست و گفت ای فرزند رسول خدا منت بر ما نهاد [illegible] که در رکاب تو جهاد کنیم و [illegible]

ما پاره پاره شود و جد تو در روز جزا شفیع ما باشد و رستگار نمی شود گروهی که فرزند پیغمبر خود را ضایع گذارند و در وای

بر ایشان در روز [illegible] که برای ایشان فرمودند ایم و حسرت و ندامت در جهنم پس حضرت سید الشهدا ایشان را

دعا کرد و نوری از اهل بیت و فرزندان و برادران خود [illegible] گرد و [illegible] برخاست و گفت خدایا

حضرت پیغمبر تو را ما [illegible] و [illegible] کردند و اراده کردند [illegible] خود [illegible] حق خود [illegible] خداوندا تو حق ما را از ایشان

بگیر و آن حضرت یاری ده ما را بر گروه ستمکاران پس فرمود که مردم بنده دنیا [illegible] تا دنیا هست می باشند و دین را بر زبان خود جاری

می گردانند چون امتحان پیش می آید دین داران و خدا طلبان بسیار کم اند چون روز [illegible] پنجشنبه دوم ماه محرم الحرام [illegible]

لعنت ملعون به عبید [illegible] رسید [illegible] پس عمر بن سعد [illegible] که [illegible] حضرت

و فرستاد [illegible] پس [illegible] چون [illegible] آنحضرت نوشته بود [illegible] کرد و [illegible] بیعت [illegible] ابن علت [illegible]

می کردند زیرا که اکثر از اهل کوفه [illegible] آنحضرت نوشته بودند و آنحضرت را [illegible] طلبیده بودند پس کثیر این عبدالله که ملعون شجاع

بحیائی بود برخاست و گفت اگر رخصت دهی با این لعین [illegible] را که [illegible] را برای تو بیارم

ابن [illegible] لیکن [illegible] آن [illegible] برای [illegible] آن ملعون [illegible] و بجانب حضرت شاه [illegible] روانه

شد [illegible] چون [illegible] گفت [illegible] سر [illegible] فرود آمده [illegible] آن ملعون [illegible] کرد [illegible] عمر سعد علیه اللعنه

[illegible] امیر [illegible] حضرت سید [illegible] رسالت [illegible] که اهل دیار [illegible] چه

می نوشتند [illegible] را طلبیده و اکنون [illegible] بر گردیم [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] از آن [illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible] آن حضرت [illegible]

با [illegible] حضرت [illegible] که [illegible] امید دارم که خدا مرا

از [illegible] و [illegible] و پس [illegible] حضرت [illegible] با اهل حق [illegible] اکنون که

چنگال با دران [illegible] کنم [illegible] نکند و [illegible] لعین [illegible]

[illegible] که [illegible] که [illegible] و بر یزید بیعت کنند [illegible] هر جا

قرار گیرد و [illegible] خواهم کرد چون جواب نامه عمر سعد رسید [illegible] آنحضرت [illegible] را

که می دانست که [illegible] آنحضرت [illegible] بیعت یزید [illegible] چون ابن زیاد جواب نامه عمر سعد را [illegible]

مسجد درآمد و اهل کوفه را طلبید و بر منبر در آمد و گفت [illegible] که [illegible] را امتحان کرده اید که [illegible]

[illegible] و [illegible] پدر ما یزید را [illegible] و [illegible] که عطاهای شما را مضاعف کرد [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] از حسین ابن علی [illegible] پس اطاعت [illegible] کنید [illegible]

او امید وار کرده

او امیدوار کرده پس [illegible] و [illegible] و [illegible] کرد و [illegible] داده و [illegible] که [illegible] عمر سعد

روانه شود اگر [illegible] غدار [illegible] و [illegible] اول [illegible] و [illegible] شمر [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] این زیاد [illegible] با [illegible] هزار [illegible] با چهار هزار

کس [illegible] و [illegible] حضرت شاه [illegible] و عبد [illegible] چهار هزار کس [illegible] ربعی [illegible] با چهار هزار [illegible]

با [illegible] هزار سوار [illegible] و [illegible] عمر سعد علیه اللعنه [illegible] که [illegible] لشکر [illegible] در [illegible] حسین [illegible]

[illegible] میان او و آب [illegible] چنانکه حایل شده میان عثمان و آب [illegible] که [illegible]

آن [illegible] او را [illegible] عثمان [illegible] و او را [illegible] گذاشت [illegible]

[illegible] سی هزار سوار و پیاده [illegible] عمر سعد علیه اللعنه جمع شدند ابن زیاد نامه نوشت که برای تو [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] هر صبح و شام [illegible] و موافق [illegible]

[illegible] جمع شدند [illegible] اهل [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] سید مظلومان و سرور شهیدان [illegible]

[illegible] در [illegible] عهدی [illegible] و [illegible] رسید [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible] و [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] و چون [illegible]

[illegible] سید الشهدا [illegible] و [illegible] که [illegible] ابن زیاد

[illegible] کتاب [illegible] حاکم مدینه [illegible] آنحضرت [illegible] و چون [illegible] شهرا

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] که [illegible] در حیات [illegible]

و توابع خود را داده اند اسباب ... شده در جا به ... بود و در مقام خون خواهی ... مشهد ... سعدا ... الحاق ...
یکی دیگر یزید بن مسعود نهشلی بصری است که حضرت سید الشهدا در حین توجه به جانب عراق نامه ای به او نوشتند و او را به اطاعت خویش
دعوت نموده چون از وصول خطاب مستطاب آنحضرت مباهی شد قبایل بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را
جمع آورده گفت چگونه است حسب و نسب و ... رای من ... گفتند ...
یزید بن مسعود گفت که شما را برای امری جمع کرده ام که با شما مشورت نمایم ... برای آن ... جویم گفتند ...
چون کنیم ... می اطاعت ... معاویه مرده است ... ارکان ظلم ... شکسته شده و ارکان
ظلم و عدوان از هم ریخته ... خواره ... بیعت ... و ...
قابل ریاست و خلافت نیست حضرت امام حسین علیه السلام صاحب نسب جلیل و ... جمیل ...
... و فضایل و کمالات ... حضرت ... معدن نبوت و رسالت
و منبع علم و حکمت است ... و رحمت ...
از ... به عقوبت دنیا و عذاب الهی ... اول بنی حنظله ... اطاعت ...
بنی تمیم ... رضا و خوشنودی کردند و بنی سعد گفتند ما در این باب ...
خواهیم کرد پس یزید بن مسعود عریضه به خدمت آنحضرت نوشت که قبایل بنی تمیم و بنی سعد و بنی حنظله را به اطاعت
تو مایل گردانیده ام ...
... چون نامه او به نظر شریف
حضرت امام حسین علیه السلام رسید او را دعا کرد و فرمود خدا تو را در روز ... و ... روز قیامت
... خواست ... لشکر ... به خدمت آنحضرت ... شهادت
شهیدان کربلا ... از طایفه بنی اسد بودند که چون ... در ... شب ... محرم ...
جمع شدند حبیب ... لشکر ... حضرت ... بنی اسد ...

دادحق

اگر رخصت فرمایی من بروم و ایشان را به نصرت ... چون رخصت یافت در میان شب ...
و ایشان را ... به ... آنحضرت ... ایشان را با خود ...
... در این حال ... عمر سعد ... ملعون ... ازرق ...
آن جماعت ... ایشان مشغول کارزار شدند ...
... حضرت ... احوال ایشان را ... حضرت ... لا حول و لا قوة الا بالله ...
مجلس دهم از باب ... در بیان بعضی وقایع که بعد از ورود ... حضرت ... عاشورا ... بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی ...
...
...
در گرفتاری ... گرفتاری ...
آن گرفتاری که ...
در کربلا ...
... قابل این ...
... که جامع صفات ...
...
...
رفتم ... عمر بن حجاج را ...
از برداشتن آب منع کنند ... العطش ...
...

... حضرت ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

ازماندم

در ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

امیرالمؤمنین بیرون رفته و گفته چه می‌خواهی از ما ملعون گفت چون مادر شما از قبیله من است شما را امان داده‌ام و [illegible]
گفتند که خدا تو را و امان تو را لعنت کند ما را امان می‌دهی و پسر رسول خدا را امان نمی‌دهی ما کی بود که چنین
کشته خواهیم شد برادر حسین در پناه حضرت رحمان است هر که امانت در سایه حمایت او گریخت حسین که خاتم پیغمبران
و سید جوانان اهل جنان است فرزند برگزیده مرتضی و فاطمه زهرا است که [illegible] برادران [illegible]
دور [illegible] از الحقاق [illegible] که [illegible] برادری مبارک [illegible] محمد مصطفی
و علی مرتضی چه خواهند گفت [illegible] سزاوار عذاب [illegible] که عداوت [illegible] شقاوت
[illegible] چنان [illegible] که گویی [illegible] بلاد [illegible] چندان [illegible]
[illegible] همه عالم [illegible] اهل بیت [illegible] مخالف [illegible]
[illegible] زینب خاتون و حضرت امیرالمؤمنین [illegible] فی الفور [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] دیده [illegible] خواب [illegible] غلامان [illegible]
زینب خاتون چون [illegible] حضرت [illegible] برخیز [illegible] برخیز [illegible]
[illegible] خفته [illegible] برخیز [illegible] دیده [illegible] زینب خاتون [illegible] ای برادر [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible] ای خواهر [illegible] محمد مصطفی [illegible] علی مرتضی [illegible] فاطمه زهرا [illegible] حسن مجتبی
[illegible] زینب خاتون [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حسین [illegible]
برای [illegible] دشمنان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] جناب عباس [illegible]
[illegible] عباس [illegible] حسین [illegible]
[illegible] ای برادر [illegible] سؤال [illegible]

حضرت عباس

حضرت عباس [illegible] اجابت [illegible] ای [illegible] مهلت [illegible]
[illegible] علی [illegible] گفته [illegible] عرض کنیم [illegible] امام [illegible]
جناب عباس [illegible] عباس [illegible] مهلت [illegible]
امام [illegible] حضرت [illegible] ای برادر اگر توانی [illegible] مهلت [illegible]
عبادت [illegible] مناجات [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible] عباس [illegible] مهلت یک شب [illegible] الکافران [illegible]
[illegible] امام [illegible] مهلت [illegible] مهلت [illegible] رسول خدا
یک شب از شما مهلت می‌طلبد [illegible] لشکر [illegible] عباس [illegible]
مهلت [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] مجلس یازدهم [illegible] شب عاشورا [illegible] این مجلس مشتمل است بر دو ذکر ذکر اول [illegible]
[illegible] زینب خاتون و حضرت عباس رضی الله عنه [illegible] لیلة [illegible] قرة عین الرسول
[illegible] فاطمة البتول [illegible] لیلة [illegible]
[illegible] لیلة [illegible] اهل الاسلام این شب [illegible]
بیدار بود [illegible] این شب [illegible]
[illegible] این شب [illegible] زهرا [illegible]
این شب است آن شب [illegible] این شب است آن شب [illegible]
[illegible] این شب است آن شب که عباس علی [illegible]
[illegible] این شب است آن شب [illegible]

این شب است آن شب [illegible] این شب است
آن شب که [illegible] صبح [illegible] از [illegible] عسکران
امام [illegible] حضرت رب العزت
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] عمت [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] ازواج [illegible]
[illegible] حضرت ذوالجلال [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن شیشه [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] زینب خاتون و ام کلثوم [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible] حسن مجتبی [illegible]
[illegible] محمد مصطفی
[illegible] علی مرتضی [illegible] فاطمه زهرا [illegible] حسن مجتبی [illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible] دیده [illegible]
امام حسین [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] دل [illegible]
[illegible] طاقت [illegible]
[illegible] حال [illegible] این [illegible]
[illegible] کلاب [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] زینب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible] برادران [illegible]
عباس [illegible]
[illegible] حضرت ذوالجلال [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]

روان را آتش [illegible] بر آسمان [illegible] پس مضمون [illegible] [illegible] بشنیدی

[illegible] برگزیدگان [illegible]

هزار تیغ جفا [illegible]

جناب [illegible] حضرت امام زین العابدین [illegible] بیمار [illegible] مشغول بود [illegible]

اشتغال می نمود [illegible]

دایم روان [illegible] در خیمه برادر [illegible] وداع [illegible] می نمود [illegible]

معصومه رسید [illegible] فاطمه زهرا [illegible] خیمه [illegible]

آوازی شنید [illegible] حضرت خیر النساء فاطمه زهرا [illegible]

[illegible] بکمال [illegible] کریم [illegible]

با پدر کریم جناب [illegible] برادر حسین [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible] حضرت [illegible]

این مکالمات [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت خیر البشر [illegible]

[illegible] مجلس دوازدهم از باب سیم [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی جعل [illegible]

اولیاء [illegible] الشهداء اولیاء الله الذی

لا خوف علیهم ولا هم یحزنون [illegible] احیاء عند ربهم یرزقون [illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن شب که روشن شد جهان [illegible] از آن شب [illegible]

مرویست که چون [illegible] حضرت امام حسین [illegible]

[illegible] برادران [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] اصحاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بقی ماتم [illegible] عشق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] این سخنان [illegible] برادران [illegible] حضرت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هرگز [illegible] رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس آن حضرت عباس را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شتاب کردند و بجانب منزل رحلت کشیدند **مجلس یازدهم** در بیان طلوع صبح روز عاشورا [illegible]

[illegible] سید المظلوم و امام المعصوم

قتیل سیف الاعدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس [illegible] [illegible]

[illegible]

بر روی او گشت ... بعذابکم ان شکرتم و آمنتم یعنی مرا به عذاب کردن شما چکار بودی اگر شما شکر کنید

و استغفار ... از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت است که توبه شش شرط دارد اول پشیمانی از گذشته دویم عزم بر

[illegible]

میان ایشان در این از جمله که به حضرت آنحضرت شاه برد نمود آنحضرت قبول نفرموده گفته که مت خون عدوش
از جناب جلیل چه کرده لعوت خواهد زغیرت جلیل یکی از ایشان همراه اصحاب حضرت شاه چنین بود برادر صحبت ایمانی بود
و بر سر آن که او حر را نه عارف بود که ما نه قاری قرآن که صاحبان را زاهد که شبها قرآن عاملی از روی اعتقاد بنده شاه شته
خداوند زمان و محرم اسرار اهل زمان در دشت که حضرت سید شهدا از برای امتحان اصحاب سعادت مآب فرمود
کرمن بیعت خود را از شما برداشتم هر یک بسر خویش گیرید و هلاک که خواهید روید زیرا که این قوم جز برای طلب دم یکی از جمع ما نه
بر بر خواهد دعوی نمود که حرف تو نور دو دیده ما اصحاب تو بهترین اخیار از بعد تو ما زنده طاهر از حرف
تو نوری به دیدار ما شا که کند بر بر در دهر دوری از تو ای سر ابرار تو از آن رسول الله خدا این حق نماده است که در
امی تو جدا کنیم و اعضای پاره پاره شود و بعد تو از رسول خدا در روز جزا شفیع ما گردد و رستگار نخواهد گشته فرزند پیمبر خود را
ضایع و تنها گذارده و او را یاری نماید آن هر دو که همین گو خواهد بود در روز قیامت از برای او مکر عذاب الیم و دلها تار جحیم گی
به شنیدکه در پیش حرف تو من بمیرم زنده شده دیگر کم او بمیرم دیگر زنده روایت که چون روز عاشورا دید که سرور
شهدا را با اصحاب در برابر لشکر اعدا چون جنود عقل در مقابل لشکر جهل ایستاده بود بر ندا آن حضرت اعدا را از از
دواطلاع از لشکر و اضطراب بسیار در اوقت بزرگ ذات آنحضرت شاه عرض نمود که یابن رسول الله خدای تو شوم خواهی
جواب التماس و من درار از این قوم اشرار برادرم و قبیله ام در معرکه جان بازی گذارم و بجان حال می کنند
قبله حاجات خلایق شایسته زین حلق خالق هر کس که کوی تو فدا شد قربانی کعبه ره شد شایسته
حرف کبریا است ارجمند جنت وفا است من گرچه چنین پرستیدم از لطف تو شاد ارجمندم ساقی جن
کی سیرت تا زنده ملکی تو بیرون است سراز فدای تو بنهاده شود و فدی تو جان بسپاردم سر در آورد چون برادر
دو نگار را در لشکر کفار به جستادید و بدیران بسرو آرزو بیده و بشته او آن بار دیگر در آن یاران جنت لطف
گوناگون سرت در گذرد از خواطر پر درد دیده زیبا کاکل اش ای ابروی حرف ترزین سایه بر آور ای خان فضل کن
روشنی جانگیر شکر خدا که از نظر حمت چنین دو رفتار و رفته ابرار شد برای پس مبالغه بسیار نمود تا رخصت وقت جنگ

اوصیان

او صیان کار زار شد و حشم از حیات بسته است محاوک دو چون بر برادران گروه منافقان رسید این خوار علم
و اما چنین دای جهان نوف خدا بجز اهل بخار امر که و الای می عزیز که آنگه قتل مرد را بی مه بیند بر ادوپه اهل حیات
می جید اهل خرازه خیر بر شمار اوی چنیم عزیزی این حق تر کردن بیرون است از زیر اسبش برادر ضیائین و آورد این جای بیشمار
علماآورده دو ادوی و مرد و نگاه داد و مرد انه عالم کرده ثانی عجبه از آن گروه والسنقی زرشته دشمن و هزار دو گشت
زنیکان به دیده آنگروه مرجان و آن کشته اولاد مهاجران دران وقت بزمین مقتل در بار بر براهه و از روی طفل گفت
ای بر بر کرامی ای دم که تر از فا رد که از دنیا روی گفت جان ز مهالک کم ز هر یک در بیغ نچم برتیغ جهاد کشته نوبیس
به نو حرمی بر بر برد و بطلق از شکر زیر نفی خواهد بود که برخوذ اوه از منافق و هر کس پیدا از زمین افتاد و بلا
انبوار دیر را بسته دره بود وصل گرد آن و دمیار طلب پیمبر و بر جهه به سر و می بخت و میزد او جنت و هزار لشکر
شامی بر سر لطاره عوری دمرد انه که او بوده و بستان دا زیر دست شان عاشقان در حشی ای و بستان
عشق را دارای ملک بیان کند عقل دارد که شان جیران کند عشق بجست شد که در هجا برد ما بر خود را شفتنی جان بیارد
در راه ما وصال وجا دادن جان دادجهان سر در مقل و بر خون شکان و بر اراب عن و انی گر کی جفت و این مجلس بی
بس بحرف آنکس بر او بازی حرمی بر بر برد و ای پیشتر دل از آن حضرت خوش شده از هر سو بشو از ده و اید بحال شان
لب آمد وحیات دادن وی با وقت او نیک از جنت بود با وقت زهی سعادت جاودانی ای سعادت مند که
در راه رضای خداوند جشم از ما سوی پوشیده و جانه نهاد مشتاق آن که نشید ای سعادت با دی و ورث گل
گل گلوی ای جان ای خوبیت در راه آن حقیقت بود بر اهدنه سه کاران بسکوی کوچ بیدار لعدا شمید کو آن صحبت
علاقه عدالی سرور اهل صفا شد چه او سرگشته امد و بجای بار بر خود ان خداوند سرا و زار که مرغ روح او
از آشیان خود است که گویا آن که سرور دین نوبت است چون اصحاب سعادت نساب بحش بر برادر
گذشت حضرت تاج حسین علیه السلام اوردند حضرت فرمود ان بریر از اهل عباد الله الصالحین و در کتاب
نور الدین اورده است که قاتل بریر بر پسر عمی داشت نزد وی آمد و گفت بریر را کاز مقربان درگاه الهی و بیاری سلسکان

حضرت رسالت پناهی بودکه کشتی حواب بعوض ای ارد روز جزا چه خواهی داد آن ملعون پشیمان شده از لشکرگاه بیرون
رفت حوف براه فن پشیمانی فرو کرد در گفتم و اصل شد **مجلس یازدهم** در بیان شهادت صاحب مواهب امیان
و هب عبدالله کلبی است الحمد لله الذی ذهبنا بالهدایة سید المطلوب و جعلنا فی عوالم ... و ...
و ... ابوه ... اهل الارض ... الوجه ... و ...
مسکه الهدایة السراج ... ابی عبدالله ... و السلام و علی اصحابه ... خادم ...
... سالار سروران سر ... چه ... اهل ... امیر ... سرور ... است
جستند که ... شاه اولیا ... آسمان و زمین ... کاش ... کرده ...
... آن ... در ... لطف ... رسید ...
برای ... او ...
کفه احمر ... که ... اکبر ... رسید ...
را ... حضرت رسالت پناهی ... فرموده است که الجنة تحت اقدام الامهات
یعنی بهشت در زیر قدمهای مادران است جنت که رضای مادران است در زیر قدم مادران است ...
در عهد حضرت رسالت ... حضرت رسالت ...
... روایت کرده ... سیاه ... جهنم ...
اصحاب حضرت ... که ایا ... یا رسول ... که اورا ... ی ... ای ... اورا ...
بوند رحمت ... مرد ... دلش ... که ... بود
... عرض کرد که یا رسول الله شبها در ... روزها ... قیام می نمود
... و روز ... بود ... و ... ی ... و ... جهاد ...
حضرت ... فرمود که ... سیاه ... این ... آورد ... رضی

الحزینه

جستی ... که ... یا رسول الله ... رضای ... خدا ... رسول خدا ... فرمود که ایمان ...
... حضرت ... فرموده ... حضرت ... فرمود ...
... که ... او را ... چون ... آتش ...
... یا رسول الله ... از ... او ... شد ... برد ... جنت
... سعادت ... در ...
... بجان ... عبدالله کلبی رضی الله عنه ... که ... کرد ...
... سید شهدا ... پسر ... بود ... مادر ...
... عمل ... سعادت ... رسالت ... هر ...
... امام ... ... عابدین ...
... حضرت ... بود ...
کرد ... آن حضرت ... ای عزیز ... امروز ...
... الدین ... ... صف ... ... کاه ... برایا
... ... جای ... ... جنت ... ...
... این جهان ... از دل ... کار ...
... شهادت ... ... دل ...
... جهاد ... ... دنیا ...
العزیز ... ... جان ... ... ای
که امروز ... شهادت ... ... نو ... عروسی ...
... روی ... سرخ ... روی ... جان ... عروس ...

حیات زنبندی و ببیک ایام سکوار بنده گفت وهب شادم ظاهر گشتم و از مهر و جان آزادم کردیم
همی بود زمین دره وهب سپر را سبکی و فا میدادم محبت من بزن بجهت آن است که فاطمه برای
رسالت و عبادت و حشر شاه ولایت است پس وهب برادران و کرس بر او نوکوس او به او حضرت وهب
او دید وارد و دیده بهشت خویش دید و بزبان حال می گفت مرغ دل را که بود مستی هوای باغ خلد که از تستی پر
از شاخ سرو طالع چنین آن زن فرزانه از گریه واه و نگه و نگاه وهب دانست که او را ازوی در نظر هوای درات
رفتن و دست در دامنش او درآورد و گفت ای حبیب دل نگار و ای یار ملک رسش یا وکرای کل تو خدای
مینی این چنین فلان و کرابن از برای چیستی و هبکشای و نوازهای پس از کار دست از امسه کری تو ابنک
سوخواهم کرد خانه ببر تو در بر و ز بر خواهم کرد دره سبزه که شاه شهیدان امروز ارزوی رحمت جان قطع خواهی کرد
ندان کرسه آن دارم که سعادت شاه برا به فدا جان خود ببردارم و دل سه مرد به بجای شهادت بیت
آورم و اینک بجهة وداع تو آمده ام و از التماس آن دارم که تقاضای الهی را می شنیدی و سعادت بهشت بهی
و دی زن گفت ای فرزانه همراه برزبان جهاد می بود من بزجان خود فدای این فرزند رسول نمودم
که عنایت که از این برفرزند دست بدار گفت که لعمری دهش بگذار بروحقیقی که سه اوزر شفیعی برای
شوهر فدای تو فرزند بی حسین شوی اما ای شوهر مدار ای یوسف مصر اعتبار مشکه بکبری خوار آن دنیا از دنیا فارام
ارزو ترتیح دارم که در حضور شاه مظلوم جای شهید کنی که در روز قیامت مرا از ان ظلم وار و فاطمه ی دست محروم
نسازی وامروز از ان حضرت التماس دور خواست نمایی که مرا در سلک کنیزان اهل بیت جا بدهد تا فدای ستورات
تو فده برم بهشتم و استان کعبه سعادت شده از عرکان حارب و از دیده آب چشم جاری فتنای زن را بنظر
فرموده او را استورات حضرت شاه امام حسین آورده مقصود او را حاصل کرد و بعد از التماس شفیعه اجازت بی حب بشد
و چون اوان متوجه میدان رزم گردید و گروهی از آن دسته از لطف سبز اشبار ساخت و داد مردی و مردانگی را داد
اما آن زن دل رویش از فراق شوهرش جان ببرد رسیدگی گفت فغان که گویش کردن لعقد جان من است

سپهر کینه دره مهربان کن است همین وهب است که از مهر تو سوختم گفت همانا جست که رحمش آشیان کن است بسر وهب
لعلا حیات ابسیار و جنگیان جماعت اشرار با دیگر کبوی ما دور زمان برگشت کفت اما در آن آوان اثر ان امعی شدی در گفت ای
فرزند گرامی رضای من بهمان است که ان رضای حضرت است سعادت تو که شنود نورزن زهراست فرزان زمان
رزو راضی شوم که در میدان جنگ شهادت کای شو عطشان رسید که جوانان طالبان نیز سوم فدای تو حاجی
حسینی شوی زن وهب گشای شوهر اوهب با اسلحه وراه او روش که شای فرزند سعادت مند یاری ننمایم او شو
لشکرشان این خوردن فدای امام حسین کنی تا در روز قیامت محمد مصطفی شفیع تو باشد پس وهب برگشت
و در آن میدان رزم تو یز شمشیر نوازد و دوازده سوار را از اشقیا را بکام قبلا بکشته و چون مادرش او را بجوان
شاهده نمود و حمله را در بهشت و متوجه معرکه گردید و می گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند برای خدا حرم
رسالت جنگ کن تا شهید شوی و سعادت شهادت دریابی ای سبا یک هر جنگ مبالغه می نمود که مادرش برگردد و بقتل
می برد و می گفت من چه تا چو خیمه که نکنم که گر برگردد پس از مرده حق را بنمود قربانی حضرت امام حسین چون آن حال را
مشاهده نمود فرمود خدا شما را جزای خیر دهد که دقیقه از یاری اهل بیت فرو گذاشت ننمودید از آن جا برگرد
که برزنان جهاد نیست آن زن بیچاره ناچار برگشت اما روی در هفت و دیده بسوی فرزند دل بسته داشت و بزبان حال
می گفت گر نه فرمان تو بود ای محمد را دخلیل برکشتم زر قربان که او فرزند این چنین و هب دلاور با جنگ
خوطه ور در دریای جهاد گشت و بر نا نا آنکه شهید شد سها دست سکانش بسید و طاهر روحش با نبیان فردوس برید
چون زن وهب شوهر خود را کشته دید بی بی بشد بر سر او دوید و در بر رویش گذاشت و خاک از روی او
پاک کرده و نوحه و زاری و بی قراری می نمود هزار ناله بر آن گلی حیران می کرد مدار از مژه سیلاب مخالف
روان می کرد در آن حال شمر ملعون غلام خود را امر کرد که عمودی بر سر آن زن فرزانه زد و او را شهید نمود
نمی ساخت چه طایری که بود بر تیری از کمان امد خدنگ جورش و اندر آشیان آمد سپرد جان به بر یار
بهوفیه نویش بگلستان جنان عقد خوری بست نکاح خویش براین کس بلست مرد ایست که جان در

وهب الکشند که فرزند از راه او را بر بهشت کاب لشکر امام حسین امامت او را وهب سو فرزند وهب را بر بهشت لوای لشکر امام حضه
رسالت لعنه الله بیان را بجنگ و کمال کرد و حضرت شاه روی است که او مهر را بر آن که دره رست دادیم دیگر پس عسکر
پس عمرو خود را بر بهشت درون کافران گذاشت و دو کس دیگر را الحق رسید حضرت فرمود انجار و بس
برگردان زن برگشت و گفت خدا از اندازد امید وار قطع مکن حضرت فرمود ای مادر وهب خدا نوردی امید تو و اند
و این سرادر الحال در نه بهشت در بهشت حضرت رسالت خواهد بود

مجلس هفدهم در بیان شهادت ...
عمرو بن خالد ازدی و خالد پسر او و سعد بن حنظله تمیمی و عمر بن عبدالله مذحجی رحمهم الله الحمدلله الذی جعل الله جاء الرزق
اولیاء و حجة الله و دلیل نجاة والصلوة علی نبی الذی خیرالانبیا چنه و خاتم لامعه لولاک والمه و علی وصیه علی امیر
المومنین و اولاده المعصومین المظلومین سیما امام المعصوم و شهید المظلوم سبیل الاخیار و دلیل الانصار شمس الافاق
البعداء الحسین ای حسین ای سردار از اکان است کبر حلال شاکان هر که را کردیده دره دلیل در جهان بزرگ
کرده ای دلیل ای از تو معمور دار الملک جان ای بجان جان و ای جان جهان کاش می بودم من از انصار تو در زمین
کرب عشق وارتو که شکی می شد فدایت جان من ای تو جان بخش من ایمان من تا که بیر منم بجنت شاد کام
جانب سخراست خوانم یکی از اصحاب آن حضرت عمرو بن خالد ازدی است که او را از بزرگی بوفا لقب نام پدرش اسلام اهل
اسلام بوده و پسر شال ستیبه خود را در دارالسلام از چنین بود و شهادت بعد از زحمت تبلیغات هویدا است
درختی بود در بوستان ولایت شاه ولایت براو و پسر ... از شاخسار بعد از برهانی است سر برآورده
کام دیدار شهید محبت سرور شهیدان بیرون روی پسر از نور دوستی اولاد و هیزخدا رسالت سپیر این فرد بکو
که چون عمرو دید که سرور شهدا در میدان کربلا در برابر سپاه روسیاه روان یکی دین گمراه ایستاده و اصحاب
سعادت مآب آن حضرت یکان یکان سرو برسر روانه خیابان جنان ارشدند و کسی درخونچکان حضرت
بماند بیشه و بزبان حال با خود ببلاغت کار بود شد و فتان که بسته این من ده کنم جان را این و نیز
جو کشیده اکنم سبط رسول مانده در این دشت کین خوب خود را فدای این شرف داد چنانکنم سید و خاک برکان

بستم اکثم از این بیش بدل حدا را رضا کنم بکشت سرور زبان حضرت سید الشهدا آمده رخصت جهاد و حاصل نموده
متوجه جنگ گاه گردید چندان مقاتله کرد که توان داشت و او از هر شهید شهادت چشید و بمقصود خود
رسید پسرش خالد چون دید که پدر بزرگوارش کشته شد بزبان حال گفت که ای خالد اکنون جان بر سر
کشته سرور شیران راستای امکیه بروی پدر گن تا بسعادت شهادت شهید دل شوی از همه حصول ای
امتثال شرف و در بیای فرزند بهشت بخف مانند پدر ره شهادت بجا تا گفت بروی پسر در صحف
پس روانه میدان گشت و بسیاری از آن کافران را بهلاک جلد گشانیدند تا آنکه جو حشرسیه
بدل آن نوجوان از ضرب تیر کستان اهل عدوان رسیده از زین در آمد و بسرخ روی مرصاد ابدی
لحق گردید و معنی کل شی یرجع الی اصله ظاهر شد پسر سعد بن حنظله تمیمی بهوای نفوذ جان بر و خالد و عمرو بداران
شده بکشت حضرت امام حسین ع امام رخصت بکشت و متوجه قتال گردید و بسیاری از آن منافقان را
لسرای جهیم فرستاد و رخصت سعادت پوشید و سر عونها دیت کرشیده و هم چنین عمر بن عبدالله مذحجی
شمشیر کشیده و مردانه روی به میدان کارزار آورده و بسیاری از آن کافران را از عرصه حیات بیرون کرده وبعد
سلم الباهلی و عبدالله بجلی از پا در آمد و رایه جانش براه و هر یک از جانان آن حضرت که شهید می شد عسکر قلیل نخ
فرزند جلیل را شکستی عظیم ظاهر میگردید و شمر و ابن لعین شادی می کردند محقق نماناد که در هیچ زمانی اولیای خدا
و دوستان ائمه هدی بعد بت منبعثا اصحاب سعادت ... سالکرت بوده شاهد بر این مدعا آنکه
چون حضرت رسالت پناه ع از دنیا رحلت فرمود دوستان و یاوران حضرت امیرالمومنین منحصر
بر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و از جهت قلت انصار آن حضرت عزلت و گوشه نشین اختیار
فرمودند و هم چنین در وقتی که امام حسن مجتبی ع بمرتبه امامت رسید در هنگام مقابله و مقاتله
با معاویه علیه اللعنه و الهاویه و دوستداران ان حضرت باقی نماند از آن بود که نا چار مصالحه
اکتفا نمود اما در صحرای کربلا هفتاد و دو تن از اتقیا و زهاد و اولیا و عباد بدور آن حضرت جمع آمده هر یک بجهاد

رهگانی دنیا بجسار فرمودند واکش کردند تا الکه کیان یکان بدرجهٔ شهادت رسیدند کرام وصف شان
بجا برد و شرح مقامات کما هو حقه نشد هر یکی اندر جای چون نوح بود قدرشان افزون ز قدر نوح بود هر یکی را
دل براز اسرار بود سینه شان گنجی پر اسرار بود جمله اصحاب و یاران حسین سرخرو رفتند خوش حالین
یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما مجلس هجدهم در بیان شهادت مسلم ابن عوسجه و ذوی الاحترام رضی الله عنه الحمد لله
الذی جعلنا من المسلمین وکرمنا بمحبة امیر المؤمنین ومیزنا بمعرفة سبطی سید المرسلین والصلوة علی صاحب المعراج وصاحب لوا
الکرم والتاج محمد المحمود وحبیب رب الودود وعلیه افضل الصلوة الی یوم الورود وعلی اخیه اسد الله الغالب الا
وعلی اولاده الطیبین الطاهرین سیما امام الثقلین وسید الشهدا علا ثقلین ابی عبد الله الحسین چون جهان دار
حق سر بخشد رایت عزت کلاه او چه شد راهش این مهرمانی بر چشد ما سرای جاودانی ساخته
در جهان امد بخشد از درگاه چون بدریای جولیر ازاد بخشد مروی است که در روز عاشورا پیش سپاه ابن سعد و لید بن
عتبه اسلحه بر تن راست کردند و بر مرکبهای جنگ سوار شدند و برابر سپاه لشکر شیاطین امیر المؤمنین امدند و مبارزه
طلب نمودند شهر و ار مضمار جانبازی الکفار اعدا المختار ... لعنهم الله الضار را بر زم ایشان عداوت جبار
سوار شده بودند چون نشان لعنهم الله الضار بی طاقتی ... ال عاملی اشارت عتبه ایشان سوال نمود که
شما چه کسید که محمد مختار را عبارت ... شاه اثبات ... در جواب گفتند ما ما مردان کربلائیم ما یار
جناب مصطفائیم ما ملک کعبه یقینیم ما وش دشمنان دینیم ما بر دوستان اخیار از جمله جوانان ابرار
عتبه گفت شما که ما ... مقاتله ما ... عبارت گویند ما با سر اوزار ... احکام ...
ونکنند اهل کیشیم ... ایم ... احکام امجاد بحرالاحکام واحکام محمد را ... بدرستی چون حضرت
رسول سخنان ان کرامان را شنید مسئول ... جناب معروف و اشتهرة حمزه سید الشهدا و حضرت
الغالب الاعلی وعبیده بن حارث ابن عبد المطلب ... داشت اند پس ان ... مکار ... ایشان
مروند ... گذشت ... کار ... شیر دلیر ... حکال ... عظیم کاراز

بکشته

پس عتبه با جناب حمزه در امد و ... کاری ... عبیده باحضرت اسد الله الغالب برو نمود و راه
ستیز امیر و اه چون عبیده مردی ... بود و پیر و ... پس شیر با جگر ... سپار نمودند ... شیر
جانب ... عبیده شیر ... مطعون ان شیر ... سعادت ... اورده ... مجروح
شده از پا در امد حضرت حمزه ... که جناب اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب ... تیغ
رسید ... کره ... با کمان ... علی ... کشتم
در صحرای کربلا بود ... دل ... حالت ... بی حیا ... کرده ...
... علی مرتضی ...
علی مرتضی ... جناب عقیل بن ابی طالب و حمزه سید الشهدا ... خدمت جناب عبیده
... حضرت ... چون حضرت ... عبیده ... حالت نزع است گریه
بسیار کرد و عبیده عرض کرد یا رسول الله ... ان شاخ ارغوان را
... یا رسول الله ... ان ... در انجات ... گاه
گشته ام ... شهیدم چون حضرت ... ان ... وخندان ... ان بجان
... جان ... که ...
... حمزه ... مروی است که چون شیخ
... هر ... سعادت ... جهان ... باری ...
... سعادت ... جان ... اشتغال
... کربلا بود ... شاه مظلوم ...
... شاه دین در ان دشت ... ان
رسول مجتبی بود مروی است که چون مسلم اهل ایمان و در مقام تسلیم و رضای خداوند عالمیان بود دید که راستی کوچ

چنین داشت از ام ... برسید از بند ... سر در زمان در بیان ... حالت ... بودی گفت
... ان ... کنم ... بس ... پس ... سی ... ناموس را ... ای
سر کوی ... زان ... گشته ... شاه دین ... اهل شقاوت ... کنم ... بس ...
... شهادت ... گان باراز
شفاعت ... چون کمان ... ان ... سینه ...
گفت ای رسول الله ... سر ... جوان خواهد شد ... ان ... خواهد شد ...
... خواهد شد ... که با ... عبیده
... رحمت ... متاع سعادت ... شهادت ... ای توبه ...
... عشق ... کی ... کرد ای
... عشق ... در جهان
... کرد ... عشق ... ان ... در میان
... در میان ... که
در میان دشمنان ... این سان ... که
... میدان ... ان ... بر ان ... در میان
دیده اصحاب حسین ... عشق ... ان ... عاشق ... ان ... جوان تمامی
اصحاب سعادت ... ب ... ان ... روان ... میان میدان رزم رسید
... او ... ان ... تا ورا
... بحسین ... حسین ای گفت
... چون که

او کی

... این ... اما ... کرد معرکه ... نمود ... اعدا ... بر
... ان ... بسیار ... ان بزرگوار ... رسید ... ان ...
ان ... فضل ... ان ... ان ... شهادت ... که ...
... احباب امام حسین ... دوستان ...
... رموز محبت ... این ... شهادت ... بوده می گفت
عقل ... این ... عشق ... چنین ... کار داشت ... بود
... ان ... رحمت ... که ... که ...
چون رحمت ... حضرت ... حقیقی ... طریق ...
... عراق ... چون ... امام حسین علیه السلام
دید که مسلم ... ظاهر ... حق ...
در ... بود ... حضرت ... سعادت شهادت ...
کردی ... بود ... ای ... لطف ... عروس ...
لطف ... جان ... ان ... حبیب ... مسلم ...
... بابی چنین حالت ... ای ... کسی ... که ... وصیت ...
مسلم ... حالت ... وصیت ... که ... ای ... خدای ...
عزیز من ... خدای ... این ... گشته ... حسین
... که در ... این ... برواز ...
... که در ... جان ... که ... اهل اسلام
... که متاع شهادت ... جان ... جان ... جان

[illegible]

مجلس نوزدهم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس بیستم

[illegible]

الملاقی

[illegible]

معلوم گردید و الطاف الهی شامل حال او شد و چون حاضر شد تکلیف فرمود از بند گرفت و او را بنواخت و گفت ای پرستان ثبت بر حق
جان کنند همچنان از افلاک پستی چون کنند هم شیان را طاق موقوف داده اند بر خورده مستی چون کنند
سودای فسون عشق عذار است از نمود تا او را لعل لب رسید آنگه سر بر سر و پای گفت با لعبت خود معلوم با
عقل ربی و جلبی من لکن بتی تا بدرجه شهادت سیکی دیگر از اجل حبیب خدا حبیب ابن عدی بود که همواره در دل شکر نعمت
طاعت ارادت استغراق داشت و در سفری از سفار بدید که او نیز از فتنه کفار بود و بر سر سفیان خالد شده و آن کافران
غدار او را گرفتار ساختند و به کفار مکه فروختند حث آن کافران آن دو اسیر را به مکه بردند و هر یک را در خانه خود حبس نمودند
و اراده قتل ایشان کردند اما چون در ماه حرام بود تاخیر کردند و آن دو اسیر زندانی و آن دو تا نیز عزیز کنعانی یوسف وار
در زندان بودند یعقوب صفت در آرزوی وصل مشتاق سیران گریان او می رسید کدام وقت او را از آن مکه
مدد رسید دیگر جمع شدند و رای او را به اندیشیدند تا آنکه همه متفق شدند که آن دو یگانه را العیون کفاری که در بدر
واصل گشته شدند قتل او رسانیدند پس در موضعی دار بر پا کردند و ایشان را از زندان بیرون آورده بسوی دار بردند
در محل دار حبیب را زید به رسید و چون لطف ایشان یک یک را تا آخر حون دو برادر خوب است را الحرش که یکبار در آورد
و اعزاز کرده دراز دو رکعت وداع نمودند چنان آن ساعت وقت ساعت خوبی از اختیار زید یک بیک می نمود و زید با حبیب دو دل
عشاق گفت حبیب گشای زید که صبحی که سلام ما را به حبیب خدا برسانید زید گفتای حبیب که دوری که سلام ما را برسانید
انام بر را اللغه و وداع کردند که چون مشتاقان شستند و دل کرده جان در دست شده او بجز شهادت دارد و وداع
زید حبیب را وداعی که اصحاب سلام حسین علیه السلام در دشت کربلا پر بلا با یک دیگر نموده بودند با چنین لعبای در نهایت شوم
چون نداد و دل را این ماتم کشتن باز گویم قصه زید حبیب پس آن کافران آن دو صحابی را بالجملی آوردند
گروه دار در آنجا بر پا بوده و چون خواستند که ایشان را بر دار کشند حبیب ملت خواست که دو رکعت نماز گذارد
در آن منزلگاه مستقبل بوده اما چون حبیب مشغول نماز شد و وداع عبادت حضرت بی نیاز نمود و گفت خوب بر زمین رسید
و آن خلایق گروه دون نظر کرده حبیب خدا بر بار زبان گشت که الهی را ای نمیخوردم که مردم گمان دارند که من از مخافت نرسانم اگر به

تو را این از این حال می داد اول پس که فتنه ای آمد و دست حبیب را گرفت و مضافی دیگر نمود و گرفت و ایشان را بر دار کشیده
و از هم نیزه زدند یکی گفتای حبیب آیا می خواهی که محمد بجای تو بر دار باشد و تو در خانه خود رفته از حبیب گفت الحاکم
عذار بر دار جهان چون من هستند و از لقای ایشان آرزوی محمد محمد ادریس رو بسوی یثرب نموده گفت السلام علیک
یا حبیب الله روایت کرده حضرت جبرئیل سلام آن فقیل الحضرت رسالت رسانید اصحاب سلام تا وقت تشیید
دران وقت که حضرت رسالت را در روی طاری و اشک از دیده ای حق حبین جاری گردید چون از سبب آن
سوال نمودند حضرت فرمود که حبیب بن حبیب بن عدی و زید را مشرکان بطلمی بر دار کشیده اند ابا حبیب
شهادت رسیده و آنحضرت دعای خیر در حق ایشان نمود و خداوند ادران وقتیکه حبیب بن مطاهر در مجلس رسول الله
رسول خدا حسین مبتلا بود و تا به درجه شهادت رسید و آنحضرت فرمود که ای حبیب سلام بر الحبیب خدا حسین
ابا حضرت رسالت را در اقدحه گرده و تقیه حبیب و دفا چه حالت او ای داد که او را بر کشته که در نزد خداوند رسول خدا
حبیبان مطاهر از هر صحبی محبوب تر دو راقد چون نور او در لطف حضرت خیرالبشر جان نور تر بود زیرا که در پای
سید الرجال و فتنه زندو دل بکشش مزوی بسر کرد و خوی اشنام و در بلا که در توجه بصیح یک از احباب بوده است ای
شیعیان بکی از مصائب جان که او که در صحرای کربلا سرور ارباب راز و نیاز وارد گردید تا هم حبیب خدا
حبیب مطاهر بود که گوییم ماتمش از سر بر جوشی ای شبهه پس این جگر که کم مشتغل عشق اسیر بی جان زرد
از دیده ات مانند جوی مروت که چون کار حبیب بن مطاهر ارشد در آن و شیر نیزه ای آن ثبت
شهادت جود او در کوی کربلا چاپ حضرت امام حسین شنیده بود و پیوسته منتظر این سعادت عظمی
و ملت کبری می بود و هر یک از محرمان اسرار و دوستان وفادار که بر رسید سخن در میان می آورد که حلقه شکند
دگران بشارت موفور السعادت کرد روزی با میثم را یعنی از مجالس بر سید حلقه ثبت شود و گفت ای میثم
من شخص بسرگشت ما که مرد چنین سر زد آشنته باشد و چشمش فروزنده باشد و او را که او در حق اهل بیت اطهار بر دار کشند
آن میثم بود و میثم گفت من نیز مردی را می شناسم که سرخ رو باشد و او را در کمو بوده زرای آیای فرزند رسول خدا

یکی سر بیهن که این قبله تابست در مقام گرم و تعظیم حضرت حسین ادعت کمک ارادت بوده جناب امام حسین با ایشان ارادتش
نسب گرفته بوده و بر سر ران سعادت ادی و مانده و ارادت سیدی شاید علی از رسم مهمان نوازی بجای آورده
بود لهمی که خدای پس حبیب همواره در خدمت آنحضرت مشغول خدمتگذاری بود و طیبان نثاری می نمود تا آنکه روز نهم
محرم که بنای کارزار و مقاتله شد حضرت حبیب را بر میسره عسکر قلیل لشکر جلیل خود مقرر داشته تا ظهر به دارای شکر ان
مشغول بود و چون وقت زوال ظهر شد و آن جناب نماز گذار را مکان اراده نماز نمود ظهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را فرمود که
ان خیمه زنند و در ابشر بوده و آنحضرت و بقیه اصحاب مشغول نماز شدند چون از نماز فارغ شدند حبیب که بر اسب نشسته بود
گامی بر سر کرده ای اهل حیدر ماعت فرض ربه چون نماز قبله اهل رادت روی دوست کعبه ارباب محبت کوی دوست
مسکران نوش می کردار و حفظ باشد بر کعبه کوی تو دیده و اهل مصافات قبله اهل نماز مجانی دارم از بهر نیاز کعبه این رو نمای
جواب این برکات از استطاعت باز در امد وقت دستگیری مرا اکنون ای مردار زمانه دگر و جوان کند کاش دیده محبت
توبرت جان کند خرم دل حبیب که در برت ما رو از جهان تنها و بسوی جنان کند ای سید و سرور سروران دل
حبیب پیغمبران و او را از جوب محل عان ده تا دل خود را از رحمت حق آیا یقین گو را هم سرخ رو تماشا شد و امیدوارم
ای که تو امامی حبیب ال دل در کوی جای تو تو ما را منزل منشین مشکل بود آنچه از آستان بیگی آسمان نبود ز غیر تو منکری آنجا
امام حسین چون مبالغه حبیب را شنیده فرمود این گوشه ارادت را دعوی ساخته و برای نصرت را بر فرمود و برای ای
در این کمی ثبت و خلاقت ترا اسپهان منزلی آن شاهراست حسین شد او و چون خاطر جای مانده در دل با لیش پاکش و الرکلام خود
گفت تا دل خوش کرد کرم نمود و به پیری و که چون کشته حبیب فتاد با کم شسته آشیانی بود ز لطف تا گردان سوی آسمان
حبیب با هوای زمینی جان دست شد و عرضت سرور پیغمبران رو سپیدان کار دان بی ایمان تماشا در آمده از شکم بقای
گر آن و ودل و در بین فرزند سرور بیگران داشت و زبان حال مبارک بر می رفت که کوی تو باز هر جگر باز داشت و بسوی در باز
اگر روز تو باید رفت ای بر خوشی بود آب ان جنت از با مژگان رفتن می باید رفت می بانگ آن راه و عاران
مریدان پیر و پیران روشن ضمیر دانسته و بر فرسته که این چنین را بر ره البته باید رفت و این طریق را بپای جان و جان

بجان آید و او را بهت نخواهند بهمه او را در بازار ها کوفه نگریستند و من این حبیب بود زیرا که ایشان هر یک ای بشارت
از نجیب منحصبت و کرامت جناب علی ابن ابی طالب شنیده بودند اما جهال منافقان ایشان را تکذیب می نمودند
و استهزا می نمودند و روایت که چون خبر ورود مسعود جناب امام حسین به کربلای پر بلا در کوفه منتشر گردید و این خبر سعادت اثر
بحبیب بن مطاهر رسید و میدید که فوج فوج لشکر از کوفه بجانب کربلا بکشتن آن نور دیده حضرت سید بردند بر زبان حال می گفت
دور از او من جان فشانی میکنم همچو اسپ اب هر بی میکنم لبش جون فشانم و حسی ما لا کلام هیچ سو نهاده شده و عازم کوی
سعادت گردید چون خواست که به فیض مرابطه گردد راه نهد جلوه گر رسید در آن اندیشه بود که ناگاه مسلم بن عوسجه را دید و در راه کشیده
او جویا منبع سعادت است و رو در کانی ایستاده و فسادی را شکافید و اراده حمام دارد و چون او حبیب مسلم
آن دو دلگشای مسلم کاشانه دین پر ز وای نور دیده حنایی فرزند نعمت زمان بگذر از شبه دوست دار
ای مسلم چه اراده داری و چه شادی بطلب یار را و مسلمان ای مسلم در جواب حبیب گفت مرا سودای دل مانی است پیش سر
هوای عشرت و بنای است اگر بر نمی گردی با چشم میل جوانی سید دارم هوای شادمانی مرا سودای عشق شه
منصور است تمنای مشت در وصل حوریست ای حبیب خدا از خستگان می بندم و از خشک بیچاره ام که چون
در راه ستمگر نهد آخر بود را فسدا سازم ارادت گلفش جان حسین را وصل جوید آن گرمس حبیب
و مسلم بکرامت یکدیگر رفتند ای شوخ پیرا شرا گر دیده به عقد جان بر لب گرفته و داری مبتلا چون نماز قهقرا زند شاه بحمد گردید
روایت که در آن روز انواع لشکر ثقه وسنا زنگبار وارد شده و دران مسلم بشیر بسوان تا حضرت علی اکبر
در دشت بلا استاده بوده مشاهده چون دان قوم عودی شسته بود و حسین گوکان اوی بود تا بر حق مینم که از آن قوم کسی به یاری
ما نمی آید و وقت اعانت بحبایی گشته باید جناب سید شهدا فرمود که آن قوم نه بر حق ثبتم و حق با ما است که
داران و مواداران نیز رسیدند داد و گوی بیابان نمود علاکه چون نظر کرد و برابر چشم ای جوان بخت که نیک
بستار و دار قرار خت نادیده ای ما نوح دو او در جنت علیه گر دون وفا هر بیساد حبیب مسلم شرف یافته
اشرف اینات شدند یک شد بر صفات سای زمانی بیک محو و دو ر ابر حمایش یکبار خفی شد قاتلش است

و صبر ... نباید ... کردار ... عشق ... محبت ... [illegible]

[illegible]

... و وجوب محبت ... عشق ... [illegible]

[illegible]

مجلس بیست و یکم از باب سیم

[illegible]

[illegible]

مجلس بیست و دوم از باب سیم

[illegible]

سپه کربلا چون بیشتر شد و روز بلند شد به هر طرف لشکر مخالفان سعادت منزلان افلاک سپر زدند ظالمان بگریختند
عمرو بن کعب و حصین بن نمیر با لشکر بیرون آمدند و دشمن فرستادند و نیزه و اسب مشغول کردند و اصحاب آنحضرت نیز بیشتر از
پیشتر قدم ثبات استوار داشتند و کوشش زیاده می نمودند در آن وقت تیراندازان سپاه از لشکر حصین
تفنگ در نظاره رزم آن بزرگواران دیده حیرت کشادند و انگشت تعجب بدندان گرفتند و چون قضا ان ظالمان
و حربه ایمان آن بود که از چهار طرف حمله آوردند کشتی حیات اصحاب سفینه نجات را چهار موج نموده دران
دریای پر آشوب غرق ساختند و خیمهای حرم محترم که متصل بود از یکجانب حمله می شدند عمر سعد علیه اللعنه
حکم کرد که سراپرده را آتش زدند چون متوجه این جراحت می شدند اصحاب آنحضرت
از میان خیمها در آمده بسیاری از ایشان را بجهنم فرستادند بعد از ساعتی اخیار عمر سعد فرمود تا آتش در خیمها
زدند و خاک سیاه در آن سرای ماتم افکندند در آن وقت [illegible] آن خیمه سکینه بگداخت
انجم از دیده بارید و در جهان آتشی افروخت که تن و جان ... روح کیان ... آنحضرت و آتش
مجلس طاقت ... اهل جهان بر آمد ... هم از هر جانب خاک ... هم آتش سوز دل
افلاک ... این بلا ... خیمه ... و درون پرده ... سینه شهدا از مو... جناب
که ... آتش ... زنند که چون ... راه ایشان از آنجا ... هر چه ... شده ...
کمران سید ابرار در مقاتله اشرار ... که شهید می شد در لشکر سعادت ...
آنحضرت می بود و جمعی که از جنود ... بسیار ... از لشکر ... معلوم ... چون
آنحضرت بسیار شهید شدند ... زیاده شد ابوثمامه ... که شهیدان ...
رسول ... تو ... ای که تو ... طواف ... نماز ... هر جا که تو ...
... اکنون ... لشکر مخالف ... می خواهم که ... راه ...
عراق جان عزیز را فدای تو نمایم و آرزو دارم که نماز ظهر را با تو ... چون ... نماز را بگذاریم

ای حسین واز دل

اه سرو از دل بر درد کشید و سر به آسمان بلند کرد و فرمود که نماز را یاد آوردی خدا ترا از نمازگزاران گرداند
کرده اند ... وقت ... کافران ... طلبید و ... نماز ... جون مهلت ...
گفت نماز نماز مقبول ... حبیب بن مظاهر گفت ... غدار ... سید ابرار ... مقبول ... نماز
... قبول است ... تو حبیب حمله نمود ... بر روی ... و آن کافر ...
... اصحاب ... از ... پس ... عبدالله حنفی در پیش
آن مظلوم ایستاده ... جان ... آنحضرت ... سعادت ...
گذارد و ... نماز ... که در ... عباس ... امیرالمؤمنین بود در
... آنحضرت در میدان کارزار ... فارس ... بود ...
آتش ... سعادت ... عباس ...
که دران شدت کرم و محاربه ... جناب ... آسمان ... و دیده ...
مجال ... ای ... سروران ... ای که نور رخ خورشید ...
... دیده و دل ... تیغ ...
... ان کارزار ... ان ...
... و اهل ...
عالم ... آنحضرت ...
آن جناب ... اوای او ...
... ایمان ...
ارباب نماز ... سروری ...
رسالت پناه ... معراج ... الشهدا ...

ای حسین ...
... و ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

بعد رسیده است که چون آن ... اهل ... سید ابرار ...
تحیت
افتاد ...
کار ...
...
...
آنحضرت ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
سروران ... مجلس بیست و ... از باب سیم در بیان
در بیان ...
...

ای حسین

چون او دید که همراه او هیچ مونس نیست و طول شب می دید که این آسمان بی اختر است آسمان که در این مشکوة است
حضرت رسالت پناه گفت و این خطاب بیاز پیش دیده او پس از آنکه غلام دید که اسب از آسمان که بر پشت کشت
می ریزد این آب رحمان است که می ریزد چون رحمت ایزدی بر وی ریزد این سیل ابر رحمت الهی است این باد و رحم
بر سوی او می ریزد غلام صیحه زده بی هوش شد و خود را بقدم آنحضرت افکنده بشرف اسلام مشرف شد زیرا که او را تشنه بود که
سحر گاه به آسمان نظر داشت و آنحضرت مصاحبت او زمینی و رو از نور ولایت آن سرور است فی الحال صادقت و سیاهی ظاهر
و باطنش بسعادت مبدل گردید و کتاب ولای خود که یکی از اعیان بوده و بشارت او را اطلاع داده و خواجه و غلام
و عشیره او که بیست سرور موجودات بشرف اسلام در آورد و چند بعد از آن غلام هر جا که مولای او بود که در هوای کربلا جان
خود را بفدای آن سرور شهیدان نمود سیاهی بود که سعیدی بخت آن مجال را از روی علامی داشت غلامی که خواجه کار و در آن
قلم دار سر و رقم خط سیاه کرده بود او در راه مسکین مورثان راهش شبنم گلشن صفی بهشتیان انجمن بر از شفقت
آفتاب سرور شهدا طراز طلعت لطافتش لیلة القدری که سیاه که خطی زلفک ایمان بود که سرشت که سطای
رخسار سرآن بود با آسمان سعادت همراه و بدر این شب زوال طالع شد لیلة القدری موالات که چون شب شد روز
شد و روز آن شب سرور شهدا در صفحه سعادت سطحی از شب اجداد و سکون بیند و صبحی از شب اسود بخت و سر
آلات حرب سر بر دید آن غلام در خدمت آنحضرت شد و لطف بی عنایت او دید چون صبح طالع نشد و شب مجاریه و صفا
آن سعادت مند دید که قیامت زنده خواهد کار بیست در آن جا با آن مخاطب شده در برابر حضرت سرور انبیا بر سید امام
المرسلین و زنجال آن حمی رسالت سرور انبیا بیایان حسان و دید آن سعادت مند باقی ارادت بلند
در برابر آن سرور شده و در بیت ایستاده عرض نمود که ابن رسول الله نمانده بکسی و در بنده که گناه من است
این گناه سیاه من گواه من است اگرچه من بنده سیاه بخت که بوده رواست که لطف تو عذر خواه من است
نگشت از آنکه تو بر روی بخت گناه سعید روی رو که بد بخت سیاه مرا امید بود که بعد شهید شوم سیاه
روی و خواهم که روسفید شوم فدایت باد جان من هر بنده و آزادی مرا رخصت ده که بنده دارم جان خود را بفدای قدوم

ملک دینه

عرض بسیار کشید ایم و از این راه و رنج از او شده حضرت امام حسین قسم درد که ای غلام تو را رخصت دادم که از پی
منزل و عوض کردی اتفاق و رشک بخت را که مرا فایده است بهتر است در ملکی با سرور مرد ای حسین
من در وقت و افضل در خدمت تو کردم اکنون که هنگام محنت و بلا است رفاقت ای ترک کردم کی
سزاوار که من این روی سیاه و جستا و روی تیه شوم ای مولای من چون طبع خلقم بر خود دانم که حق تو را مانند
کن سفید رو شوم چرا بر خود جبر و بر خود کشم خلال دلال سعادت بکام من رسید و از شراب سعادت
سیراب گردید بهشت و کلاه در عیش گلشن و باغ گل در چمن عالی همه باغ بان از راغ لیس آنحضرت رخصت
حاصل نمود و مردانه بمیدان قتال شتافت و جمعی از آن کافران را بدرک فرستاد و هم تا عاقبت و که
بزانو در آمد شد از پا در آمد و جان شیرین نثار آن شاه دین ساقی اجل کشید رحمه الله علیه آیه شریفه الذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا گردید در رتبت که در آن کافران او برادر وکیل بیند او را که جناب سرور شهدا
خود را بر بالین آن مطلوم سعادت مند رسانید از جهت ساه نامه سفید بخت رسانید و گفت او را
در ایمان و در مسند گردان و بر پیش بیکو او را باد و لا و با رسول محشور فرما و احباب امام زین العابدین آمد
که چون اهل وطن رسید که کشتگان آل رسول مدفون نمودند او را یافتند که از برکت ان سرور مظلومان سفید
روی و عنبرین بوی گردیده است رحمة الله علیه

مجلس بیست و چهارم از باب سیم

در بیان مخاطبت عمر بن
خالد صیداوی سیمکه که بن حبیب رن الرئیس فی مصائب الحسین اصحاب الحسین و لشکر کربلا
الحسین فی عزاء الحسین واحباب الحسین بن احسنی لا آل الذاکرین و اکرمنی بان لثکر ان احطی
صبرا و اکرمنی رضا عند نزول البلاء و شدة الغا کما مصاحب البلاء الذین لهم عند البلاء صابرون و فی
خالد و آن ای خوش حال لباس حسین ساکنان ره وفای حسین ای خوش آنانکه در ره شرق
گشته در کرچه فدای حسین مستی شود صفا دل چون کنم یاد استیلای حسین آه از آن درد
شد و قضا سر گران کرد صبحهای حسین ای حسینیان و برادران بعد از آنکه ال زیاد لشکر بسیار جمع

و بهای حسب مجرم را در شهر لشکر فاسقان منافق که حضرت او بکشتند که هنوز سر حسین می نمودند و هنوز خیمه ها
برکنده بود و پدران ایمان حسینی و بقیه اصحاب سعادت مند آن حضرت از جهت مشکل کردند و تن خود را اسیر آن
لشکر حضرت میراثش سیدالشهدا شده آن سعادت مند که شهید شده و هر یک بر سر ولایت خود حق اولی آن بزرگوار حسین
دوست بجا دل و جان خود را فدای آن جان عالمیان می نمودند هر یک که از اصحاب آن حضرت را
در عرصه میدان مردانگی نمودی یکی از آن جماعت عمر بن خالد صیداوی است که شاه مظلومان صید صیاد آن شهادت گردیده لشکر
کین را بستر خاک کرد به آب ولایت شده آن شهسوار حضرت شاه گشت و این رسول الله اجر او عرض کرد که با مصاحب
حق و شهادت تو دانم ان حضرت خدمت مرد که در این صحبت نیز تو محبی می روم و شهادت را اشتیاق بیند
آن سعادت مند جان گرامی را بر لطف خود داده به جنت بشارت نموده بخاک و خون کشید آن شهید و
و مقام آن را با فوج ملائک صاحبان نمود پس از آن میدان الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا گردید از آن پس سعادت
و پس از شهادت آن پسرش حسب آن کشته شد با آن جماعت کافران برسیده سعادت در ملک بهشت در حق او آن امام و بعد از آن سعید
و بعد از آن بیشتر از آن قسم آن را بر روی سبیل ولایت خود را هم نمود شهید گردید او مردی بود از فرقان آن هنگام
همراه آن عزیز و با سالکی او راه ولایت آن طریق و فا و لیلی بود کوی محبت صادق و سلف صلح بود که عمر بن دار آن و ادای
حسین روان را نزول رسید او از سر میلی بود و باز طلبد گفت یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل دأب قوم نوح و عاد
و ثمود والذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد و یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم یا قوم لا
تقتلوا حسینا فیسحتکم بعذاب و قد خاب من افتری ای قوم من این که ترا بی نصیحت من آن سرور ان گفت ای قوم
می ترسم بر شما عذاب نازل شود مثل آن عذابها که بر امتان گذشته وارد شد مانند قوم نوح و عاد و ثمود و ایشان که بعد
از آنها بودند و خدای تعالی نمی خواهد که بر بندگان ظلم نماید ای قوم خود را هلاک نکنید حسین را که اهل آل رسول است خدا اعمار را اعطیم بزرگ بلای
و در آن دینی و آخرت امید است که آن فرمان شما بنده و بیشتر آن قوم گمراه را آن سعادت مند نصیحت بر گرد و نصیحت
کردند و دشمن گردید و دشمن نمودند و آن گفت بجا نیامد و دوستی گفت و دشمنی آن کاشته حضرت سیدالشهدا عمر آن

تعهد ورا

که خود را در جنت بنشاند این قوم او شنید در بیت عذاب شده در بیست می را نصیحت خود را قبول کرده و برد و هبای بعد از آن شهید
داد رنده چگونه موجب عذاب بخشند بر نواسه آن دین و اهل یقین را بقتل آورند ای قوم نه دین و نه ایمان دارند
نه مهر و وفا و عهد و پیمان دارند هر و صحرا پی آزار خلیل چون اهرمنان قصد سلیمان دارند در آن وقت حنظله شیر کلام
مع کلام او رسن و بر گشت و گریان عرض نمود که فدای تو شوم آیا بخواب فدای تو رسم و به برادران خود ملحق شوم
حضرت فرمود که برو از برای تو در آخرت بهشت شده است که بهتر از دنیا و هر چه در دنیا است می روی بسوی ملکی که زوال ندارد
حنظله گفت السلام علیک یا ابن رسول الله صلوات بر تو و بر بیت اهل بیت تو و خدا جمع کند میان ما و تو در بهشت جاوید
حضرت فرمود آمین پس آن سعادت مند در دریای حرب غوطه خورده و جمع کثیری را بدوزخ فرستاد
تا آنکه بمیدان شهادت فایز گردید و در بهشت جاوید رسید حور ارواح اولیاء آن سعید کلام بنشست رحمة الله علیه

مجلس بیست و پنجم از باب سیم

در بیان شهادت عمرو بن مسلم مازنی و قره و قرة ان فرزندان
و عمران بن مطیع جعفی و حجاج بن مسروق و ضباره بن حارث و عبدالرحمن بن عروه و بشر مولی کنده و لاوری قلس بن شبیب شاکری
رحمة الله علیهم اجمعین الحمد لله الذی جعل فی احبائه سید الشهداء السعید واحیا قلوبنا بمحبة قرة عیون رسول المجید الاعلی
عمر ارجمند لمسلم و امینه و متی صاحب المعراج وقد من ان محوا ما وظرفا علا المصلین و الحاج حبه رحمة الرحمن عزو
الایمان المعقول بسیف الجفاء المنبع من شه ساعة سید الکونین ابی عبدالله الحسین چون شرح کنم بحال این ماتم حسین
حزن سر و دراز دیده احباب حسین ای گرفتاران سودای عشق الهی و زنده دلان فتوحات محبت ای منتظرین جو
لطف و منتظر جاج کعبه وفا محتاجان جناب عدالت رحمان و مستمسکان عروة الوثقی ایمان این گروه حکایت شهادت آن
کرام در وسط عیان طریق سالکان ره وفای حسین تشنه کامان فرات تشنه حسینی است اولیای
اولیای حسین جان نثاران کرمهای حسین آن سعادت منزلی که در هنگام گرفتاری و بلا روز از محنت پشت
و جان خود را نثار آن سالار اصحاب فنا نمودند ای شیعه کش و از روی صدق خود را بهوش از تا احوال ایشان
بتو عرض کنم که بدیر سیم دو کار را مباشری و دیده از دنیای فانی بر دوزی یکی از سرداران محبت آنحضرت

[illegible] معروف [illegible] بود [illegible] حاصل

حاصل شهادت [illegible] شد [illegible]

عراق [illegible] شاه [illegible] شدند [illegible] آن حضرت شد [illegible] میدان مبارزت

نهاد و چندان که تاب و توان داشت پای ثبات استوار [illegible]

ای که در معرکه داری [illegible]

[illegible] میدان مبارزت [illegible]

[illegible] در میان کشتگان [illegible]

بود [illegible] رسید [illegible] برون [illegible]

همراهان مشغول جهاد شده تا آن سعادت [illegible] یحیی بن سلیم مازنی و قرة بن [illegible] غفاری و عمرو بن

مطاع جعفی و حجاج بن مسروق و جنادة بن حارث و عبدالرحمن بن عروه یک یک بعد از [illegible]

بن [illegible] برادری کردند و هر یک [illegible]

شهادت [illegible] از جام شهادت کشیدند و با علی درجه جنان رسیدند [illegible]

[illegible]

و دلیران [illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible] امروز [illegible] فردا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسیده [illegible] حال [illegible]

[illegible] شهادت رسید [illegible] امام حسین [illegible]

امام حسین [illegible] السلام علیک یا ابن رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شهادت [illegible]

[illegible]

شجاعت او را در معرکه مشاهده کرده بودم [illegible]

[illegible] شجاعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کوفه و شام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جان [illegible]

[illegible] **مجلس [illegible] از باب [illegible]** در بیان شهادت عبدالله و عبدالرحمن غفاری

[illegible] الذی [illegible]

[illegible] الثقلین و سید الکونین [illegible]

الحسین و جملة الجنة [illegible]

[illegible]

[illegible]

باقی مانده بود عبدالله [illegible] و عبدالرحمن غفاری [illegible] سلام کردند

حضرت [illegible] شهادت [illegible]

خود طلبید [illegible] سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین [illegible] امام حق

[illegible] امام حق [illegible] شهادت [illegible] هزار

جان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] شهادت

[illegible] شهادت [illegible]

[illegible]

[illegible] تا جان [illegible]

بزرگوار آن حضرت [illegible] سعادت [illegible] شهادت

[illegible]

[illegible]

[illegible] **مجلس [illegible] هفتم از باب [illegible]** در بیان

شهادت غلام ترک آن حضرت [illegible]

[illegible] محمد مصطفی [illegible] علی مرتضی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

فرمود که ای غلام [illegible] یا ابن رسول الله

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بپذیرفتم نیک عطای تورا قبول کردم و غلام را بحضرت فرستاد و گفت من غلام را آزاد کردم و مالها را بدو عطا فرمودم
زن یهودی گفت من مسلمان شدم و مهر خود را بتو حلال کردم یهودی گفت من نیز مسلمان شدم و آنچه [illegible] بخشیدم
آن یهودی و زن غلام بود هر سه شهید شدند محمود داستان لطف مشفق شاهی هر سه را داد خط آزادی
نامه بنده مردم کریم که حکایت [illegible] و شاه ترک [illegible] از آن پرستش غلام ترک که حضرت که ترک علایق
نموده در کربلا با امام زمان بشهادت رسید و از زنده [illegible] غلامی بود [illegible] و جوان قاری
کلمش [illegible] و ملک [illegible] خط آزادی از او [illegible] هر غلام که بخواهد هزار آزاد هر غلام که
درس عشق [illegible] هر غلام که آقای [illegible] بود هر غلام که از زنده [illegible] بود [illegible]
بنده [illegible] هر که می‌دانی [illegible] غلام [illegible] بخواجه که آن جهان [illegible] چون آن غلام
سعادت [illegible] خواجه خود را دید که [illegible] و [illegible] در هوای [illegible] مانده و [illegible]
و غم [illegible] که [illegible] کرم [illegible] بنده [illegible] و جان خود را در [illegible] در باز و [illegible]
اندر [illegible] که ای سید جهان [illegible] بدرجه شهادت رسیدند و جان خود را فدای [illegible] حال
[illegible] بندگان [illegible] ای [illegible] جان [illegible] که آن [illegible] نوبت [illegible] بندگان [illegible]
[illegible] شاها [illegible] پیکان [illegible] رسول الله غلام ترک خود را [illegible]
عطا [illegible] جان خود را [illegible] شاه [illegible] چون آن سعادت‌مند را [illegible]
[illegible] و [illegible] چون [illegible] آن حضرت [illegible] دید [illegible]
بر قلب سپاه مخالفان زد و [illegible] آن [illegible] کشته [illegible] و [illegible] تیغ ستم چون
نخل [illegible] در [illegible] شهدا خود را [illegible] رسید و برحلت [illegible] دیده
حق [illegible] و روی مبارک خود را بر روی سعادتمند [illegible] چشم خود باز کرد [illegible] بر روی
نورانی آن امام عالمیان افکند و [illegible] از [illegible] جان [illegible] بسوی [illegible]

او [illegible]

[illegible] گاه [illegible] شاهی آید [illegible] اقبال [illegible] می‌آید [illegible]
که [illegible] این [illegible] می‌آید [illegible] حسین [illegible] می‌آید [illegible]
[illegible] سعادت اقبال [illegible] می‌آید [illegible] در میان [illegible] گروه [illegible]

مجلس بیست و هشتم از باب سیم در بیان در بیان شهادت [illegible] که [illegible] محمد [illegible]

[illegible] قال الله فی محکم کتابه ان الله اصطفی آدم و نوحا وال ابراهیم
وال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض [illegible] قیام اللیل [illegible]
ان [illegible] محمد و علی آله و اولاده [illegible] قتیل المظلوم امام المعصوم [illegible]
المشرقین ابی عبدالله الحسین [illegible] از حضرت [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible]
[illegible] چند [illegible] شیطان [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] الحمدلله رب العالمین و لعنة الله علی قوم الکافرین [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] شادی [illegible] اصحاب سعادت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] نموده بودم چند روزی [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] بودم [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] خود [illegible] حضرت رسالت [illegible]
چند [illegible] در [illegible] خلیل [illegible] خواب [illegible]
[illegible] صبح [illegible] رسید [illegible] خواب [illegible] چشم [illegible]
[illegible] خواب [illegible] خواب [illegible]
[illegible] اصحاب سعادت [illegible] شهادت [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] حسین [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] کرد [illegible] گفتگو [illegible] بیدار [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] شدم [illegible]
[illegible] که [illegible] حال خود [illegible]
اگر [illegible] لشکر اعدا [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] شاه [illegible] مردان [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] سید و ای مولای [illegible] لشکر اعدا [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] شد [illegible]
[illegible] که [illegible] اشاره [illegible]
[illegible] اصحاب سعادت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] ابو عمرو [illegible] اصحاب
سعادت [illegible] عمرو [illegible] قیام نمود [illegible]
[illegible] گشته خواهد شد [illegible] مولای خود را [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] شهدا [illegible]
[illegible] ابو عمرو [illegible] میدان [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] خوف [illegible]
[illegible] قوم [illegible] جهان [illegible]

چگونه [illegible]

چگونه [illegible] ابو عمرو [illegible] آن وقت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] دل خود را [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] ابو عمرو نهشلی [illegible] عمر خود را [illegible]
[illegible] روزها [illegible]
[illegible] سید انام [illegible]
[illegible] ابو عمرو نهشلی را [illegible] شهید کرد [illegible]
[illegible] عبدالله [illegible] جهاد [illegible] میدان
[illegible] حیات [illegible]
[illegible] اصحاب سعادت [illegible]
[illegible] ظاهر کرد [illegible] اصحاب آن حضرت
[illegible] شهید می‌شدند [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] جهاد [illegible]
[illegible] قوم ضلالت [illegible] امام عصر بودند [illegible]

نگارش [illegible] مجلس بیست و نهم از باب سیم در بیان شهادت [illegible] سید شهدا [illegible]
[illegible] علیه [illegible] آن حضرت

حضرت جلیل و خواصان در پی جیش عارف حقایق منزل آمدند اقارب عالم بیعوان را از سعود آن درگاه محروم و جمیع ابرار زمان
از ملک محرمان بارگاه قدس محروم نموده سر لشکر آواز هوکه جان بازی تن بنده و جان بار از آتش کین سلامت خود در مقام حرمت ساختند
بمشهد نور دیده شد بهشت حسین چون یکه تاز معرکه کربلا حسین صلوات الله و سلامه علیه و علی صحابه و اولاده و اقربائه از جمله
در گلزار رسید از شاه شهیدان جلیل با گذشته غم آل جعفر و آل عقیل ارشاد لطف یافت شاد لیلی حسین
کند کنون ز مرسم احوال اقربای حسین که ذات شان همه ریان ازینده و آزاده رسید و فیض برادرزاده
بجز درجا لی است که تمامی اصحاب سعادت مآب جناب امام حسین از پیر و جوان و آزاد و بنده کان جان
خود را فدای آن جان جهان نموده بعد از تقدیم طریق شهادت را پیمودند ترا سبا رخاطر عشرت
جاودانی کشیدند و از جان لبی جان جان رحمت آمده کامی کشیدند کسی نماند زیاران دل پریشانش در آن
زمین که از بجز تن زبون لشکش نماند کسی از اصحاب آن امام جلیل بجز تازه نهالان بوستان عقیل و دیت
که چون دراز شد برادران افتخار زمان و برادرزادگان آن اسم ور و دوران و اولاد جعفر و عقیل و بزرگان
فدیه جلیل بودند دیدند که رشته احوال آن شاه دین گسسته و جانه دل بر خونش از سنگ جفا و کین شکسته از کارش
تیره و دشمنانش چیره دانستند که وقت وقت سعادت سازی آن زمان شهادت شان است و فرصت که
بدبرتری منبع جان بازی شوند و قسم بروضه سرافرازی نهند بزبان حال می گفتند خوان زمرمر کین کمل
کامرانی ما است شاه تشنه جگر وقت جانفشانی ما است روییم تشنه جگر سوی جدول شمشیر که در کناره آن
ارتفاع کامی ما است پس مهیای جهاد شدند و یکدیگر را وداع کردند عبدالله بن مسلم بن عقیل تا تنی بمیدان خود جسته
و چون مصداق الولد سر ابیه بود در میدان قدم ثبات استوار نمود و قدم بطریق ارادت گذارده گفت
سیر جانان عم بزرگوار حضرت شاه حسین و امام معصوم را آنکه من درست که راه این رسول الله هوای طرف زمانی
جان بسر دارم خیال وفق قسم دمی در نظر دارم چنانکه شد بدرم ساعت طاقی وفا امدیری و دست جان
مردارم امجاب عبدالله جان ولش یکی قوی و جواکش خیل جنان کرده امری بود که در خواست افزوده مبالغه

لیکن کمال

بسیار و کمال اسرار می نمود ولی امام حسین بسیار نجاح مرتبه علم الیقین بنده زاده حضرت امیرالمؤمنین و از پس شرف
خواهرزاده حسین بیوپش برادرزاده بود چه بدر و حسین بشهادت رسانیدند و عده سعادت را الی دولت
می دانست چون سید شهدا آن سالک طریق وفا را اجازت داد بدرافعتم مسلمین ومعاملی قسم رب
العالمین در میدان بخت که کشته آن بیرو مادر امید آن پسر را به نظر آورده بزبان حال می فرمود سلام بر مظلوم
پسر کرم با بدر و رو که اینجا بپیشتر کرم فدا و کمل از پس دوران جا درود بادرخت گهر سار با نزکریم
القصه چون عبدالله مسلم به بسیار نمود حضرت شاه او را رخصت فرمود و آن شیر بیشه شجاعت ظاهرا خود را بسلاح آراست
و با طا لطف را دخیل لقای رنده گان جان آراست چون جهاد اکبر را مقدم داشته بود جهاد اصغر را در لشکر
هر روی نمود از روی کمال جوانمردی شتافت و با هر که مبارزت نمود مراد ظفر یافت دیگر کسی را یارای آن نبود که
مقاومت و مقابله آن جهد شیر بیشه شجاعت نماید چون بسیاری جهد نمود عطش از حد گذشت دو عمرو اکبر هم روان شد برادرش
بزرم آن گران دل دریابی آن طایفه چون بر او دیدند و نفس را ساعد دریابی چون عطا در صید بدیدند بزبان حال
می گفتند خرم زتو حضر برقلب عقیلی ازو سرایسا زتو کمل رحمی جلیل تو یارب که بخش تو آن محدث الغالب
در خاک بزن فدا و قرار و لیل تو هوای که چون را سپاری ملاقش و کار زار و کوشش کشش بسیار نمود شد
دست خود را بر سینه گذاشت که ناگاه فردی قسمی شتی برو نشسته تیری که جان آن مظلوم را از خشن عطا
آن تیر بر بست مبارکش آمد و به سعادت آتشش رسید سری که بود هوای شهادتش افسر گلی که بو جلا
گرفت تشنه جگر به بزرگین قضا خورد و به سلیمان شد وقعه خوان جوف نیزه که آن امد عبدالله دست از سر قدم
بروضه جنان گذاشت برادرش که بن خواهر عبدالله عازم میدان قتال شد و از بان محمد مسرور تشنه لبان
گفت این رسول الله بدر و مادرم فدای تو باد محبت برادرم را شنیده نهاد دست حاصل نقابه از منبع سعادت
واصل کرده مرا طالف عرفان برادر و نسب صوری آن سعادت افزوده رخصت ده که خود را با آن سالک
صفا در راه روطریق وفا رسانم می گفت شاه فدای تو پدرم باد و مادرم قربان خاک پای تو صد چون برادرم

دوده کوهر

القصه بعد از التماس بسیار اجازت حرب یافته روانه میدان کارزار گردید و چون شیر خشم ناک خود را بقلب سپاه
بد باک زد و جمعی از منافقان برادر را بخاک هلاک افکند ابو مرحم اسدی که از سگان روزگار بود و در تعصب جفنی
دیگر رزاز بود و آن مظلوم را شهید کرده و چون آن دو برادر سعادت را در جناب خود را فدای آن امام زمان نموده
و بعضی اعمام ایشان عبد الرحمن و عبدالله پسران عقیل بنوای پسران برادر که کشته شده کنند شامل امام و روضه اقارب
ورود شهید شدند و یک بیک بمیدان شتافتند و لیکن از آن کافران را با درک نار قسم شادند و آوانده
حضرت عثمان بن خالد جهنی و لشکر بیطه شهید شدند و بن ابو سعید عقیل و علی بن عقیل جان خود را فدای امام جلیل
نمودند پس کسی نماند از بنی اعمام آن امام که در قسم زند عبدالله بن جعفر که مادر ایشان زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین ابو
روایت که در غزوه بدر جمع کثیر از بنی اعمام و اقوام حضرت رسالت هم همراه بودند یکی از ایشان ابو عبیده بن حارث بود
که از ضرب شیبه بن ابی ربیعه شهید شد حضرت رسول علیه السلام با جمعی که معتبر کار شده بود که احدی از اقارب و عشایر و جناب نبی
بخشی خود او آشفته خاطر نشد و با آنکه مظفر و منصور شد غم او حضرت امام عبیده بسیار و از آن نیش
هرچه میچشم می جنبش کردن و دل حقایق منزلش بریان بود و در کربلا نیز از عم زادگان سید شهدا بودند و تمامی
طریق شهادت را پیمودند بعد از آن تشنه این یک جاری بود که آن دیگر فغان جام شهادت نوش نمود همگی
تمامی جان نثار و دولت ازان عارفان سعادت اهل فرزندان جناب عبدالله بن جعفر بودند که مادر شان زینب
خاتون دختر امیرالمؤمنین است که کیفیت شهادت ایشان مورد شامذه و دلنشین است و ایشان دو نهال
بودند از بوستان ولایت و دو ممتاز بنجوم است و دو گوهر غیرت اعدای بیرون دو خواهرزادگان حضرت امام حسین
بصورت تاب سیاه بودند یعنی عارف آگاه بودند فرزندان در رتبه از طفلان و بزرگ دو فرزند ان عبدالله
عبدالله جعفر چون دیدند که امام غریب در وادی کربلا تنها مانده و کسی از بنی اعمام نبرادران برگزیده گان در رکاب
مسعالی باقی نیست بیکدیگر بزبان حال گفتند نوبت ما است که در راه وفا جان بازیم جان بتوبایکسیم شاه
میدان سازیم چاره تشنگی ما نکند شط فرات رحمت همراه تا آن تشنگان سازیم اند غریقی در دریای غم و دل

دوده کوهر

دو دو گوهر صدف حیا و جلال النجابه کمینی کمالات آورده عرض نمودند که یابن رسول الله آنی که برای دین تو سر ما است
در وادی عشق لطف تو رهبر ما است تیغ عدو که از سر ما گشته جدا فارغ با غم مهر تو مغفر ما است و فشان شده
که طایر روح ما بهوای روضه جنان چون عندلیب بطیار گرد و دستوری ده که در اوج شهادت پرواز کنیم و جان خود را
فدای جناب سلطنت مآب نماییم و چندان مبالغه و اصرار کردند تا رخصت یافته کهنه وداع گفتند و روی به جناب
رسول شدند و عرض نمودند که ای بانوی کوچ خدا رست آن سلاله جلیله حضرت رسالت هم ای بانوی که حضرت زهرا است مادر
بتر خدا بود پدر مهرپرور است سر های سروران همه خاک ره تو باد جان های دوستان فدای برادر تیغ افکات
و اراده کوی سعادت داریم و آمده که تا وداع کنیم و دعا از راه لبیش کرامت تو امده ایم جناب زینب خاتون
ایشان را در بر گرفت و نوازش بسیار نمود و گریه و استغفار نمود و گفت ای میوه دل زفدای جهان در درد بود
که در دم بدم درد و همیش روان درد بود هر آنکه که امد زره رضای خدا فدای شاه لب تشنه این درد بود پس
محمد عبدالله جعفر اسد پسر بزرگ تر جناب زینب خاتون بود از برادر کوچکتر خود سبقت ورزیده روی بجنگ نهاد
نمود و قدم در معرکه نهاد و چندان داد مردی داد که لشکر آن حرامیان ماندند و ده نفر از کافران را گرداگرد او در خاک انداختند
عاقبت شعله آن مظلوم را شهید کردند و برادرش عبد الله از عقب میدان جسته بود که عبدالله دست برادر را گرفته بود و
از عرصه حیات لحب شاه رسید و عاقبت به تیغ عبدالله کشته شد بعضی گفته اند که عبدالله برادرش عون دران
معرکه به شهادت مادی کرده و چون خبر شهادت ایشان را بمادر ایشان رسانیدند خرم و خوشحال شد سعادت ابیات
آن نور دیده و حی که جان خود را فدای امام زمان نمودند در معرکه فی عاقبت یاد فدا ما به یکی و بهای جناب امام حسین
کرباین بود و رهگ خ کیان از دیده و جاری بود مجلس پنجم از باب سیم در بیان شهادت نواده کاشم ابن امام حسن مجتبی علی
اجیا صلوات الله وسلامه علیه لشهداء الحارثی علیه سید ابرار و ولید قاسم الحبه والد راحله بصورت
عبدالله و اولیائه مرتضی و الشهداء لصلی علی سید الانبیاء و المرسلین و علی و حقیه و صهره علی امیرالمؤمنین و بعد اما لوی
انبا به ستارت را انام و اوامر ب جناب المجد و الاحترام آباء محمد الکرام و انباه خیر المستشهدین خداوندی که قسمت گان

دود کوهر

عرایس مجلس نقد جان را کابین دهند و طالبان شاهد افضال برخ رشحات ابنوی دین امید نازک نیز در چشم شان

مژگان یاری است و شمشیر خونریز ابروی دلدار برخ ، حال از غنچه دل محروم است و کمال را مطلوب فسته بن کاه [illegible]

و شکفتگی را نوبه ، چون ماه سوری شان در جهان بامنت و بهمن ان سر و روش دی شان غم رخ شم شان سرور ماه از بهر زلف

کاکلی دف ، بهیده شکند حلقه زلف [illegible] گردون زنجیره زه بنیل جامه [illegible] جوانان

افتاده بهرام بمظلا ساقی دا انجم عروس نرادی است نه بیرغ عشرت است و شادی است کر نوا عروس مطلق شد

داماد دیگر عزا شده بدشت کربلا ایم بهشم درو رخ برای سور ماتم نوبه [illegible] امت نالشه بلند [illegible]

داماد حسین و نوا عاشق ان گوهر درج شاه لولاک نجم در چاه ای که وقف از کف باه ممنت است دنیا رحلت از جگر

نه بیند [illegible] بعمل مکان سپید وره بر گرد و بهرام در رکاب غاک مصیبت در به دامادشاه [illegible] امام حسن مجتبی

بزرگوار مورد دیده که به سیاه غم دل در برابر گروه لشکر جور و ستم استاده اطفالش ماتم بهشید و اهل بیتش [illegible] در هم

دلشکسته وقت شد که دست [illegible] عروس شهادت گشاید و مقدم جوان شاه سعادت گذارد و عروسی نوا که [illegible]

نقد جان است و هم سری جوید که مهره وصالش هفت ر جغان ، دلبرا طلبید که بی لرزه دل برش مهیت و شاه برا که [illegible]

هوای در سرش نه که نست شاه مظلوم ان [illegible] لبان عم بزرگوار نه داد [illegible] امام حسین [illegible]

واپابه اختیار جواد دادم [illegible] توئی [illegible] تا [illegible] بودی و اذن [illegible]

[illegible]

[illegible] اکبر [illegible]

[illegible] قاسم بن الحسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دهند و مجمع تابوده برادر [illegible] حضرت امام حسن [illegible] بود [illegible]

مجتبی بمجوزند [illegible] حسین [illegible] حسین [illegible] برادری [illegible] امام حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین [illegible]

امام حسن [illegible] امام حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسین [illegible] صحرای کربلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] حسین [illegible]

حضرت قاسم بن الحسن [illegible] میدان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام حسن [illegible] قاسم [illegible]

بهر شهادت عقد قاسم [illegible] جناب زینب [illegible] ایاما [illegible]

[illegible]

[illegible]

امام حسین [illegible] قاسم [illegible]

[illegible] قاسم [illegible]

حسرت [illegible]

[illegible] قاسم [illegible]

[illegible]

[illegible] حسرت [illegible]

[illegible] میدان [illegible]

[illegible] قاسم [illegible] میدان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سبط النبی المصطفی [illegible] الحسین [illegible]

[illegible]

[illegible] میدان [illegible]

گردید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قاسم [illegible]

حضرت امام حسین [illegible]

[illegible] قاسم بن الحسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حمزه [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible] حمزه [illegible]

دیده عبار عداوتش را می‌شست و هفتاد و دو من خوار اسب لعین میراث چون طایر روحش عزم پرواز آشیان قدس نمود
کفش از پا کشیدند و مرکبش را بستند تا رسن گذارده تا دستش آورده‌اند ای مولای من جناب امام حسین [illegible]
شد آن [illegible] مصحوم [illegible] است و سینه بر سینه‌اش گذاشت و پای او را زمین می‌کشید تا میان کشتگان اهل بیت
رسید یا رب [illegible] که در مقابله [illegible] فرزند برادر را [illegible] حاضر بود که این قتل تیغ
اهل عدوان گشتم فرمایه عبدالله ابن الحسن که برادر سعادت اختر خود را کشته دید [illegible] جان [illegible]
و زبان حال گفت [illegible] گفت [illegible] برادر من [illegible] بود [illegible]
کشته برادر من کشته در برابر من [illegible] دست [illegible] چاره [illegible]
[illegible] اولاده و [illegible] علیهم [illegible] سعادت رهبر شد
جوانان دو فرزند حضرت امام حسن مجتبی جان خود را فدای درره رضای خدا فدای عم بزرگوار خود نمود از تیغ
[illegible] باقی مانده بود اسم او ابوبکر و نعتش بوتراب [illegible] با برادر مانده بود
[illegible] چشم او بوتراب به مقام دو برادر [illegible] دیده [illegible] زبان حال گفت عم که
سعید شهیدان است [illegible] فرزند عزیز مصطفی است [illegible]
[illegible] برادرست [illegible] برادر [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible]
شد و برادران [illegible] فرزندان [illegible]
[illegible] در میان کشتگان [illegible] وقت [illegible] زبان حال [illegible]
روان [illegible] عزیز فاطمه [illegible] هزار حیف [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] در بیان شهادت [illegible] فرزندان امیرالمؤمنین [illegible] سلطان
الحمد لله الذی [illegible] و الصلوة علی السید الذی [illegible] و قال علیه السلام

[illegible]

الولد [illegible] علی بن [illegible] الذی [illegible] و صاحب [illegible] لدی [illegible]
[illegible] فی الکربلاء [illegible] ابی عبدالله الحسین [illegible] فرزند عزیز [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] فرزند [illegible]
بهترین [illegible] برادران [illegible]
سعادت [illegible] برادران [illegible] سلیل شاه ولایت [illegible]
همه [illegible] و کشور ایمان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] فرزندان آن بزرگواران [illegible] برادر [illegible]
[illegible] حسین [illegible] سعادت ابدی [illegible]
در صحرای کربلا آن قطب فلک [illegible] برادرانش [illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible] کمال معرفت [illegible] اشاره [illegible] امروز آن روزی است که [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] برادر بزرگوار [illegible] سعادت ابدی [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] دل از آن [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] میدان مبارزت درآمد [illegible]

می‌خوانند [illegible] الذی [illegible] المرسل [illegible]
المصطفی [illegible] فرزند علی [illegible]
[illegible]
[illegible] برادر [illegible]
برادر [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] ذوالفقار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible] بیش [illegible] شد

[illegible]

و برادران [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
برادران [illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
مجلس [illegible] در بیان شهادت [illegible] حضرت عباس برادر [illegible] حضرت امام حسین
[illegible]
الطاهرین [illegible]
[illegible]
[illegible] ابن امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]
امام حسین [illegible]
[illegible] برادران [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible]
حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]

اوسیاه مشاهده نمود اشکش چون انجم مدام روان و آتش بیداد بر ایشان در شبستان افسانه ای ما بل جوهر چون بیابان

بسته و از آمده است کاروان مصیبت بجز رنج و رنج بجز را اورش گشته از شده احوال برادر علم فاتحش گردن برا

دارد است همتش عنان اختیار برون رفت از دیده دو گوهش علم گشته گرفت از حیثیت رونده روانگرد

عربی خوان از راه سوز بسته در اندیشه برادر گفت چرا گفته به شنیده دین ازو فا علم داشت که وقت وداع

جسم روح و احکام وفا وعده به ره ما دین است رو کرده است و اختیار نهاده علم جاه به اسلام از او بلای سران

امام عالمقام بر پای داشت و به یک بهر هزار ایستاده رو بالش داد و ارزوی کلک ها را عرق غرق که موت تو بگذار

امروز روز بازار طاعت و هنگام فرمانبرداری که هرساعت است می خواهم که لقای جان را به بهای کالای بها دست دهم

دگر هر جا بسا در دکان سعادت نهم و هیچ درد که خاک هستی این باشه مرا از آتش هستی تیغ ابدار

بر باد فنا دهم گلم تو ای برادر ایمان من است شالسته قربانی نوجوان من است خواهم که گلاب پشیمانی

ای که بیخ آتش افشان من است ما کشای برادر ای جبین چه بسته دوستان و یاران را تنگ کند که

افتاده رسم های ریاض شرف نخل بدن چنان روان گردیده ما در دریای غم زندان تشنه

غم زندان عالم عزان همه برادرانم در خاک بخون غلطان و خواهرانم از غم تو زین کوه کاست

تشنه کامم و اهل بیت طهارت محنت زده ام در اطاعت طاق و دل رخنه آتش فراق است رو که

چوخ دگر زنده که لعینم نیست روز کار در کار طاقت بیکسیم نیست ستاده که که روز برابر تو دل صبر ندارد

دگر برادر تو جناب عباس چنان ربان بعجز و التماس گرد و الوداع و اجبال غرد کرد اما چونکه عالی عارض شد که

آتش از ماهی تا ماه را غرق دریای عالم و عرق آتش غم نمود و در جواب حضرت عباس فرمود که ای برادر عزادار

علم جاه اسلام را که بر باد دارد و کدام زورم با طاقت دستیاری کند ای عزیز برادر امکان که مرا تکرار قتل من ملامت

هیچکه برای مراکز من الا آمد منزل قتل تو کو اهد شد بهش و اطفال بید و خواهران در بدر را اسباری

و سالاری و برادری و غمخواری نمایی نکشیم ار گشد حدحضعی گذاری اگر بردی خیال اکبر بنهاده تو نگاری

عقد گلکشاید

حضرت عباس ای ناگشته دوری افلاک ای رحمت است رخت که دامن رحمت نالد و زاری شد و گشای برادر فرو

توشم چو اور شمار رفتند یعنی کعبه ادب بنای و چراغ عالی چنان عمارت برد القدوم سر و زیبی نه جای چو الحمد حق

است مستوجب ادر و چرا ابر بر رو هموار ره بردم چرا از جد جانب جهان گذشتم اگر چه لعل مگلات سالار افسر ورخت کا

خانه که عباس هم برادر رخت و چینی گلی هما اگر دست کوه داده کیست بعد از ادم با طاقت جان قشلی گواه و بیار سه مثال

سعادت نمی کشم تا سر در قدوم مبارکت نسیم ای برادر و هیبت و بزرگ ما درد است که برد و زنی گو یعنی قربان شدن

کرد محبت حیات است که دوار است رست این شار رخت شد نبود که لقاء جان سلاله ای گوهر نگار دست اهم

شده که مرحیات نثار راه برادر فرخنده روزگار بسی که فدای تو است قربانی تو شد کری ادعای تو است

و درست و از علم دین پا نهند تخلیص سکین ادعیه جان لوای تو است نوع بشی از شرق تو از امان ز بود من

خوشدلی که شهر ایمن برای دوست چون جناب سید بنده ای تکمات ار اد برادر به جان برای شنیده و اولا

بر ادای عقاد دست بدین و جان و دل را برادر فروزنده و گویا از جهان جدا چون جهان گذشت با اما جان جان بر سرش مه

سال می بردن گذشت تحکین برادری که گذشتار برادری که تدبیر و دستش ز جان جهان گذشت جناب ادا

چنین به رفته بود که ای برادر بر راه عازم سفر چنان و ثنا تو گفتی پروردگار عالمیان اول کتاب تاه هست خلاصه

صحیفه ای توام پیش رحمتی فاتحه ای زاد بی ای بشری گشید ای پیشته لبان اهل بیت فنا نهند بهره از زبان

تو و دو ان خطای کوی ازان حاجت آتش ریشه ای وی که اهل بیت رسالت نامی تا بند و وان

زین عاشقانه دم اند ارزنکه ما نشان حضرت باب و زمان و حلاوت زمان تکریه در اهده کودز

ساقی گو شه برادر مورد آکنه جو عذابی به گرد آن گرده مطلانشانده بی فصه ساقه و گشته عباس شد آن تشنه لب

چون حرف اب ای چشم چکم ار اعیان گرفت و گلته نثار آرکاب چون فلک دارا داشتن گر

رخت مصحروی زمین و دشت از چشم بر آب جناب عباس لوی بر ده آن آتش زبانش برادران کرده بی

گاه تیشه ده رفته ده برادر ره که ای شکرکنده رشته ها ادای که بشماران ستم و خام ای شستم از ستیزه گان

عمره وای خود عرده دای شهزادی که جبش موی گران بعای برای زینت پیشه و از جانش زینب در زمان تا شد محال

جبین است که زینب دامن فاطمه زهرا ادرست پرورش رسول خدا ایشان است که شیر خدا داد را کاین بروربیده در دل

خدا کتاب و اجوار بجز اطلیه و این عترت طاهره او کرشته و گر شاهد انداهم زندان و فرزندزادگان حضرت

رسالت ماه دو حیات اند اگر جد و پدرشان را حاجت بوای عرش اگر دست ای کرد زخم دار بنه دعوای اسلام تا صحبت آنکه

خود در اسلام می دانید این اتشه ها ملامت که دیده و دو و وحشی و طیور هم سیراب چه گر گشته که مان اول

خداوند تشنگی و التهاب کجا درست که فرزند ساقی کوثر بود در ظلم درید شاد برادر تشنه جگر حبیبی تشنه

لب و بی بود و همه سیراب فرات جاری و اولاد مصطفی بی آب اگر بخاش تمام تاکه گاهی نمانی در زمان

و اطفالش چه گناه دارند شربت آبی با ایشان دهید حالتی تشنگی که کبدی زهره بی که حلقه کردوار آن قوم

قطره آبی چون دیده گدایی صحبت ابن کوان کوان ایشان هم رحیا ارزگی که تا کوس صحو که دستان دام مطلوم بر گشت

برگشت لعبه هزار زاری خونابه دل از دو دیده جاری عاری از رود چشم اشکباری نهری چهره است

در کنارش هنوزان دو جهر سپهر ساه شالقال قد پیشه بود نه که گاه از صحنهای حرم اودا العطش کرد پس آن

سقای تشنگان هم رسید پاتاب شد برای بخود سوار شد و نیزه و مشک را و حسته خوش خوشا وانسته که دیده در

دقت دیده مهی شاه تشنه لبان از قفای ایشان کنان و رفت از اهل حرم در رعایتش رو دان

رفیق در تعاقبش می گریست و اهالی شهر دوباش می گریست روان سوی فرات دو دان هر نکش

فرات اور سیده روان القاش هم ستاره در اندیشه کی برادر ادا که گفته اوی زمین پیک

چشم خواهر او العطش چون جناب عباس بر زدیک آب فرات رسید چار هزار نفر مرد که موکل آب

فرات بودند الوف سلوم را در میان گرفتند و دین تشنه بیغ ابر برادران گرفت و آن شیر

بیشه شجاعت خود را بران لشکر بی ایمان زد و هشت و نود از ایشان را از تن بیشتر زیبی افکند خود را

بر فرات رسانید طلایه عسکر لبی خصم را اتفاد کشید ز گشته پشته اهل حیث تا آب رسید

بهم دوی ن

هم دوی ساقی گر ز لطف گشود ز با و درو کرده روان ار دو دیده خون آلوده رخ فرات رشته لب خارا رف

لعبه ادب در حیش در کنارش گرفت چون لب تشنگان ساقی تشنه کامان غالب شده بود کفشای برد

که ما شاه از تشنگی ام مطلوم مار و اورد آب از جب بخاطر آمدش ار لعل خشک حسرت دن فشانده از کف

خود آب را رو تک چنین چه شده وفای عباس و مهربانی تو بعد شاه و برادر تشنه جان فشانی تو هوای آب

کرده ان چنان هوش که از برادر تشنه شد فرات لب ببا بیا اضطراب مشک خود را

ر آب ساده نمره صحنهای حرم شد کوزه آب بلوی حرم رسانان شد چو سیل اشک لری شاه تشنه

و جهد می نمود که جگر خود را به تشنه کامان رساند و جرعه ای بان تشنه کامان لب کن حیف در چون هوات

کو آب را ار روی لرش برون برده که مت رشته کار سوخته شده و عمر سعد لعین نیز فریاد که

که مگذارید که سکندر گرد آب ما دارای گوهر ابتلا رنج در بای جوانکه گهی ستم کوبش اکنون سایه

چه بنیاد فرش بحر حیا به جوش آمد ده اضطراب در جار موج حادثه در دشت دوک و نماه کار فته

گمراهی که اورا حکم بن طفیل می گفتند از کمینگاه در آمده ضربتی حواله آن حضرت شد که دست از تن اطهرش

جدا شده و سنی که جنت رسیت و غوص و لعنی خاکم لسه زیغ تحار شد زن جدا دستی گزاد لوای

سعادت بجای بود گرفت عزل ادجه راه آن کرده آن حضرت رفته بود و انه آن قلعنیم سیفای تی اهالی

ام امین و امن ا مین الصادق الیقینی بخیل النبی الطاهر الامینی یعنی گردا ر گه اگر قطع کردید من دست راست

مرا من دستی که من حمایت گنده ام همیشه از دین خدا و از امامی که چنین راست گو است و هرزه سوز طاهر

امین است چون آن شد نه پنجه الهی زرین افتاد جناب عباس مانده و دان مرد سنگدل اوش

حیله سکنده حرمت جمهای حرم کرد لعبه تا وعد از آن شور حد شتاب سوی حرم روانه چه لب تشنه

دو ناب چشم و لب برادر را مانده حسنک زد ان بد آب جاری زین سکنه خطا اسلام رسالت

سست این لسوی جمهای حرم می رود که ناگاه تا مشک هم دیگر قدم پایی چه فاده دیده ای دگر گرفتش

طرفی فتنه آورده [illegible] دستش بریده شد دست چپ آن دلاور را از تن مبارکش جدا کرد و جهان را در نظر او تاریک گردید
کمان شده بر زین اسب برگرد [illegible] اندام شریفش که صد و هفتاد [illegible] ان جای عاجزان
[illegible] آن کرد و کلاب وحش را از خود دور می کرد و تشنه آب جانب سرادقات عفاف [illegible]
می دوید و می فرمود یا نفس لا تخشی من الکفار و ابشری برحمة الجبار مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم
یساری فاصلهم یا رب حر النار یعنی ای نفس می اندیشه مکن از کفار و بشارت باد ترا برحمت پروردگار جبار
[illegible] دست چپ [illegible] پروردگار
وارث [illegible] روایت است که [illegible] حکایتی که دل [illegible] کرد
[illegible] آسمان رفتار [illegible] راه دوستی [illegible] سوی خیمه اهل حرم [illegible]
بود که [illegible] زمین [illegible] سکینه رسد [illegible] چون برق
جسته [illegible] دریای [illegible] موج از هر طرف
دریای [illegible] از قضا چون [illegible] در میان دشمنان
[illegible] دستش جدا کرده [illegible]
[illegible] روایت کرده اند که [illegible] عباس را
نماید اگر کسی تامل کند می داند که [illegible]
دست [illegible] برادر [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
[illegible] برادر با جان برابر [illegible] آن فرزند
[illegible] از هر طرف [illegible]
[illegible] بر خاک ریخت

[illegible]

[illegible] آتش حسرت [illegible] دستش از تن جدا شده [illegible]
مانند [illegible] بروی خاک [illegible]
امید [illegible] چون [illegible] آب سقای [illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible]
[illegible] برادر با جان برابر [illegible]

[illegible] جناب امام حسین [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible]
عباس [illegible] سید شهدا [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible]
مجلس [illegible] [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی [illegible]
الحسین و اجداد الحسین [illegible] و اولاد الحسین الذی [illegible] علی [illegible]
و علی [illegible]
المسلمین [illegible]
[illegible] الحسین [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

درگاه [illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] برادران [illegible]
[illegible]
[illegible] امام مظلوم [illegible]
[illegible]
حضرت علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیده گلگون بود همین نه از غم او دست غصه بر سر داشت هزار مرتبه افزون غم برادر داشت [illegible] جناب سید
شهدا ان سینه رسول خدا بر علی وداع نمود [illegible] یوسف یعقوب [illegible] نمود [illegible] جلیل
زبان [illegible] ان حضرت [illegible] بزرگوار جدا شد [illegible]
[illegible] جسرت [illegible] یعقوب [illegible] عشق [illegible]
[illegible] از دیدگان جاری [illegible] کنعان [illegible] حسرت
[illegible] حضرت [illegible] جان [illegible]
[illegible] القصه [illegible] پرورش [illegible] روان شد [illegible]
ان سرور [illegible] جهان [illegible] ان حضرت [illegible]
[illegible] دیده [illegible]
[illegible] کنعان [illegible]
[illegible] میدان [illegible] بزرگوار [illegible]
[illegible] جاری [illegible]
[illegible] گلستان [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
[illegible]
[illegible]
اهل [illegible] ان الله اصطفی ادم و نوحا وال ابراهیم وال عمران علی
العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم [illegible]
حضرت [illegible] دو زلف [illegible]

بالا و [illegible]

برطرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] جان جان جان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسید [illegible]
العطش [illegible] العطش [illegible] — تعلیق
[illegible]
[illegible]

[illegible] اجمعین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کلکاه راه [illegible]

کلکاه راه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible]

دوزندگانی دنیا ... می شد ... شیخ پاک برای نور چشم اندام کار غم تو دل از روزگار برکندم بسیار نوزنده کی اندر

... اگر کمال است جهان بی تو در نظر خوار است راوی میگوید که جناب ... [illegible]

و بعالیق ان ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

[illegible]

... از شراب ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

[illegible]

سلطان ... [illegible]

[illegible]

واله اعلم

[illegible]

...

مجلس سی و چهارم از باب سیم ...

[illegible]

[illegible]

...

میرزا ... [illegible]

شاگردی عشق آموزم تا که خود را بهشت دادم شکر که هرچه خواستم از اوی کامی [illegible] دادم و هوس [illegible]
و گوش او گریست [illegible] بود که [illegible] کوه ران [illegible] درچون [illegible] چون هرچه رضای [illegible]
این [illegible] دست شد این گوهر حقیقی که [illegible] از این [illegible] نگاه [illegible] کاهل [illegible]
[illegible] کرد و بر عشق آن [illegible] مقصوم [illegible] خود [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] وقت حضرت خلیل است که [illegible] این که عشق الهی [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] که در کعبه [illegible] شهدا [illegible] چون [illegible] بیکی عشق آمد [illegible]
عاشقی [illegible] جان نثار کردی [illegible] جلیل [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] دیده از [illegible] کوشی یوسف [illegible] العقد [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] آنحضرت [illegible] مبارک خود را [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] که چون [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
اگر در این وقت مصطفی [illegible]
[illegible] در [illegible] حراق [illegible]
در [illegible] صدای [illegible] الوداع الوداع [illegible]
الفراق الفراق [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] دنیا و عقبی [illegible]
دنیای [illegible] امامت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

عراق [illegible] حضرت [illegible] زین العابدین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
منقول است که چون [illegible] حضرت امام حسین صلوات الله وسلامه علیه رسید [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] زین العابدین [illegible]
[illegible] **مجلس سی و پنجم**
از باب سیم [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible] رسول [illegible] صلوات الله وسلامه علیه و علی [illegible]
مجلس [illegible] حضرت [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible]
[illegible] عاشقان [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible] ای گروه عاشقان [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible] عاشقان [illegible]
عشق [illegible] عاشق [illegible] عشق [illegible] عاشقان [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عشق [illegible]

عشق [illegible] مصطفی [illegible] عشق [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] ام کلثوم [illegible] السلام [illegible]
[illegible] زمین و آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible]
الشیعه [illegible] امام حسین [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] مصطفی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تم [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سکینه [illegible]
[illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] سکینه [illegible]

رو خواهد نمود که من حضرت طاهره خود بجرم [illegible] مقدار بود برکردم این تن زجان تهی رو جانب عالی جان رود

[illegible]

حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مشاهده نماید محزون و پریشان خواهد شد که او را خاطر و حال پریشان چند به خواهد کرد دیگر فرمود ای قوم می‌دانید که
این جامه رسول خداست که بر تن من است و این دراعه اوست که در بر من است و این شمشیر خداست که در دست من است
و این سپر حمزه سیدالشهداست که بر کتف من است این اسب سواری رسول خداست که بر آن سوارم اهلبیت از
برادران و دوستان و برادران من همه را از دم کشتند و اکنون اراده کشتن من دارید اگر از برای مملکت
است راه بر من بگشایید تا من عیال خود را برداشته به روم یا هندوستان بروم و ترکستان بروم که
از پیش سلطنت شما مهجور شوم از این همه که بود حکم عرب دور شوم که حجاز موضع من است و این مملکت بگذارم سخن شما را نشنوم بگذارید
با خود به روم یا هند یا ترکستان بروم و کسی با شما هیچ کاری ندارد از این حضرت من مجروح دل و شکسته خاطر باشید
همه بشنید در این مملکت و آن برید هرچه خواهید بکنید از ستم و جور و جفا و گذارید من به ترکستان بروم تا از این سخنان بی‌حد
و گفتند ما را با ما ... حضرت شمار ... منظور ... لشکر ... چند ... اولاد ...
... ...
... ...
رفتند ... ...
ممکن ... ...
نام ... ... دعوت می‌کنند ... ...
... ...
... ...
است ... ...
نگشند ... ... علیه السلام
ندا ... ...

با آن ...

بار ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ... حضرت شاه ولی ... ...
... ... بسم الله الرحمن الرحیم ... ...
... ...
خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...
... ...

... ...

بگذار ...

... ...

مجلس سی و هفتم در بیان مقاتلان حضرت ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

مفارقت نمود ... چشم ... چون ... در حین ... از

از برای تشنه کامیهای دود. چون ... که بر آب ... بودند ... ران ... کو ...

و ایشان ... از ... هزار ... تشنه بسیاری از ایشان ...

[illegible]

هر مدیحی گفته ام بیک دعوی است دعوای لاشیئی حال است سروری کن گزاره حق بی نیاز نشده است جان داده
در وقت نماز ایکه گوئیم گوئی همه از اوست داستان محنت فرزند اوست حضرت صادق امام است آن
امام زاده زاهد آن عابدان مجلس هشتم در بیان شهادت سر حلقه محبان الهی محبوب حضرت رسالت پناهی سید شهدا
صلوات الله وسلامه علیه محبت حق آن شاه مبرور سر ازل محبوب حق ... لا عدل لها له وکاله که در کربلا
محبتش خاکی را در مجلس آن است و شهید کی آن را الحرمت ... کشتن آن و پیش از ... است
از گروه آن گذشته رفته بیان لجه و صفاتش امیحقه است از عادل خون آن کشته گلزار فردوس لاله زاری است
از خون شهیدان آب خورده و لاله زار حسینش گلزاری است گلهای ایمان ... از او سر بر آورده لاله سیراب
آن لاله زار و گلهای نوزادان گلزار نوگل است که خون حق لشته آب است چون شهادت آرید و شاخ ...
در چمن قدسش گلزار سعادت رسید هر که بنده وار گرد آن گلزار رسید آن است ... عطر ... هر که
بونان آن گاه و ... تسلیم گذار و ... لطف شده دانی که آن گل گلزار اصطفا کدام و آن لاله چمن الفت ... است
سالار سروران جهان فرخ لایق فرزند رسول الله است چنین آن مصداق الذین ... علی ربهم یتوکلون آن
مصداق لا خوف علیهم ولا هم یحزنون لب رسته ... است رسته و آن ... مرا الهی ...
دار شاه ... وسلیل ... صلوات الله وسلامه علیه حق در حالی است که آن سالک کوی محبت
قطع مراحل نموده ... وصال ... مدارج کمال رسید و کیفیت سلوک آن
بزرگوار چنان بوده که در هر ... از ... نشسته از سوی ... جان ...
که در هر ... نموده ... خود را ... بدی بوده که تن ... همه ...
در ... که زبان ... گذاری ... در ... اصل ... ساقی ...
می ... دار ... که ... دل ... سینه ... دل ... هر که
دل مخزن اسرار شد محرم ... اسرار شد ... دل ... بیت العالمین ...

الحسین ...

اگر ... چنین ... محب ... نزدیک ... و ... چون ...
هر که ... مصطفی ... آفتاب ... حق حسین
... حضرت ... سید
... هزار ... که ... آسمان ... افتاد
... افاق ... زمین ... عقل حیران ... کرده
صدای ... افتاد ... خاک ... آتش ... افتاد ...
بعضای ... حضرت یعقوب ... دل ... داد
داغ ... اهل حرم ... جگر ... گوهر ... که ... هم
... در آن حالت ... خود ... نیاز ... گفتگو ... گفت شکر ...
... این چنین کشته شدن ... عشق ... من ... شد چون
خلیل آتش نمرود ... شد ... بود ... گفتی ... طوفان ...
... حق ... کلیم ... اندیشه ... کشتم ... شدم ...
... صاحب معراج شدم ... آن ... حق ... احبار ...
... هر ... که ...
در ... اصحاب ... که چنان ... اصحاب ... اهل ...
... کره ... حضرت ... بعضی ... بعضی ...
... آن ... که ... صلح ... که ... و
... آن ... حضرت ... که ...
روی ... آب ... آن بود ... که ... بود ...

که پیش از وقت ... اسلام که هنوز ... رسول خدا ... کسی ... شرف شده بود
کافران ابوجهل عتبه و ابوسفیان ... که عداوت حضرت رسالت ... روزی آن
حضرت رسالت ... در مسجد الحرام ... از ...
... آن حضرت ... آن ... اعضای ...
و ... حضرت ... و کافران ... علی ...
... گذشته ... اطلاع ... رسول ... خود ...
... حضرت ... حضرت رسول ... در ...
... امیرالمومنین ... رسول خدا مطلع ... عقوق ... سنگ ...
... آن حضرت ... حضرت ... غم ... دل ...
و اعضای شکسته ... آن حضرت ... حضرت ...
... جبرئیل ... رب جلیل ... گفت
یا محمد خدا السلام ... و ... که ... خلق ... علی ... که ...
پیش ... قوم ... رسول الله ... خطوم ... در
در ... گفتگو ... کشته ... مرتضی ... حسن ...
زهرا و ... گرفتار ... مظلوم ... شده ...
کسی ... گرفتار ... کسی ... پیش ...
کسی ... در آن ... آسمان ... و ...
... آسمان زمین ... پاره پاره ... شد
پس خطاب ... که ای ... حسین ... در آن وقت ...

... الحسین ...

آن ... مصطفی ...
ای ... بود ...
... بود ... او ... چون ...
... بود ... خدای ... شد ...
و ... آن ... آن جانب ...
آن ... آفتاب ... حسین ...
... حسین ...
... آن حضرت ... بسیار ...
... حسین ... شد ... سنان ...
... حضرت ... حضرت ... واقع شد ...
... شهادت رسید ... بود ... سید ...
... حضرت ... اکبر ... حضرت ... حضرت ...
و ... عقل ... کلثوم ...
... ارواح ... مهاجرین ...
... حضرت جبرئیل ... ملائکه ... ملائکه ...
... روح ... محبان ... حسین ...
گردیده انا لله وانا الیه راجعون باب چهارم در بیان وقایع بعد از شهادت حضرت سید الشهدا
بعنوان المجلس الاول خوارق عادات که بعد از شهادت حضرت سید الشهدا ظاهر و هویدا گردید الحمد لله الذی
... علی ... خوارق العادات ...

مصیبة اهل الارضین والسموات و هو الامام الذی قتل عند المحمصة والظلام و منع شرب ماء الذی ... العطشان
القتیل العطشان مخصوص لمرثیا ابی عبدالله الحسین ع اگر روز قتل آن عالیجناب تیره شد روی مهر آفتاب
هم زمین شد از برایش مضطرب هم فلک شد در عزایش بی‌شتاب موج دریا هم گرفته اندر عطش
آن کجا در هوای لب آب شعلهٔ از زمین شد بر فلک بر زمین ... خون ناب در جهان شد
روز محشر آشکار خلق عالم در تب و اضطراب در جهان برای ... نوحه گر زهرا دگر ... بو تراب ...
چون قصهٔ شهادت سعادت سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه بوقوع پیوست از ملکهای ربانی خوارق عادات
بسیار در روزگار ظاهر آشکار گردید تا اهل جهان را حقیقت و ... آن را ... کردند بعضی از آنها
که بسند آن معصوم می‌رسید در این اوراق بیان می‌نماید تا شیعیان قدر و منزلت خاندان نبوت را بیش از پیش
دانسته و از رشتهٔ ایشان برآ ننمایند که از اطاعت ... اوامر ... واجب است که مراتب عادات
معجزات ... و تیره و تار ... از زمین بسکون ... واحوال زمانه دیگرگون گردید تا
از موج ... رسیدند ... از اوج ... و اصل ... کردند و این جمله ... معجزات ... از معجزات اول
که ... امام زین العابدین ... از آنکه وجود آن حضرت ... ملکات ... که آنحضرت ...
... الطلسم ... که ... از عهدی ... که رابطه ... واجب ...
... از مبدا فیاض می‌نماید ... ممکنات موجودات ... از آنکه ... که ...
... که صورت ... تا ... یاد امدای کلام ... گوش ...
کرده ... که صورت ... آن ... اعاد ... پس معلوم شد که در آن زمان
نور آفتاب ... که ... بود و ... در آن مرکز دایره ... اقامت ...
می‌نمود ... از ... کوه ... ستارگان ... کرات ... از ... نظرات ...
مفاق و هواداران سحاب ... مشتاق ... صبح ... صفات نوران ... آفاق ...

الحکایه ...

زر بخشای زمین و آسمان هم جان جان و هم جان جهان مرجع خلق در جهان ... و ... ذی ... دار
... که ... و در ... این امام زین العابدین ... بعد شهادت ... رسید ... و دارای ... صورت
... حضرت ... که ... صحرای کربلا ... لحظه ... که ... و ... احاطه نموده بودند
... که در حقیقت ... آنحضرت که ... بود ... که ... لطف ایشان ... موجودات ... و ...
... الهی ... آن حضرت ... عالم امکان ...
و ... موجودات مختلف و احوال ممکنات ... حکایه از حضرت صادق ... که در روز
شهادت ... امام حسین ع ... مخالف ... دید و زمین ... از ... بیره ... و تار ... دریا ... موج ...
... حضرت ... الطاف ... زیرا که هرگاه چنین نمی‌شد ... از ... جلالت
قدر خاندان رسالت ... گرده ... حاصل می‌شد ... امروز ... محیط ... جلی و مظهر صفة
الله العلی ... ایش نور ... از ... عرش ... و زمین ... قرار از ...
و ... حیوان جسم و جان کرده ... از فیض ... ممکنات ... سلطان جهان ... ایشان
... ثانی عشر قاطع البرهان و خلیفة الرحمن صاحب العصر والزمان ... سید الانس والجان الامام المنتظر ... المهدی ع
الهادی ... صلوات الله و سلامه علیه ... شیعیان را ... مجلس ... از ... را ... رحمة
... کردن ... العالمین ... حیران ... از خوارق عادات آن روز ... که ...
آن حضرت ... ذوالجناح ... آن حضرت ... سید ...
... رکاب ... ایام ... و ... زاده ...
... سید انام ... از ... و ... در ... آن ...
... ذوالجناح ... در عرصه ... رکاب ... و ...
... که سید ... جهت ... رسول خدا ... که ذوالجناح ...

حضرت رسالت ... و بعد از آن بحضرت ... ابی ... برق ... و دیگری نهد سواری ... جد
... سلیمان ... موسی عمران ... نوح ... الصلاح ...
آفتاب ... لیلة القدر ارباب کمال ... صورت ... بود ... که آن ...
... امید ... صفای ... برای ... بود ...
... موسی کشتی نوح ... جبرئیل بوده چون
سرور ... از ... حضرت امام حسن مجتبی رکاب ... از قدم
مبارک ... دوش ... آن ... گاهی ... سواری ... لب ... روز ...
... بسیار ... رفتار ... حضرت امام حسین ع در صحرای کربلا ... میان ... مخالفان
... و ... ذوالجناح ... و ...
... سلامت ... که ... اعدا ... شدی ملک
... چنانکه ... در میان معرکه ... از ... هجوم لشکر اعدا ... کارزار
... سید الشهدا ... غالب ... آب ... خطاب
... ذوالجناح ... عطشان ... لب تشنه ... که
... چشم ... ذوالجناح ... از آب ... که اول آن ...
... که ... آب ... حضرت ...
... حضرت ... برادر ...
... حضرت ... که ... وقتی که ... امامت ... منزل
... مولای ... امام ... ذوالجناح ...

ان ... دندان ... که ... امام ... ذوالجناح
... که آنحضرت ... شهدا ... کرده ... لشکر
دیگر ... شهدا ... عطش ... جوشن
... گردون ... که ... آسمان ... زمین ... شهیدان ...
... ذوالجناح ... صاحب ... برادر ... آن حال ...
... رسول خدا ... گشته ... عثمان ... آسمان ...
... سلیمان ... که ... آن ... آن حضرت ...
... جوان ... اسب ... وای ... ملعون ...
... هرکدام ... اسکندری
... که ... حضرت ... دید ... که ...
... امام زین العابدین ... نمود ...
... خون ... دیده ... کرد ...
... دیده جاری ... سواری ...
امام زین العابدین ... نیز ... ذوالجناح ...
... زینب ... جناب ... و ...
... در آن وقت دیده ... رسول ... حضرت
... ذوالجناح ... آسمان ... خون از چشمهای
... که ... آسمان ...
... که ... آن وقت ...

خواهر آنحضرت را چه روی داد که طوقش بر بست بی صاحب برادر افتاد و بر حضرت سید الساجدین چه گذشت که در مجلس
سر اقدام مبارکش نهاد و بیکسی چاری بود پس تمامی اهل حرم دور آن خون گشته رکاب بکشتند اگر فنا هر یک
سجادی که دل عالم الحجاب می نماید او را محافظت می کردند یکی از شفقت آن وی دیدار مجروحت بیکرش و عریان
در صحرا از او خبر می جوشد یکی ز نو گلستان می گفت یکی در کش و شاخ ارغوان می گفت یکی از شفقت که گل یکی باش
یکی استاده به چمن یکی به خانش که کمان سرو سرحد نوان عجم عروس حظ نوحه کن سید عالم ز حینه ها در بیع
سر بروان آمد ز دیده بسته بر رخسار خون های آنچه در کربلا حادثات گذشته بود مشهور و بر خوانندگان روشن
معلوم نیست و در بعضی از روایات هست که آنحضرت بعد از شهادت سرور شهیدان اهل بیت اطهار را وداع نموده
سوار شده روانه گردید و اثری از آن معطر ظاهر شد و بعضی عقب او اشیان آن کوی که در روی او انتهت الکنون
وارد می باشد و در بعضی از روایات بر سبیل حجاز رسیده که چون ذوالجناح از میدان بی صاحب برگشت
بطرف خیمه بر رخسار اول از حضرت امام زین العابدین آمد و خود را آنجا افکند سر خود را بیعقل در دور حجره زمین زد
که هلاک شد و حضرت او را دفن کرده در حجره گاه الشاهد علی ازادی ... حادثات بعد از شهادت
سید الشهدا ظاهر شد کیفیت حفظت نمودن بیرشت جسد مطهر امام مظلوم را که از طایفه لشکر کسی نبوده که
مانده فرزند سید الشهدا را ... سس مجنون ... جبرئیل ... بهم نمود
سنبح ... مرده جبرئیل از یکی ... جنود ... رضا ملت سید الشهدا
کفایت ... زند شاه لاحق نهاده که از حکمت شان ... نمود و دست ... از السلاطین
نهان کرده که میزان ایشان ... بجانب ... گرد ... ابتدا از ... کرده و در روی وارد شب
موت ... بازهم ... عنان ... که ... وارم ازعم ... بی ... تا ... بهر دل الکار
کرده ... ساعتی دارید ... بتیم ... ماجرا ... آن کلیه ... سیزده ... که ده
کربان آن ... جو وارد ... عزت طاهره حضرت ... اشک ... وین ... در جمعی آنحضرت جسد آنحضرت را

که شنوا ... دل

که گشته ... امام ... به طلب ... عمر ... ولیکن ... از اصحاب ... اولاد کوه و ...
... ال محمد ... جبرئیل ... ایشان ... سید ... بیان
مضاعف ... جان سوز کشیده و از دیده خون ... نوحه خوانان ... آورده ... حال این
معانی ... ز دست ظلم ... اهل ... یکی ... از ... شاخ طایر ...
... چو اخوات ... ام کلثوم آغاز نموده ... حال ... از ...
دین ... حضرت ... آغاز ... جان ... بر نیرو ...
... آنکه حضرت ... حال روی داد ... که ... بر
... که ... جسم ... ناتوان ... حسینی ... حوز ...
... فضه خادمه ... حضرت ... نوحه خوان ...
کرای صفیه ... رسول خدا ... کشتی ... در ... جزیره ... بود ...
... رسول خدا ... مبارک آنحضرت ...
داد ... شیر ...
خوانان ... فضه ... شیر ...
خدا ... حضرت ... شیر خدا ... نماند ... العصفه ... فضه ...
... آن ...
آیا ...
... ساعت ...
و عقیب ... شیر خدا ... اسماعیل ...
ای ... شیر ... آنحضرت ...

هوا ... دیده ... وجیه ...
... رسول خدا
... ثوبت ... محذرات ...
...

مجلس دوم از باب چهارم در بیان گریستن حضرت ...

حضرت سید الشهدا ...

... اسب ...

... آنحضرت ...

داد که زهرا را [illegible] اهل محمد را [illegible] حیدر کرار [illegible]
شاه [illegible] پس [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که اکنون [illegible] کربلا [illegible]
میان [illegible] چون [illegible] بلاست [illegible]
[illegible]
[illegible] روزی [illegible] دیدند [illegible]
[illegible] جرات [illegible] عراق [illegible]
[illegible] تیغ [illegible]
طاقت [illegible]
[illegible] کشتگان [illegible]
[illegible] افغان [illegible] زهره [illegible]
از جنگ [illegible] کوفه [illegible]
[illegible] عطارد [illegible] برداشت [illegible]
[illegible]
[illegible] افغان [illegible] طاقت [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] غارت کردند [illegible]
[illegible] روایت [illegible]

[illegible]

[illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عرش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غارت کرده [illegible]

چون گفتم [illegible] اینجا [illegible]
[illegible] زینب خاتون [illegible] خطاب [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
حسین [illegible] کربلا در خون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

(حاشیه به شنگرف:) [illegible] خطاب زینب خاتون [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مشهد مظلوم جدا کردند

(به شنگرف:) مجلس [illegible]

[illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] علیه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اندکی دیر گرفتار هلاک شد در جواب او گفت ای زن ما نیم پسران آل محمد که بدست ظالمان روزگار گرفتار و اسیر جفای
اشقیا شده‌ایم ما آل شده‌گان که مبتلا شده‌ایم ما اولاد رسول مجتبی ایم ما مخدره‌گان بی نوائیم ما غارت شدگان
کربلائیم ما چون آن زن ایشان را شناخت خود را [illegible] بر کاروان انداخت و [illegible]
مقدم ایشان نمود و چون دید که ایشان برهنه بودند از لباس عریان و چون خورشید تابان بی سایه [illegible]
خود شد از چادر و مقنعه آنچه داشت برداشت و نزد ایشان آورد و ایشان را پوشانید و اهل کوفه امام زین العابدین علیه السلام
دیدند که بسیار رنجور و ضعیف است و دست مبارکش را در گردن غل کرده‌اند و مخدرات عصمت را بر اشتران برهنه
سوار نموده‌اند صدا به نوحه و شیون بلند کردند حضرت سید الساجدین فرمود که شما بر ما گریه می‌کنید پس که ما را
کشته است پس جناب زینب خاتون اشاره بسوی مردم کرد تا ساکت شدند و خطبه در کمال فصاحت و بلاغت
مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی ادا فرمود و سخنان چند ذکر نمود که هر کس [illegible]
و نفاق و اهل شقاق گردیده مردم از سخنان آن جگر گوشه فاطمه زهرا گریستند و دستهای خود را به دندان
می‌گزیدند و مرد پیری حاضر بود چندان گریست که محاسن او از اشک جاری شد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد
پیران شما بهترین پیران و جوانان شما بهترین جوانان و زنان شما بهترین زنان و اولاد شما بهترین
اولاد که هرگز خوار نمی‌گردید شما و بر [illegible] بزرگی شما پس حضرت امام زین العابدین فرمود که ای عمه بس است
ایعمه بعد از آن فاطمه دختر حضرت امام حسین [illegible] خدا و ادای درود و صلوات بر حضرت رسالت پناه کرد
[illegible] خدا ادا نمود و بر ایشان تمام کرد و همچنین ام کلثوم دختر حضرت امیرالمؤمنین خطبه خواند و احتجاج کرد و
[illegible] کلمات [illegible] اهل کوفه صدا بفغان و گریستن بر آوردند و ارکان زمین [illegible]
لرزه در آمد و وحشتی شد که دیده روزگار ندیده بود پس حضرت امام زین العابدین اشاره کرد بسوی مردم که
ساکت شوید و برپا ایستاد و حمد و ثنای حق تعالی را ادا کرد و درود بسیار بر حضرت رسالت پناهی اهل بیت
کرام [illegible] ایها الناس هر کس که مرا نشناسد بداند که منم علی ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام

هم برادر

منم پسر آنکه حرمت او را شکستند و مالش را بغارت بردند منم پسر آنکه او را بی تقصیر و جرم در کنار شط فرات ذبح کرده‌اند
منم فرزند آنکه او را در راه خدا اسیر کردند [illegible] ایها الناس [illegible] شما را بخدا که آیا می‌دانید
که نامه‌ها بپدرم نوشتید و او را فریب دادید و عهدهای خود را شکستید و با او بیعت کردید و او را خوار کردید
و دشمن را بر او مسلط کردید پس لعنت بر شما باد با آنچه برای خود پیش فرستادید چگونه خواهید نظر کرد بروی حضرت رسول
که در روزی که بشما گوید که عترت مرا کشتید و حرمت مرا شکستید شما از امت من نیستید پس از صداهای گریه
از هر جانب بلند شد و بیکدیگر می‌گفتند که هلاک شده‌اید و نمی‌دانید چون گریه حاضران کم شد حضرت فرمود که خدا
رحمت کند کسی را که نصیحت مرا قبول کند و حفظ نماید وصیت مرا در حق خدا و رسول و اهل بیت او زیرا که ما را در متابعت
سنت آنحضرت رسول الله است چون حاضران این سخن را شنیدند همه یکبار آواز برآوردند که یابن رسول الله ما ترا اطاعت می‌نمائیم
و رعایت می‌نمائیم و حرمت ترا می‌شناسیم و دوامان خدمت تو هستیم هر چه فرمائی تو ما که فرمان برداریم
و هر که بر تو جنگ کند با او جنگ می‌کنیم و هر که با تو صلح کند با او صلح می‌کنیم و طلب خون‌های تو را از ستمکاران تو
می‌کنیم حضرت فرمود هیهات هیهات ای غداران و مکاران دیگر یاری شما را نمی‌خواهیم و دروغهای
شما را باور نمی‌کنیم می‌خواهید که با من نیز چنین کنید که با پدرم کردید کی خدا و ندا سوگند که هنوز زخمهای دل ما
التیام نیافته است و چگونه باور کنم وعده‌های بی فروغ شما را و حال آنکه هنوز جراحت‌های ما مندمل نشده است
و پدرم و اهل بیتش دیروز جلو من کشته شدند و هنوز فراموش نکرده‌ام مصیبت حضرت رسول و مصیبت پدر و برادران
و خویشان خود را و تلخی آن مصیبت در کام من است و غصه‌های آن در سینه‌ام مشتعل است و شما
را سوگند می‌دهم که از ما باشید و نه بر ما پس سوگند یاد کرد و درین باب خطبه تمام کرد و [illegible] شکوه شد
عذاب قاتلان آن حضرت را خواستند و [illegible] شد و در بعضی از کتب معتبره از مسلم گچکار روایت کرده‌اند
که گفت روزی [illegible] مرا برای مرمت دار الاماره کوفه طلبیده بودند در آنجا مشغول کار بودم که ناگاه
صدای شیون بسیار از اطراف شنیدم از خادمی که نزد من بود پرسیدم که این صداها چیست گفت یزید [illegible]

کرده بود [illegible] می‌آورند و من کفتم [illegible] آوردند گفتم این [illegible] کرده است گفت حسین بن
علی ابن ابی طالب [illegible] چون این شنیدم از هیبت [illegible] برخود پیچیدم [illegible]
نزدیک بود که کور شوم و دست خود را شستم و از دار الاماره بیرون رفتم تا بکناسه کوفه رسیدم دیدم که مردم ایستاده‌اند
و انتظار می‌کشند که [illegible] سرها را بیاورند ناگاه دیدم که نزدیک چهل شتر [illegible] بودند
و فرزندان و اطفال فاطمه زهرا و اهل بیت را بر آن سوار کرده بودند بر [illegible] و در میان ایشان [illegible]
[illegible] و بالای [illegible] و سر امام حسین را دیدم چون [illegible] و دیدم امام زین العابدین را [illegible]
دیدم که [illegible] و [illegible] صداهای حزن می‌خواند که [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] جوابی نداد و [illegible]
برهنه سوار کرده‌اند [illegible] که هرگز بکار دین [illegible] و مادر [illegible] ندیده‌ام
و [illegible] می‌گفت [illegible] فرزندان رسول خدا [illegible] کربلا [illegible]
که هرگز [illegible] و اطفال اهل بیت زخمها [illegible] ام کلثوم [illegible]
گرامی اهل کوفه [illegible] اهل بیت [illegible] که [illegible] دهانشان بر زمین [illegible]
اهل کوفه [illegible] ام کلثوم [illegible] خود را [illegible]
گرامی اهل کوفه [illegible] در حال [illegible]
[illegible] و دیدم که [illegible] سرهای شهیدان را بر نیزه‌ها کرده [illegible] و در میان [illegible] در کمال حسن
و صفا و نور [illegible] مانند ماه تابان می‌درخشید [illegible] امام حسین [illegible]
[illegible] و دیدم [illegible] چون آفتاب [illegible]
چون رخ نورانی [illegible] چهره او [illegible] چون [illegible]

ابراهیم

بر [illegible] افتاد و [illegible] چون خون از زیر محمل [illegible] برادر را
[illegible] و [illegible] گردن [illegible] کشیده [illegible] چون ماه که از ابر [illegible]
[illegible] خون [illegible] زمین خون [illegible] کشیده [illegible]
ای برادر [illegible] خسف [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] ای برادر فاطمه [illegible] دل ای برادر [illegible]
[illegible] علی ابن الحسین [illegible] و [illegible]
از سنان [illegible] زنجیر [illegible] و [illegible] مادران [illegible]
[illegible] شد [illegible] چون [illegible]
[illegible] و چون [illegible] رسید [illegible] و [illegible]
[illegible] و زنان [illegible] پس آن [illegible]
کرده [illegible] آن زن [illegible] که [illegible] گفت [illegible] حسین علی را
[illegible] ام [illegible] حضرت رسالت را [illegible] در خانه [illegible]
[illegible] نوری عظیم [illegible] که از [illegible] ساطع بود [illegible]
می‌رفت و چون [illegible] نور [illegible] ساطع است [illegible]
[illegible] دلهای [illegible]
[illegible]
[illegible] در جهان [illegible] منزل [illegible]
[illegible] مجلس بیست و یکم [illegible] در میان [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] ابن زیاد [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی [illegible]

و مرد چون ما بالنگاه علی الحسین و ابن الحسین و هو الامام الذی هو سید شباب و فی یدی الظالمین اسیر و در مجلس خود یکی شهو طولاز یکی
ارباب بصیرت و معزز ارباب حقیقت مشاهده انوار ولایت و مورد عنایت غیب علی امرزاده که مجلس را مراد است بر
ارادت است و دوستی اش را مجاب ساید ده دل پرده غفلت و دستان را کشوده که کار را بسته شاه است
مجالس را دوستی عهد انگشت تا هزار جان بمه کان فدای دست بس بسته بر روی و که انگشت را نغاز آن
شاه بر دوستی عهد محبت است انگشت و بزه ی اقتدار او دلیل کند و کلی عقد های بسته ی یعنی یگانه گوهر درج سخاوت دارایی
صفای دیده حق بین معجز گویان صفای کعبه افتاب سروری و رازه ضرب لولاک سینه نشینی و مراتب چون ال یاسین
بسته های مهتدای ال عبا مختار و اصل که نموده اند در خانه ویران تراز دل دوستان مکان گرفته اند در ان
خانه مسرال جا نموده چه مردم در کوی ال عبا نموده اند خانه ی اسم و لکن اونبود همه رسید یک بچه بود تا یکی بیمار بود و بستر بستر خاک
ملال خاکسار دو شداب و مشتاک یکی بزرو دل مهیج بیدار چه شمع بر سر بالین بیمار اما چون صبح
گریبان را از غم ماتم داران چاک نموده روز ال زیاده شد لب بسته زانیه و مژه بیچه و طایه اصل درجه نما دوچشم
سرور شده امر فرمود دار العجز و دار الامارة قرار گرفت تعبد استخفاف ذریه طاهره ابراهیم خلیل الرحمن برسند
طفیال نشست در انجمن ظلم کرا مات نشست در ضمن جهانیان کرمی خوات نشست در محفل بزرای اولاد رسول
سرجیل دروغ مسکال راست نشست پس دوم گرفتار را با رعام داد و خاصان بارگاه فتنه بیانی را طلب نمودند
امرا و اعیان که حضار در مجلس ان لعین نشستن گرفتند خواستند و نظارگیان مناظر ایستاده انشته خادمان ان بی ایمان
للطمه طوم را زاده گان جهان و جهانیان روان شدند سرهای همه ای ان کعبه دار را با عزا ولان نشسته بود نشست
علاوه ان کفوران بر کنیه جا حاضر گشتند سرور شهداء احسان انسان و دست دست کیر از با فتاده
گان دربند گران برده گیان است اطفاف سر ملای دربند و محذرات سرادق عمای عصمت رب
دهر با طرازی که دیده لعبرت و انشد آتش بزم بر چشم خون بار کردند و حاضرانی که حاضر بوده زعقب بودند ناسوز
اخبر کشیدند در ان وقت سر سرور سینه زهرا را در طبقی که اورده بودند در محفل بیمن کاران نهاده بادشاهم

الظالم رفع و ان ما سرور را جسارت نمود و چوب در دست داشت بر لب دندان ان حضرت می زد و میگفت
حسین چه خوش لب دندان بوده این لعل خشک غیرت برگ گل است بهتر هزار درج از درج گوهر است
زید ارقم که از شیر اصحاب حضرت رسالت بوده بی اختیار فریاد بر اورده ولعنت الظالم چوب بر این
مبارک که من بکرر دیده ام این لب چون شکر را که حضرت رسالت می بوسید ای پلید واز فعل شنیع تو
هیچ یاد داری ای ظالم غدار و ای دشمن عترت اطهار انکه هزار اش سر را فتنه ناست وارث است رسول
خداست در نظر اهل یقین بی حجاب است قرص زنده تر از افتاب بنده درج گوهر است
نشد لعل لب او گوهر است گوهرش دوستی مصطفی است دشمن او دشمن پیر خداست این است صد اکبر
بلند کرد ان کافر بندی بی عنوک که سخن کرده که ای دشمن خدا اربه ای کی که چنین اراده ایم اگر خوف پیری تو را در فتنه
بود زوی گردن ممکنش زیده بخواست وار خانه الکافرین بیرون رفت و گفت از کعبه خانه غار کر شد و ارید
رکعه سجده زدند و از کشتند و زنده ظاهر انکشته و سپه و جامه را برده و ابر خبید که ملکان شما را لعنت رسانند و دو ان را
بی بسته که کبر بدل لطف ان زمان برای فتاد کو درکن ای نشسته بوده بوده از خون دل پر چار رسته گیران حرم
خال پر اسی گردان عاطل دردش انکش زینب کبرا هین کوان میعرا بسیار گریان زان کست کلمه جگر
رسول خداست دو دختر فاطمه زهراست زهره ایمان عصمت لطیفه شاه ولایت مادر میغان مادر پیمبران حرم
ماندار سرور شهیدان زینب خاتون است این لغمه حضرت بتول است اینجا دختر دختر رسول است مقدونه
اهل عالم است این سرور پس رسول کرامت این خواهر فرخ عالی است این عمه دختر جبان است ان
بی حیا گفت کرای دختر ابو تراب خدا را که شما را رسوا کرد و دروغ شما را ظاهر ساخت زینب خاتون ابرو
که مجوی گفتم خدای را که مارا گرامی داشت به پیغمبر خود محمد و پاک کرد ما را از رجس و گناه دروغ نمی گوید مکر فاجر
و رسوا نمی شود مکر فاسق و اشقیا ما نیستیم فرمود اسپ زید و لعنت مدی خدا چه کرد با برادر تو واهل بیت او زینب
خاتون فرمود ندیدیم که نیکی احسان لعبادت شهادت فایز گردیدند و روزی خدا جمع خواهد کرد میان تو

مع خواهد کرد میان تو و ایشان و با تو می خواهد نمود در ان وقت تو را معلوم می شود که غلبه از برای کیست چون ان
ملعون این سخن را شنید در خشم شد و او مرد که ان معصومه مظلومه را لعنت رساند ان ملعون این سخن گفت علغله در مجلس
افتاد و دیده خلق خون دار اهل اقبال کشید در مجلس یکی تیباان حضرت جبرئیل کرلب در محفل را بجا بیان نماع
هر چیزی زلیت خواهر جان نظر بر ساری رو بروی زهرا و دیده طفل جهت چون عیسی مادر مریم و دیدها چو مژگان
جدایی رنزاری انجند را جیل دنیا چون دل در برابر یعقوب سر زنده را بخشید خدایم گری غار زاری در نزد رسول خدا نمود
فاطمه زهرا نوحه و دل العطش کرد چون کودکان اسیر و حزان صبر اسیران در یاد و مینان می بایدکه این سخن را شنیده
به یک بار از جای خود جستند و حرز دل لطاهره زهرا بی سینه زنید و فریاد و افتاده و افغان و حسین را اورده بود
اندکی بر سینه کلثوم خواهرش از عم جدید رشد و مر از ان دکر شده از رحمت و رنج دیگر از بار طاقان در منع خدام
جان سوز مادرش سکینه خاتون بغریاد و فغان می گفت ای شمع جان تنی ز تو پروانه چون کند غم زده جان
جدا از تو بیجانه چون کند اطا برم کو دانه ی دیدن تو است در دام چو طایر سپاه چون کند سکینه خاتون
چندان گریست که اهل مجلس ان غدار از گریه گرستند پس جناب زینب خاتون لوا در اغوش خود در آورده
دلبر و سکینه را رحمت نمود و کشای جان عمه دو دار و لپدر بزرگوار است و امداد نما دار است و امستی در جهان
بجز از محنت مشقت مرثی ندارد خواهم از گوشه جانب جنت سو کنم رو بسوی کاخ حضرت سیر ابه کنم
بمصطفی یکی بسا ربا بسیطرایی و ولقی حکایت حال بر کنم جشاز جهان کنم کو مادر هم خیال یکدشت
امده که خاکی لب کنم کبوک و شکوه زبیرا کنم رحم حیا و ظلم را همه از برو و از بر کنم اهل حجی ان کافر کیش
از گفتگوی ان لعنه احدی بگریه در امدند عمرو ابن امیه که کشای سر زده و بر زبان ستم زده مراغله جای بزمیت ان
لعین رد کرد که خدا ما را ظفر داد بر برادر طاغی تو و متمردان اهل بیت تو و سینه ما را شفا داد از ایشان زینب خاتون
گفت ای کافر نزد کسار اکشتی و اصل و فرع اهل بیت رسالت را برانداختی اگر شفای تو باین حاصل است بد
شفایی است پس جناب ام کلثوم گشای دشمن خدا اگر چشم تو روشن شد بکشتن حسین دیده جدش گریان

مدیون الدرس شدان عمان است که بجوهر کوه لب لبهای چون غنچه بلاد و الصبار کن را دیده دا ادرا ادیش خود
سوار می نمود و جهای جواب که ای شبیل ان ملعون جوانی دید برخود و دکر پیبری دید در بند عشق در بحر طابرها
و دید بیش بسته صیدی دید از حصالیش شکسته مانی نا کش عابی روان سنی درد اش ماه پیمان گفت ای
جوان تو ان کیست نام تو در سر می مسند لیل جوان علیا بن الحسین است انوار شهسنه درون است این
گل گلبن بتول است این قبله معتقدان عالم است این کعبه حاجات ناسوت این بر تو نور شه قبای است
این گلشن جان است ان ملعون گفت شنیدم که خدا علی بن الحسین را کشت جناب امام زین العابدین فرمود من برادری داشتم کلمین
علی نام داشت و دشمنان دین محمد او را شهید کردند ان ظالم گفت خدا او را اعدا کشت حضرت فرمود جان فدای همکان
خدا قبض می نماید در وقت خواب و هنگام موت ان ملعون گفت تو جرئت می نمایی که جواب من بدهی را
بردار این سخن کوی ان بد نهاد و ببست و بکفره سر و که او را بیرون برند و کردن برسنه ان شبیل در جیب بزد و رشد دار
شبراخ حجاب اهل انکه و او که مشان بی زبان زبان لیس لعط کمال ادبای خود حیرت و عبادت جبیه
در دو بن ملعون کرد و زبان حال گفت ای سنم پیشه تا این همه بیداد مکن تازه ظلم دکر امروز تو چه بکن طایفه
هوم کشته اسیر تو بدام زار از دوزار امکش از سینه وارده مکن جناب زینب خاتون فرمود که او را کشته شد و ازاد جدا
نمی شوم اگر او را می کشی مرا نیز او بکش حضرت امام زین العابدین خواهه مودا العه مرا با حکایت او ایست ما ارکش
خطاب نین زده و کرد که ای ظالم کافر بس وای بر کاسم اندیش نه الصیدم کو حیا فت کشتن اعطات ازمن
جهانامی ترسی کردن بکش مو را از تو تا سیر ان الطالع بزید و ار کشته شدن می ترسانی که بمکان ما
در اعلای این کرامت ما است کشته شدن در راه حق دین ما است برسم تو ای دشمن ابی کل ما است
کشته شدن در راه حق دین ما است دشمنی این خدا ایمن نیست دوستی عاشقی است دیدن
جبار و تو جلاد کر روشنی دیده حق این است منقول است که در ان روز جناب جرشیر در مجلس ان غدار بوده او
بود که جا در دو نمشی تا به عترت طاهره ابو تراب کرد و ظلم برغم ان ملعون ارا در و هون ملعون زرد با عقل انکه

شکسته دل داد که مجلس این قوم که ظلوم جفا پرور می کشند می کند هیبت را از فضای می کند عار نبود مبرا از سلسله
چون اهل این محفل می باشند اکنون می ارزد می کرد به لطفش بسر انور رسید سعدا افتاد که بر طبق طبع براداران
والد ازین کار در صحن زد و بیهوش شد افتاد و چون بهوش آمد زبان بطعن و دشنام باز گشاد یا حجاج ای کشته
ای حرام زاده این سر که از اهل و عیالت زینت آغوش مصطفی است هم منزلت جبرئیل هم کلام
جبرئیل گلبن گلزار شاه اتاست روشنی دیده خیرالبشر است لاشک که عقوبت این عترت ملک علام
از آتش انتقام رسانده از شرار تیغ آنکه سرها البسش چون هستی تو دانی تیغ آن خواهد برید که قسم که خواند
سرها کرده و دشنه بسته احیاء و جان خود را کشد به کوران سرا را روش مصطفی بدید و صفیح لؤلؤ ازان
سر و مشتنده این است که بیکران عنبرین را حضرت زهرا بشد در دامان مبو مالش شد احسنه زیبق خاتم
الانبیاء بدید بر بدید و با وسه کرد که سر اطهرش را دید بشکسته و با نی که لطفی کرد به رسید رسید کرم ای ولد الزنا
وای ناحق شناسان و دوستان خدا عقوبت است که با دولت ری کردگار روی سالار احمد مختار حیدر کرار نور عینه
سید صادق سر برار امری را سر این اعمال تو خواهم رسید و ارادی شد نبی که از عالم این سرور عابدین فانی
ای مادران تو خواهم چون بدای این سنی محترم و از حمد ان الطالی می صحه این سر چنین کرده ستار
موده کرد اهل مجلس عجب نمودند و حضرت کرد سید سجاد امام زین العابدین و سید زمان زمان تمنه دفتر
امیرالمؤمنین ولیه عزت طاهر و سید المرسلین بحق اداری شنیدند و او را در جاده ارادت مستقیم میشد
هی هی به مسکو که تا نی گرفت ز اسلامی تو وقتی که در روز جزا در حضور سید ابرار شهادت شاید ما جواهر امند
وادان زیاد و بدنهاد از سخنان محترم خشم شکسته حکم بقتل او نمود و از بعضی از جهار مجلس شرب رست زشت
کرد را با او که روضه قتل این است اگر مرتبه قتل و شوی ستره از بیم انتقام کشیده شود ان ولد الزنا
رسیده و مجلس او اشارت نمود سر مختار را گرفته و بوی زندانش کشیده مختار رعترت طاهره رسول
مختار می گرفت و که کجا بی سید ابرار بعد زبان حال می گفت من ازبرای سر شکسته کلام و کرم و کار جانشینه

سید

سید الکرام مجلس و زن حوا از حجاب ال زیاد و ولای عترت پیر خدا است فقیر امام زین العابدین و دختران امیرالمؤمنین
با سیری مختار و گرفتاران اعداء زور کرسید و گاه بزبان حال می کشند کدای اسیر گرفتار از زندان بر نشسته
مصطفا و را رما و کنعانی بر که بیت پیر خدا شده هست و ولای محمد مختار مست یا جواهر کعبه تو هر مصطفی شد
گاه تا از ره لطف لطفی بشد پس می زو ابن زیاد بردند و اهل بیت اطهار را بعد از منزلها که بودند هرت داد چنگ
شان همه ایکه چگونه حقای زه مان غریبان باشند مجلس ششم از باب هشتم در بیان منافقه هست افره سرور روش
دلان عبدالله بن عفیف می که با ابن زیاد و بدنهاد و است بلالت با سعادت شان پر ظلم عدو سنان
خداوندی را سرشت عفیف بن لاتر که بینا است از میران میر اوش دلان بیدانی ستاره دیده
کوردلان جهان بود او از بید دیده بان او کور است هرکه در سر اوش بشنید از دیده دولت نصیب
بهر ای لب روش دلان که دیده از جهان در خشنده ای لب کوردلان که خود را در آتش محبت عزاو حسنه ای که
هیا نی او است دیده ایمان با نور محبت خاندان رسالت از اوش است و هرکه دانای دین علی هوای کش
از زیارت ولایت عترت شاه و دوست کمش که کاتب علی بن موسی الرضا است و الاه حیات نیادانم حیات الی فانی حیات
هرکس که نور ایمان و وفا در حیات هرکس که کور و دیده غمخوار حیات البته کور و زرد ستاره ان خدا الله ورحمه
در آتش بود و بدحیات بکار آید ستان خداوند لطف الله عبدالله بن عفیف بر زرگ لطیفه ارنست که همواره
در صنعتان عراق غریب پری مال ما را احمد مختار حیدر کرار بوده هر روز دیده از اشک در دعوای محمل
او بگری در صحن دل در رکاب سلطان شاه ولایت نیا شده بود چون مشعل عشق در دل افروخته بود
چشم از همه حق جهان دوخته بود از آتش ظلم و جور عاملان جهان کشت جگر و سینه او سوخته باد
هر آنکه ان پر ظلوم غیبت کوری مزاحمت که مرور ایکرجه رسانده جان مرور احد ای سید شهدا لعایه
اما بوسته از وضع احوال حضرت زیاد و از منبع سالکان بزرگوار خلاف بد نه تعالی لعنت
کینه در جنگ عمود مردی است که چون ابن زیاد بدنهاد گرده ایکه روزی در کوفه مسجد درآمد بر منبر شد

و گفت الحمد که دوستان اهل حب تو قیل از اهل حق غالب گردیدند و یزید را بتیغ برید اندر قتل حسین غلب سیدند و کذاب بن
کذاب حسین سپاه را یا بلست شد و عترت او را اسیر کرد چون عبدالله عفیف این حق اشنید از گوشه مسجد بر پای بایست
ای پسر مرجانه زانیه کذاب بن کذاب تو هستی عذاب و عقاب جهنم و پدر تو آن کسی که ترا او را گفته است
و پدر او وادی بر تو بدبخت خدا چه زنان پیغمبران را می کشی و از منبر مسلمانان می کشی و این سخنان می گوئی ای ظالم
بی حیای کافر ای دشمن عترت پیغمبر از ظلم تو زمین و آسمان از قدرت گوهر گیتی شده ای حرامزاده می دانی که چه کشتی
و چه می کردی کسی را کشتی که در دیده گیتی کاینات بوده است و صاحب کمالات روح محض و دامان جلیل محترم جناب جبرئیل
که خشت شرف کاینات پدرش چون موجودات و جدش سید زنان عالمیان برادرش سرور انس و جان این
همان حسین است که سرور کاینات او را ببوسش می کشید و کریمه مرو این است مظلوم شهید یاد که کشته حسین بی ارام
کشته او را تن بر اراز سپهر زیاد و از استماع این سخنان در غضب شده و گفت که اوکه گایی از گفتی بر او صدا
بلند کرد که ای ولد الزنا من بودم تو کی گشتی در دیده باهره حضرت رسالت که خداوند لطف و در شان ایشان درنگ است
و دعوای مسلمانی می کنی و اعوان ناه کی بیند اولاد و مهاجر و انصار که اتفاق کشته از طاعتی لعین پسر لعین یزید چه کم
کرد حضرت رسالت و دو پدر او را لعنت کرد پس آتش غضب ابن دمشق که دیده گاهی که آتش تابش ملک مساوی
او را نوحه لشکریان بالیعان از هر طرف دویدند و آن پیر روشن ضمیر را گرفتند پسر عقال عبدالله که او را شرف
حسینیه از بود فرمان یاد او عبدالله بر خود شدند و او را از دست ان گروه یا جان رکشتند به بردند ان هنوز شور روز
می رفت به زبان حال می گفت که سی ای روشن دلان روزگار حق ای بر چشم غبار تا که بر ایند من آگاه
می کشید ستم تیغ کار ورزد ای زیاد بی حیا اگر برقوم تو کر بر آید این کرد جا درید کردانی عشق ای که زیست
که از حق در دل او نور زیست دیده بینائی او کور بود چشم عبدالله عین نور بود چشم حق بین کو که بیند زیست قلب اگه
گردد دانند و اند که از گیت از طایفه ازد هم که قدر معاویت عبدالله جمع نموده ابن زیاد هم چند نفر را جمع نمود ... محمد بن
اشعث کثیف شئن از اسلام در بیعت در میان آن دو گروه واقع شد و از هر دو طرف بسیاری طعمه شمشیر شدند و او الله و اعلم

مجلس یازدهم

هر سه دلت تب سپر زیاد بدنهاد و بد رسید گفته عبدالله رسیدند در بیشه و کیانه در آمدند عزیت که عبدالله را دختری بود
که یدید در عشق در زود دید محبوبان مستور سزاوار کسی کنیزی اهل بیت شایسته خدمتکاری او داد و حیدر کرار دختر بیدار جم
داد که می لعین کوبه در آمدند عبدالله گفت بکامت شمشیر و این رسان دختر بیدار بیدار شد عبدالله بن کوری
قبضه شمشیر را گرفت و حرکت داد و رجز خواند و هرکه بنزدیک او می آمد او را دور کرد و دختر اعلام داد است که در کشی آگاه
کامش بن عرو و موم و او فرد ای دانی عوان و فاقدان عترت پیغمبران در پیش روی تو صف کشیده اند که در دم اول که قرآن از ره
گی آمده و خواهان می آید و دختر گفت ای پدر از خدای تو ایمان اید عنای الله در اهتمام شمشیر خود را حرکت می دادی که
صحبت پیران حجت کار و اهل صدق ان بزرگوار است و از هم جای بیایند و او را ظلم نمودند و دختر ش گفت
وا ایندوه که دستان بیدار ظلم بوده اند و بدر دی هست که دفع شر او می دید و آن نامبری روشن دل اجر
می راندند و آن مردان را که کور کرده بودند زبان حال می گفت که ای کسانی که همچو کاهل بود کاملاً دوست
رنگ جان سهل بود چون گشت بند تیغ لکن سطار زبان و حل نمود که زنده کی جهل بود الغرض چون ضعیف کاری
بسیار شد و عبدالله تنها مانده بود و بر دست بیجنبند و او را نزد پسر زیاد بردند چون نظرش بر او افتاد
گفت الحمد لله که خدا ترا ذلیل کرد و گفت ای دشمن خدا که چیز مرا ذلیل کرد و گفت که خدا اگر چشم بینا داشتم کار را
بر تو تنگ می کردم ابن زیاد گفت ای دشمن خدا چه می گوئی در حق عثمان ابن عبدالله عفیف گفت ای ولد الزنا
غلام بنی عبدالله ای پسر مرجانه زانیه ترا با عثمان چکار اگر کج بوده یا باطل خدا میان او و کشندگان او حکم
خواهد کرد و لیکن سوال کن از خود و پدرت و یزید و پدرش که تو زانیه بیت حسب تو واد جده هم ای ابن زیاد
من که پیوسته از پروردگار خود سوال می کردم پیش از آن که تو از مادر متولد شوی که خدا شهادت روزی
من کند و دعا می کردم که بدست ملعون ترین خلق شهید شوم و دشمن ترین ایشان نزد خدا و رسول او
نا ببینا شدم از شهادت نومید بودم الحمد لله که خدا بعد از یاس مرا شهادت روزی کرد و دعای قدیم
من مستجاب شد پسر زیاد امر کرد که ای بزرگوار را گردن زدند و بردار کشیدند و زبان حال سیح ملک

دعا باین موافق کرده بود هرکس که بر من طالب دیدار بود کام دل و روا از این کار بود [illegible] موالی من [illegible]

مجلس هفتم

پس [illegible]

در بیان شهادت محمد و ابراهیم فرزندان مسلم [illegible]

[illegible] فی القربی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بهترین دوستان [illegible] بدترین دشمنان [illegible]

واصلی علی [illegible] محمد سید الاصفیا سید الانام و علی وصیه و ابن عمه علیه السلام و ذریته البررة الکرام [illegible]

المظلوم و الشهید المسموم الذی قتل [illegible] ابی عبدالله [illegible]

[illegible]

گلستان عقیل محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که این زن گفت ای نور دیدگان من منت دارم اما شوهری است فاسق فاجر و با عمر سعد بکربلا رفته با علی مخالفت نموده اگر
مطلع شود که شما در خانه منید شما را بقتل رساند ایشان گفتند ای مادر ما همین امشب نزد شما باشیم و چون صبح شود راه
خود گیریم پس ایشان را بخانه برد و طعام از جهت ایشان حاضر نمود و چون ایشان تناول نمودند بجامه خواب شدند
که ناگاه در میانه برادر کوچک به برادر بزرگ گفت ای برادر در این شب مرا خوابم را اضطرابی دست داده
و هول عظیمی بر من مستولی شده و گمان من آن است که از عمر ما همین امشب بیش نمانده بیا تا هم را بسم وداع
قیام نمائیم و یکدیگر را در بر گیریم و بوی یکدیگر را استشمام نمائیم پیش از آنکه مرگ در میان ما جدائی افکند پس
ایشان دست در آغوش یکدیگر نموده می گفتند [illegible] که ما از وطن دوریم و از دیدار مهجوریم و غمدیدانیم
که بعد از ما این بیچاره چه خواهد گذشت کجاست که بیاید بر حال زار ما [illegible] ستم زده زار مهجور ما
بکه مانده [illegible] زنده های خود جهان بکه گشته زار و دور دیده اشک ریزد بکه [illegible] همراهی [illegible]
بازوی ملاقات ز خوف گفتارش پس بسیاری گریه و اضطراب بر دیده ایشان استیلای خواب شد
هر دو چشمشان خواب غم تاب برد فغان و سوزشان ره بر خواب برد اهل خانه بر درد [illegible]
قدرت گفت و از استماع سخن پاسخی [illegible] کودکان معصوم در خواب شدند و آن زن
حاله در اضطراب که ناگاه صدای در قال باب خانه شد زن [illegible] گفت که بنده در خواب آمد
که منم شوهر تو در را بگشا زن گفت حال کی بودی که این وقت آمدی زن برد که کاین ای این ملعون
در را بگشا پیش را که عظم از اسب [illegible] در زیر [illegible] امروز مشقت عظیم کشیده ام
و ملال صعوبت امروز آن گفت [illegible] که تو را [illegible] صغیر مسلم بن عقیل از زندان
ابن زیاد گریخته اند و ابن زیاد ندا نموده که هر که یکی از ایشان را بیاورد هزار درهم بدهم و هر که سر هر دو را
بیاورد دو هزار درهم بستاند و من در این روز تعب بسیار کشیده ام و جستجوی بسیار کرده ام و اثری از ایشان
نیافتم زن گفت ای مرد بترس از خدا که محمد مصطفی در روز قیامت با تو خصم گردد آن ملعون گفت از این دنیا

حریص است

چیزی است که هیچ کس [illegible] بی غیرت می باشد زن گفت چه خواهی کرد با دو طفلی که [illegible] باشد
آن ملعون گفت سخن نمی باید که تو را از ایشان خبری باشد جای ایشان را اگر تو کنی تا تو را نزد
ابن زیاد ببریم زن گفت امیر را با من چه کار است من ضعیفه عاجزه ام آن ملعون گفت در را بگشا
تا من بخانه در آیم و سر بر تخت مشغول باشم و چون صبح شود راه طلب ایشان در پیش گیریم پس آن در را گشود
و برای آن ملعون طعامی حاضر نمود آن ملعون زهر مار خورد و بخفت چون پاسی از شب گذشت آواز
دید آن کودکان بگوش آن ملعون رسید برخاست از عقب صدای خواب ایشان [illegible] راه رفت
جستجوی ایشان می نمود ایشان را طلب می کرد تا آنکه دست پلیدش به پهلوی یکی از کودکان افتاد
بیدار شد گفت کیست آن ملعون گفت منم صاحب خانه شما کیستید برادر کوچک برادر بزرگ را حرکت
داد و گفت ای جان برادر بر خیز که از آنچه حذر کردیم در آن افتادیم و گرفتار شدیم آن بدبخت گفت بگوئید
که شما کیستید گفتند ای مرد اگر راست با تو گوئیم اول امان از تو طلب می کنیم گفت امان دادم شما را
گفتند امان ده ما را که خدا و رسول و [illegible] نه خدا و نه رسول خدا آن ملعون گفت چنین باشد پس آن یتیم
بیچاره گفتند که محمد بن عبدالله برای ما شاهد باشد آن ملعون گفت بلی گفتند که ما از ذریه پیغمبر تو ایم
ما را بشناس کان کوی بی دلیلیم فرزندان مسلم عقیلیم منسوب رسول مجتبائیم سلسله قرب را باتیم
محزون غریب و دل فگاریم آواره ز منزل و دیاریم ما هر دو پسران مسلم بن عقیلیم و از زندان
ابن زیاد از بیم قتل گریخته ایم آن بی حیا گفت شما از موت گریخته اید و بر موت داخل شده اید
الحمدلله که خدا مرا بشما ظفر داد پس آن دو یتیم مظلوم را [illegible] دستهای ایشان را محکم ببست
و چون صبح شد غلامی داشت که او را فلیح نام کرده بود طلبید گفت بگیر این دو پسر را و ایشان را
بکنار فرات ببر و بکش و سر ایشان را نزد من آور تا به نزد ابن زیاد ببرم و دو هزار درهم
جائزه بستانم غلام شمشیر بر گرفت و آن دو مظلوم را برداشته خود در پیش روی ایشان می رفت یکی

از ایشان گفت ای غلام چه شبیه است سیاهی رنگ تو بسیاهی روی بلال مؤذن رسول خدا است [illegible] گمان نماند
حالت بحال بلال میماند غلام گفت مولای من مرا امر کرده که شما را بقتل رسانم پس گفتند که شما کیستید گفتند
ای اسود ما از ذریت رسول خدا و عترت پیغمبر تو ایم ما از غم دهر در بلائیم [illegible] ما هر دو که زار و مبتلائیم
فرزندان مسلم عقیلیم از زندان ابن زیاد گریخته ایم و [illegible] تو ما را بخانه برده [illegible] و مولای تو اراده قتل ما دارد
پس آن سعادت مند خود را بر پای ایشان افکند و بوسه بر پای ایشان می داد و می گفت جان من فدای شما باد
و روی من فدای شما باد ای عترت پیغمبر [illegible] که نمی خواهم که محمد مصطفی خصم من باشد در روز قیامت پس شمشیر را
دور انداخت و خود را بفرات انداخته از جانب دیگر بیرون رفت فکنده تیغ و الفت از خوف اضطراب
رفت ز خوف آتش دوزخ بر لب آب رفت مولای او فریاد زد که ای غلام اطاعت من نکردی و عصیان ورزیدی
غلام گفت که اطاعت تو در وقتی واجب بود که معصیت خدا نکنی تو چون معصیت خدا کنی من از تو بیزارم در دنیا
و آخرت پس آن لعین پسر خود را طلبید و گفت ای فرزند مال دنیا را از حلال و حرام برای تو جمع می کنم و دنیا
حرص می ورزند پس آن دو طفل را بگیر و ایشان را بکنار آب فرات ببر و سر ایشان را از بدن بردار
و بیاور تا به نزد ابن زیاد برم و جایزه دو هزار درهم بگیرم پس آن پسر شمشیر را برداشته آن کودکان را به پیش انداخته
روانه شد یکی از آن مظلومان گفت که ای جوان ما را رحم کن که تو در آتش جهنم بسوزی آن پسر گفت ای نور دیده ها
کی شمائید گفتند ما از ذریه پیغمبریم [illegible] پس آن پسر در دست و پای ایشان افتاد
و بوسه بر پای ایشان می داد و خود را فدای ایشان می کرد پس شمشیر را بدور انداخت و خود را به آب فرات
انداخته بکنار رفت آن ملعون سنگدل فریاد زد که ای پسر اطاعت پدر نکردی پسر گفت بر گناه خدا را طاعت
کنم از عصیان تو باکی ندارم هر که [illegible] اولاد پیغمبر بود بر پسر لازم که از هر حکم [illegible] بود پس آن
ملعون روی بآن یتیمان مظلوم نهاد و گفت کسی بغیر از من بر سر قتل شما نمی شود پس خود شمشیر برداشته رو بلب
آب فرات نهاد و چون بکنار آب فرات رسید تیغ را از غلاف کشیده روی آن یتیمان

بیچاره [illegible]

بیچاره آن غریبان آورد تیغ برهنه را بطرف ایشان آورد [illegible] دیده مبارک ایشان پر آب شد گفتند ای مرد ما را
ببازار برده بفروش و از قیمت ما مطلب خود را حاصل کن و حضرت رسول را دشمن خود مساز اگر تو مال است
آهنگ [illegible] که ما را بهر مال بفروش آن ملعون سنگدل بی رحم گفت والله که
[illegible] ابن زیاد و [illegible] جایزه [illegible] بکشم و سر شما را برد
ابن زیاد می برم و جایزه می گیرم گفتند ای شیخ رعایت قرابت ما می کنی برسول خدا آن ملعون گفت شما
با رسول خدا قرابتی نیست گفتند پس ما را زنده به نزد ابن زیاد ببر تا آنچه او خواهد با ما بکند آن لعین گفت که
در این هیچ مطلبی نیست بجز آنکه خون شما را بریزم و بدین سبب تقرب بهمرسانم نزد ابن زیاد پس گفتند ای مرد تو را [illegible]
دعوی ما هیچ رحم نیست کسی چه جرم تو در دهر خوب بکرد [illegible] طلب نکرد بر روزگار کسی
بر روزگار ما [illegible] رحم نما [illegible] که این ضعیف دل خسته [illegible] برای دوری ما هوادار دیگر است
کسی که [illegible] اگر عزیز جهان است خاک بر [illegible] آن لعین گفت خدای [illegible] هیچ رحمی
در دل من نگذاشته است پس گفتند هرگاه البته ما را می کشی ما را بگذار تا دو رکعت نماز بگذاریم آن لعین گفت
هر قدر نماز که خواهید بکنید اگر نفعی برای شما داشته باشد پس هر یک از آن دو مظلوم چهار رکعت نماز گذاردند
و سر بسوی آسمان بلند کردند و گفتند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین بیننا و بینه بالحق محاکمه کن میان ما و این
کافر بی رحم [illegible] کودک مظلوم در نماز شدند [illegible] خود [illegible] شدند [illegible] زاده
ما که چاره نداریم چاره ساز توئی میان ما و ستمکار تو حکم نمای در عذاب [illegible] عدل خویش [illegible] پس
آن ملعون بر خاست و سر برادر بزرگ تر را از تن جدا کرد و برادر کوچک تر [illegible] و خون برادر خود را
بر روی خود می مالید و در خون برادر خود می غلطید و می گفت [illegible] بخون می غلطم تا وقتی که ملاقات کنم رسول خدا را
صدا آید که دیده برادر [illegible] سر برادر با جان برابر را دو دیده [illegible]
از روی مهر و فا روی [illegible] گذشت خطاب کرد با [illegible] که ای برادر [illegible] [illegible]

پس از آن مسجد را خوار و زار و مکرم پس آن جماعت نزد زیاد رفتند که سر آن ملعون کشته شده بود و همه در این مسجد اند
می رسانم و جواب داد زیاد آن طفل را نیز از بدن مبارکش جدا کنید پس سرها را از جای که گذاشته بودند برداشت آن ملعون
در آن وقت امام بخت و آن سرها را برداشته و خوان را آن سرها می چکید و نزد ابن زیاد بردند و قتی رسید که آن
ملعون بر بالای کرسی خود قرار گرفته بود پس آن ظالم سرها را در پیش آن ملعون بر زمین گذاشت چون آن زیاد را نظر بر
سرها افتاد سر مبارک از جای خود برخاست و گفت ای ترکیان بد بخت ایشان را کیست بر زمین که در خانه ایشان را
گرفته و ضیافت کرده بود این زیاد ملعون گفت حق چه ایشان را شناختی آن ملعون گفت نه باز سوال کرد که ایشان با تو
چه کار کرده بودند که تو چنین کردی گفت از این تو که آن چه بر سر این ها گذاشت تو چه کشیدی آن ملعون گفت که گفتند ما را زنده ببر
تا گوش و از بهای ما بسیار بستان که ما از نسل مصطفی هستیم و آن ملعون گفت که جواب گفتم البته
شما را می کشم و سر شما را می برم و نزد زیاد می برم و هزار درهم جایزه می گیرم ابن زیاد گفت در جواب چه گفتند گفت گفتند که ما را
زنده نزد زیاد ببر تا آن حکم کند در باره ما هر چه خواهد ابن زیاد گفت که تو چه گفتی گفت گفتم که من ایشان را کشتم و شما را می برم
نزد زیاد ابن زیاد گفت پس چرا ایشان را نزد من نیاوردی که جایزه تو را مضاعف کنم گفت فکر کردم که
کار ندیدم الا کشتن ایشان ابن زیاد گفت ای بدبخت دیگر چه گفتند گفت گفتند که ای شیخ محافظت کن قرابت
ما را با رسول خدا ابن زیاد گفت که تو در جواب چه گفتی گفت گفتم که شما را با رسول خدا قرابتی نیست پس ابن زیاد گفت
دیگر چه گفتند گفت گفتند که رحم کن بر کودکی و غریبی ما گفت که تو در جواب چه گفتی گفت گفتم که هیچ رحمی در جواب شما در دل
نیست گفت که دیگر چه گفتند گفت گفتند پس بگذار که چهار رکعت نماز بگذاریم گفت بگذار بد بر طوری که خواهید نماز
بکنید اگر نماز برای شما نفع داشته باشد پس ایشان هر یک چهار رکعت نماز گذاردند ابن زیاد گفت که دیگر چه گفتند
گفت که سر سوی آسمان کرده گفتند یا حی یا قیوم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق ابن زیاد گفت احکم الحاکمین حکم
کرد میان شما پس روی به حاضران مجلس کرد و گفت کیست که این ملعون را هلاک کند مردی از جهان اهل بیت آن مجلس بود
برخاست و گفت من این ملعون را به سزای خود می رسانم ابن زیاد گفت او را ببر به موضعی که طفلان را کشته است

و گردن بزن و بگذار که خون او با خون آن طفلان مخلوط شود و سر او را نزد من بیاور پس آن مرد آن
ملعون را گرفته در همان موضعی که آن کودکان را کشته بود برد و بخواری تمام گردن زد و سر آن ملعون را
بریده کودکان را کنار آن نهرها می زدند و می گفتند این جزای کسی است که قاتل ذریه پیغمبر آخر الزمان باشد
لعنة الله علی قوم الظالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **مجلس هشتم در بیان** احوال امام حسین علیه السلام از ولادت تا وفات
یعنی از منازل حضرت علی صلوات الله علیه که عترت طاهره محمد مختار و امام دین حق و هدایت و...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... سحرگاهان ... درستی ...

حضرت بعضی ... روایت از حضرت ...
حضرت ... و حضرت امام زین العابدین ... که ... حضرت رسالت ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

...
و گفت ای که کسی نیست که ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
روی آن طفلان شده ... خدا ... ظالمان می کنند

در روی دیگرش نبشته است که وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود خواهند دانست ستمکاران که بازگشت ایشان
بکجاست پس آن ملعون گفت انا لله و انا الیه راجعون وآن سفال را فرو ... در آب کشید لعنة الله علی قوم الظالمین
مجلس نهم از باب چهارم در بیان وقایع دیگر از ... تا انجام ... سپس دوستان آن خداوندی ... است
که دوستان ... بنده‌ای ... اند در زبان لشکر ... دوستان ... بر خود ... و برادر
ملامت نمایند دوستان را در ... دوستان را در زندان ... بعزین ... را حیات
جلال سلطان دین سالار جمیل ولایت ... زیر ... وحسن در لشکر ... دوستان محبی
آن بزرگواری که سر مبارکش را از تن جدا کردند و بشهر و دیار ببردند ... حاضر ... و طبل عشرت
بنواختند تا آنکه ... را ... واقعه ... دران ... سید ابن طاوس و دیگران از این ... روایت کرده اند در ... کعبه متوجه طواف بودم مردی ... دیدم از ... می گفت خداوندا مرا بیامرز
اگر چه دانم که هرگز نخواهی آمرزید نزدیک او شدم و گفتم ای بنده خدا برحمت خدا ... این سخنان مگو زیرا اگر
گناهان تو ... قطرات امطار و برگ اشجار باشد ... طلب آمرزش کنی امید آمرزش از خدا هست که خداوند آمرزنده
مهربان است ... که هر جرم و گناهی بخشد ... هر روز ... عفو کند ... درینم
تا ... که ... قصه ... ای که مرا ... کرده است هیچ جرم ... عذر
خواه نباشد ... که در جهان ... از ... رسول مختار
راه ... در ... آنکه ... در میان ... که در راه شام ... سر امام حسین ... بود ... در
سر آن حضرت را در صندوقی می کردند ... آن صندوق را در میان ... می دادیم و شراب می خوردیم
شبی ... ایشان شراب خوردند ... هوشیار نشسته بودم ناگاه شنیدم که کسی می گفت ای
اهل جهان رسول مختار آمد ... سالار ... عالم ... جهان ... از ... دیدم
پس دیدم که درهای آسمان گشاده شد و آن حضرت آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و جبرئیل و میکائیل ... همه ...

از ... بر ... ایستادند ... جبرئیل ... صندوق بیرون آورد
و ... و ... خود ... و گریست ... پیغمبران ... وی ... و گریستند وی گریست
و ... می گفتند ... و ... بسی لازم بود زیرا که نثار درگاه کبریایی ...
... بود ... آنکه ... آن سر را ... بود آن سر ... را ... موی آن ... بود ... سر ... بود آن
... که ... آن سر ... بر ... کرده ... بود ... امت ... کرده ... ده ضربت
جدا کردند ... و چون در ... لب های مبارکش ...
گوش ... شنید که این آیه ... قدرت ... عاید ... ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا
عجبا ... بود که ... سوره مبارکه کهف را ... ما ... خواند
کانهم فتیة امنوا بربهم وزدناهم هدی ... که وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون یعنی زود باشد که بدانند آن گروهی که ستم کردند که بازگشت ایشان بکجا خواهد بود آن سر
که چون خبر بمدینه رسید که ... صدای ... از ... هاشم ...
علیهم ... است که روز قیامت ... جایی ...
... نشید ... آن سر را ... بهتران ... کرد ... چون ...
... از ... خبر ... آن مردی که رسول خدا ... بر سینه خود ... و ...
و ... پیغمبران ... کردند ... در ... جبرئیل ... حضرت
رسالت ... یا رسول الله حق ... مامور کرده است که ترا اطاعت ...
... اگر ... زمین را ... وبر ... قوم لوط ... حضرت رسالت
این را نمی خواهم ولکن می خواهم خصم گیرم ... ایشان در روز قیامت ... آن حضرت ... ارواح انبیا و ملائکه ...

و بر آن سر ... و ... صلوات ... ناگاه ... از ملائکه حاضر شدند ... یا رسول الله ... خدا امر کرده است که
این بنجاه هزار ... حضرت ... که ... اهل ... مامور شده اند ... ایشان ...
و بر ... بر زند ... گفت ... ایشان ... که ... برادرم که یا رسول الله ...
... آن حضرت ... که ترا امان دادم ... چون صبح شد دیدم که رفیقان من همه ... شده اند
پس ... آن حضرت ... امید آمرزش از حضرت رب الارباب داشته باشم مجلس دهم از باب چهارم
در ذکر اهل بیت حضرت سید انام ... الحمد لله الذی جعل الدنیا سجن المؤمنین وجنة الکافرین وجعل
الآخرة نعیم المتقین وجحیم المشرکین والصلوة علی حبیبه سید المرسلین و وصیه امیر المؤمنین وذریته الطاهرین من
الائمة ... الذی قتل ... طرح جسده علی ارض کربلا ... الطاهرین
اساری ... فی بلدة الشام علی عترة الطاهرین سید الانام علیه السلام روزی که ...
... شهر شام ... اهل شام ... چون ... شادی ...
... ظلم ... ایمان ... اسلام ... ای شیعه ...
حضرت امام حسین ... فرجام ... سهل بن سعد ... حضرت رسالت ...
... ابراب ... هیچ ... که ... سهل ...
دل ... سهل می گوید که من در سفری وارد دمشق شدم شهری دیدم ... که گفت
... می زد ... سرب ... بلطف ...
... دمشق ...
... خود را ...
اهل بیت طاهرین را ... در زندان ...
... سهل می گوید که اهل ... آراسته بودند ...

... بر ... می ... گفتم ... امروز عید ایشان است پس از ... پرسیدم که مگر امروز
عیدی است که ... معروف ... گفت ای شیخ همانا که تو از اهل این دیار نیستی و در این شهر غریبی گفتم بلی
من سهل بن سعدم ... حضرت رسالت رسیده ام ... از دوستان اهل بیت اطهارم ...
گفت ... این ... است ... در آسمان ... و ... جهان از هم نمی پاشد ...
این ... آن است که امروز سر مبارک حضرت امام حسین را از عراق ...
... می آورند گفتم ... اند ... شادی می کنند پس ...
... دروازه ... داخل می شوند ... دروازه ساعات ... بسوی دروازه ... شتافتم چون نزدیک
دروازه رسیدم دیدم که رایات ... ضلالت ... از پی ... گروه ...
... که ... نور ...
... ساطع است ... رسالت ... روان ... آفتاب
... آن ... نورانی ...
... روی ... از خون ... نورانیش ... زخمی ...
ای ... زخم است که ... بر ...
... سر ... آن حضرت ...
... سر ... که ...
... که صندوق علوم ...
... شد ... حضرت ...
صبح ... شام ... شام شد ...
... سهل می گوید که چون نیزه ... آن سروران را ... دروازه ...

از پستی و بلندی پرستی بسیار حیرت داشتم که ناگاه دیدم مردان و زنان درشت روی چند اطفال و زنان نخورده را بر شتران
برهنه سوار کرده می آورند اما پرده کبریا استار عصمت به پرده نورانی و آسمانه راست کرده شوروری لطف و
عراق و حجاز و عرب و عجم افکنده بودند یکی را خواهر حضرت بود و دل یکی را از سنگ رو از خون چون جوی محمل یکی را
خون دل جاری مانند یکی از آن چه ابر اندر بهاران یکی را چشم دلش بر مجنون بود یکی را پرده برخ زینب
یکی را آتش نعل بالیش برنجور و ما نزاران سماره و کبیر یکی را خون روان از چشم زنده چه زنبورا درهم برابر
سهل می گوید که در آن و صحرای دیدم بر شتر بی موی و لکنه میکویی از عظمت ازرخش طاهره انوار موجب از
از گفتارش و هر بزودی ان معصومه مظلومه شدم گفتم ای سلیله سیده و آسمانه ای مظلومه معصومه نوحه سرا کیستی
ان معصومه گفت ای مرد منم دختر سرور تشنه لبان و سالار شهیدان دختر شهید و خواهر شهید و دختر غریب و خواهر
غریب عزیزه فاطمه خاتون لشکر بقعه من سکینه دختر مظلومه حسینم منم که روح افلاکیان است خادم مادرم
تمامی گلشن این رسول را مرغم سهل می گوید که چون دانستم که ان معصومه بیکس عرض کردم که ای خاتون من سهل بن
سعد صحابه حضرت رسالتم مرا در این گرفتاری و جهات خدمتی بفرما از جهانم که در تقدیم آن سر خاک گشت
بگای ورم جناب سکینه خاتون فرمود که ای سهل این طاعی که سر پدرم را دارد و دیگری که از پیش این اسیران برون
رود که نظارگیان متوجه آن سر نورافشان شده دیده از ما بردارند و بجهت حرمت حضرت رسالت الشعار عرضی را
نداریم سهل گوید آن مظلومه چهار صد دینار طلا بآن مرد داد که آن سر انور را از میان این اسیران بیرون برد آن غدار
روز دگر اسراها و حاجت سهل را روا کرد و چون روزا خواهد مرد غدار سکینه بر نای سیاه شده بود و بکمک
الهادی کشته برد ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون و جهت آب بکرامت نبود و سیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون پس ای اهل بیت بمجلس که کرمی هست که هرگز اسیران بگوتر از ایشان ندیده ام یکی می گفت که ای
از دو اسند یکی می گفت که از نسل پیشان ند یکی می گفت در ولایت چه حور اند که در چشم خلایق بی قدر اند عاقبت چون
اسیران سر از شام بردند که ناگاه دیدند که دختر مظلومه بر روی شتر ماده از عزا می گوید که نحن بنات المرتضی و قرة عیون

الزهرا جناب محمد سید المرسلین و جده خاتون خدیجه الکبری ام المؤمنین چون اهل شام این سخن را شنیدند متوحش گردیدند غلغله و غوغا
در میان خلق شام افتاد و بیاری کمر بستند و از سر سرور شهدا می گفتند لا حول و لا قوة الا بالله در آن وقت ظلم که
جز جهت های منیر محمل بر سینه بود و که حضرت امام زین العابدین رسید گفت ای اسیر صیان او کی معصوم است این منزل
اهل از لطف چون وقت فاز بود ازاد آن دامن را بسیار بهای که اداره که خدیست و خدا خواهد بود تا روز قیامت
ان محزون خرم و رنگ شد منهال بن عمرو می گوید که کجا هستم کرد در شام دیدم که سر اطهر جناب امام حسین را بر سر نیزه
بود و بگوش خود شنیدم که کسی قرائت سوره الکهف برابر روی آن حضرت می کرد چون این آیه رسید که ام حسبت ان
اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا بقدرت خدا سر مبارک آن حضرت بزبان فصیح گفت ای من از
اصحاب کهف و رقیم عجب تر است و این اشاره بر جهت آن حضرت برای طلب خون خود پس آن کاشتند آن
عترت خاتم پیغمبران را در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند در آن وقت مرد پیری از اهل شام
که عارف کامل عترت اطهار رسید امام بود نزدیک آمد و گفت الحمد لله که خدا شما را بکشت و شهرها را از مردان شما
راحت داد و یزید را بر شما مسلط گردانید و آن مرد می دانست که ایشان از عترت طاهره حضرت رسالت اند چون
سخن خود را آن پیره مرد بر تمام کرد حضرت بقیة الله فی الارضین امام زین العابدین فرمود ای شیخ قرآن خوانده
گفت بلی حضرت فرمود ای شیخ این آیه را خوانده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفت بلی فرمود مائیم
که حق تعالی مودت ما را اجر رسالت گردانیده است باز فرمود ای شیخ این آیه را خوانده و آت ذا القربی
حقه والمسکین گفت بلی فرمود مائیم اهل که حق تعالی پیغمبر خود را امر کرده است که حق ما عطا کند باز فرمود این آیه را
خوانده واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی گفت بلی حضرت فرمود مائیم ذوی القربی آن حضرت
باز فرمود ای شیخ این آیه را خوانده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا گفت بلی حضرت
فرمود مائیم اهل بیت که حق تعالی شهادت طهارت ما داده است آن پیرمرد پشیمان شده گریان گردید
و از گفته های خود پشیمان گردید و عمامه خود را از سر انداخت و سر بآسمان کرد و گفت بار خدایا بیزاری می جویم تو

از دشمنان آل محمد از جن و انس پس گفت یابن رسول الله آیا توبه من مقبول است فرمود که حضرت فرمود چون او توبه
کرد یزید شنید و او را بقتل رسانید اما هیچ گاه دست از ایشان برنداشتند الحمد لله مجلس یازدهم از باب چهاردهم
در بیان ماوی کردن عترت طاهره غراء در شهر شام محنت بکام بویرانه و در کردن ایشان بمجلس یزید علیه اللعنة
و ظاهر شدن کفر و نفاق اهل نفاق بر همه خلق آفاق نور مهر محبت مجوب برتو افکن دلهای شکسته محبان از آن است
و من علیها مخبره کرد که حبش است و دل دوستان از آن سینه که نه زلف همه از روی شکسته دلان بجسته
حسن افشا به ایت بویرانه دلهای احباب داشته اند بگاهی است فروغ از شمع ازرقها ی اصحاب بشه
بارگاه حسن ماوای سالار احباب است یعنی محمد طراز جهان وجود درگاه جسم لش جای سرور اولیای دولت
علا رفیعا و اوام اقدم بود صلوات الله وسلامه علیها و علی ذریتها المعصومین الطیبین الطاهرین مخفی نماند که لب
تشنگان شه کربلا سرور سینه چاک امام حسین شمع که از شرش بوستان کینه مقام
شمع که عترت او بود در ویرانه شام شمع که تشنه جگر شهر و ان و زبانش شمع که لبش بجز کینه پیر
شمع که خواهر غمدیده او کارش بوسف برادر بود گفتارش شمع که دختر از شرش جمع ماتم کشیده بود
و جگر خونش بود و غم ای برادران این سخن در جائی است که اهل بیت اطهار سرور ابرار امام حسین علیه السلام و در شهر شام
در ویرانه مقام دادند و سر این سخن آن است که چون حضرت امام زین العابدین و عترت طاهرین از جفا و محنت
الهی حسته علم مطلق بود و محب خدا را عشق بویرانه دلهای خراب بیشتر است لهذا ایشان نیز در شهر شام خراب
ایشان را مقام کردند گنج حق جا مغلق خراب بویرانه تا بدیدند از آفتاب چون زمانه ان خراب
لایق تابش آفتاب جهان تابان است جاروب از مژگان حوریان کشیده و ابر رحمت آب پاشیده
بکشید فرش از بال جبرئیل امین گسترده و چراغ از مشعله مقربین آورده امام زین العابدین و عترت طاهره سید ابرار
در آن مکان مقام شد افتاب را خوابی خانه شد گنج حق را جای در ویرانه شد الکه کردون بود از دستان
گوشه ویرانه اش کاشانه شد عمه اش چون شمع سوزان بر سرش خواهرش بر گرد اش پروانه شد جمله تو از آن

و او را با ایشان موکل گردانید و ایشان در آن خرابه قرار گرفتند اما در آن خرابه برودت و حرارت
طلعه ماه تابان زرد و عفاف در قرای در حیات سوزش ان و اشک ان محراب مصیبت سلسله
بیان از سیران عرب هر اشد در رحمه هر وزن حب بحوادث بر ایشان می آوردند ندای ای اهل بیت
در عرب و عجم عراق و حجاز و مکه و نجف خانه مکرر حاضر چون کشیش ها که کشته اند مهمان جهان و ایشان
پنجه برف فانه است و تکرار است اسیر است ستم ای او انکار است و چون هنگام طلوع صبح رسید از جرم
سر سرور شهدای محاب را به مجلسه روزگار میگویند آن زمان غم بر ده کیان آستار عصمت کند و ایشان کم
از ولاک کرد مصداق ما یزیدهم الا طغیانا کبیرا و صدق و ما یزید الظالمین الا خسارا سالار قوم عاد و وارث
ملک شداد یعنی یزید پلید علیه العذاب الشدید چون دید که از آن رو خون شهیدان بود لباس شب زینب
و برکت نیکوی از مسند بس ای بی حیائی چند در ره سالی شام را طلبید و چون غازی حاضر کردند بیداد بمناظر مبارکی
از سید خاندان نور را گفت که مجموع ان دو جهان را ایران اسیران آستانه کند و در مجلس آن کافر جهول
مظلوم حاضر سازند چون بخت برو قرار گرفت آن لگد قرار بر سر کوشش مرد و دار حکم کرد آن کفر کیش بایل
با مجلس در زندان جلیل از حطاب بان جاجوی لعین بر حرث حابان این ای و سلی اهل بیت طاهره سید المرسلین
و جناب بقیة الله فی الارضین امام زین العابدین و در ان خانه خواب ما و ماه برآب و جگر کباب در آن
دو هر یک دیگر کشته بودند و منظر که آیا یزید پلید در باب ایشان چه حکم خواهد کرد که ناگاه دیدند جلادان و بیدادان
آن لعین هر جا و تازیانه ها در دست داخل آن خرابه شدند بهیئتی که کشش تیغ جوار ان جلاد لصوتی که از دو
سوی جمید خون حیات جان فاطمه که عرش سکینه زهرا جان صفت که مهوران عمران عیسی یکی جایگاهی
چار کرد جلیسه یکی زینب ام کلثوم حمله در گردید یکی سکینه مظلومه را کشید ز خواب یکی فاطمه آورد رو
لیعقوب ب کاودی سر زنجیر امام زین العابدین علیه السلام را گرفت و ستمکری ما زوی رحب عوزا
خون از کیفیت بردن اهل بیت طاهره بمجلس یزید بطرایق مختلف ذکر شده معقول است که چون در میان عرب

معمول آن است که هر ... ای که از نسل شاهان ... [illegible]

انگاه کمر خدمت ... آن است که ... از نسل ... باشد ... [illegible] عترت طاهره را ... [illegible]

... مجلس یزید می بردند و از مروان اهل بیت ... بودند ... [illegible]

زین العابدین ... [illegible] ... حضرت ... [illegible]

سید سجاد ... [illegible]

اهل بیت ... القصه ... [illegible] ... رسول بود

... [illegible]

حضرت امام زین العابدین ... [illegible]

... اهل مجلس ... [illegible]

... [illegible]

دست مبارکش ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... حضرت امام زین العابدین ... مجلس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] **مجلس دوازدهم از باب چهارم** در باب ... اهل بیت ... [illegible]

مجلس یزید ... اهل بیت ... [illegible] ... عترت طاهره ... حضرت ... [illegible]

... مجلس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... محمد مصطفی ... [illegible]

... [illegible] ... امام العارفین ... [illegible] زین العابدین

... [illegible] ... امام زین العابدین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ای محمد خدا از معبد گفت تو اکنون سلطنت می نمایی و هر چه می خواهی می کنی من دیگر جواب تو را نمی گویم پس آن شاه زاده
این سخن را ادا نمود یزید لعنت الله گفت که خدا از زود ترک و هلاک سازد ام کلثوم بنت شاه گفت که یا الله مرا به
خدا این روز فقیر کند و دیده هایت کور شود و دست هایت را خشک گرداند و در آتش سوزان جهنم بسوزد او را
اجر خدمت کار راه ... نمی شوند هنوز سخن آن بزرگوار تمام نشده بود که حق تعالی دعای او را مستجاب کرد و زبان و ملک
و دیده هایش تیره گردید و دست هایش خشک شد پس ام کلثوم فرمود الحمد لله که عقوبت دنیا بر او رسید و این است از کلام
دوست حضرت رسالت شد و مروی است از سید بن طاوس که روز دوشنبه دوم آن شاه زاده پرسید که ای یزید این چه
کار است که بر ... جگر گوشه حضرت فاطمه و حضرت حسین بن علی ابن ابی طالب است و این زینب خواهر حسین است
لعنت ای یزید لعنت خدای بر تو باد و بر ... پس ... اهل بیت را اسیری می نمایند که ... کند که ... کردم
ایشان اسرای فرزندان ... یزید جهل کرد تا آن شاه زاده را کشتند و اهل بیت را به زندان فرستاد حضرت
امام زین العابدین ... مسجد برد و آنگاه دالان ... از زینب ... منبر رسالت و ... خواب ... نمود
خطیب منبر سلطنت ... درآمد و ... که ... خواهد ... نفاق ... آن حضرت
شرابی ... آن ... را ... به بردن آن سرور سالار جهان به مسجد ... شد بلی
بعث الله کان مجلس دوم در بیان بردن یزید حضرت امام زین العابدین را در مسجد جامع ... کلامی که از درج
فصاحت و بلاغت خازنان اسرار لاهوت و گنجوران خزاین جبروت و ... مملکت ملکوت
شهریاران اقلیم ... سبحان الذی اسری ... و نبی ... و آلی
سلاله کان ... فرزندان وارث مسند ... گلشن اکمل محمد ...
خداوندی ... مثالی ... ائمه الهدی ...
... شیر ... که ... بستان را در ... شب ... عالم
عبارت ... کلام شان موجب اعلای کلمه دین و مقام شان ... مقام ... بستان ...

از دو لی حق امام بر ... آن امامی که ... اهل شام ... شامی ... بود ...
سخن ... آنکه از ... می گریست ... چشم ... خون می گریست بگی ... که در شام
سید شام ... زین العابدین ... که در روز جمعه که جماعت ... در مسجد جامع دمشق جمع بودند یزید پلید آن
حضرت را به مسجد طلبید و چون آن حضرت داخل مسجد شد دید ... در میان گشته ... کان گشته
مسجد ... آن ... جای ... که ... سبحان ... زنار ...
... ابوجهل ... مصطفی ... ابوجهل بود ...
سکان ... که ... منافقان و ... عوام ... اعیان ... و ...
در ... یزید پلید خطیبی ... را طلبید ... شام ...
اطاعت ... حضرت ... منبر ... آل ابو سفیان ...
حضرت ... از اصحاب ... از برای خاطر ... خاندان امام
چون امام زین العابدین ... خطیب ... متحمل ... صواب ... تامل فرمود ای شامی ...
جبلان ... که ... کل ... فریاد ... می کند ... که ... رسول ... از برای ...
مخلوق ای ... آن ... تا ... بر ... پس ... منبر ...
و کلمه چند که ... ما ... منبر ... کلام ... تازه ... روان ...
یزید ... فصاحت و بلاغت ... آل رسول ... بستان ...
... مسجد ... که ما ... که کلام این جوان ... شام ...
... الفاظ و عبارات اهل ... ای قوم این جوان ...
... کم ... که بر منبر رود ... آل ابو سفیان ... کرد که ...
... از ذریه ... فصاحت و ... حاضران ... ملکون ...

رو ... ایشان ... است ... آتش ...
هزار ... اهل بیت ... کار ...
... ولایت ... جواب ... خورشید ...
... پس آن حضرت خطبه ... حضرت رسول ... فرمود که
اعطی ... عالم ... فصاحت و بلاغت ... کلام ... دلربا ...
اهل ... دیده ... دل ... دیده های حاضران ...
... سلسبیل جلیل محمد ... از ... کرام ...
... که ... آل ...
... عطا ... و ... علم و حلم ... شجاعت ...
مؤمنان عطا کرده و فضیلت داده است ما را با که از ماست نبی مختار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و از ماست صدیق
اعظم علی مرتضی و از ماست جعفر طیار که ... ملائکه پرواز می کند و از ماست حمزه شیر خدا و رسول او و از ماست
و سبطان این امت حسن و حسین علیهما السلام ... اهل ... که ...
... منم فرزند مکه و منی منم فرزند زمزم و صفا و منم فرزند ... ابراهیم ... منم فرزند بهترین
منم فرزند بهترین ... منم فرزند بهترین ... منم فرزند آنکه بر براق سوار شد و ... شد
... منم فرزند آنکه ... مسجد الحرام ... مسجد اقصی منم فرزند آنکه جبرئیل ... سدره المنتهی منم
فرزند آنکه ... قاب قوسین او ادنی منم فرزند آنکه نماز کرد با ملائکه آسمان منم فرزند محمد
مصطفی منم فرزند علی مرتضی منم فرزند آنکه ... تا قایل شوند ... منم فرزند آنکه ... حضرت رسول
... منم فرزند ... وارث ... منم فرزند ...

... منم فرزند ... جبرئیل ...
... منم فرزند آنکه ... رسول ...
منم فرزند ... دین خدا ...
دین خدا ... علم خدا ...
... شیر ... خدا ...
... حسین ... منم فرزند ...
... منم فرزند فاطمه زهرا منم فرزند خدیجه کبری منم فرزند ... منم فرزند
... منم فرزند آنکه ... و ... ایم
... منم فرزند ...
... منم فرزند ... منم فرزند آنکه ...
... مصطفی ...
... شهیدان ...
... ابراهیم ...
... شهید ...
... جبرئیل ...
... کلام ...
... خدا ...
... اشهد ان لا اله الا الله ...

شهادت میدهند که ... و ... سؤال من ... فدای تو ... که مستجمع صفات کمالست مؤذن گفت
اشهد ان محمدا رسول الله آنحضرت ... ای مؤذن ترا بحق ... این کلمات ... که لحظه
توقف کن ... ... کرد و گفت ای یزید ... بزرگوار ... تا قیام قیامت
شهادت جد بزرگوار ... اگر می گوئی جد بزرگوار ... اگر می گوئی جد بزرگوار است ...
او را ... کشته ... در صحرای کربلا ... و حرم او را اسیر کردی ... جواب ...
ای یزید ... رسالت ... که ... بوده ...
کردی که ... ایام ... رسول خدا ... یزید ...
و مؤذن ... امامت کرد ... مبارکه قرآن ... ایشان ... شدند

مجلس چهاردهم از باب چهارم در بیان خواب دیدن جناب سکینه خاتون پدر بزرگوار خود را در خواب در شام محنت فرجام ...
با صد ... لا ... که ... خواب ... بیدار ...
بردیده ... خواب بیدار ... بیداری ...
بیدار ... دیده ... جهان ...
سعادت ... سکینه خاتون ...
...
کرده اند ... در شام محنت فرجام سکینه خاتون ...
رفته ...
...
...
کردن بود که ناگاه دید که ... سکینه خاتون ...

...

سؤال نمود این حقیر از آن ... بزرگوارست حضرت امام حسین ... نورانی ...
... بزرگوار ... گفت که ای ... نوح ... و یکی ... حضرت کلیم ...
... جلیل کریم ... اول آدم بود ... نوح ... جلیل کریم ... حضرت کلیم ... خاتون می گوید که گفتم ...
که بود که ... مجلس ...
جد تو محمد مصطفی بود ... فاطمه ...
می ... گفت ... بزرگوار ... امام حسین ...
...
گفتم این بزرگوار ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... خاتون ...

...

... سکینه خاتون می گوید ... ای جد ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
... سکینه خاتون می گوید ...
...
...
...
...
...

...

...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
مجلس پانزدهم از باب چهارم
...

ارادت محبان اهل بیت رسالت و در مجالس مقرب مؤمنین مجلس جای داده و بر رخسار رو گلگونی شاهوان امان
القبال را اجازه کاری و ولایت و ذریه طاهره آنحضرت سخاوت و عالم لباس بهجت را طراز قامت خلیفه مهر جوش
مهر رسول خدای مختار یعنی حیدر کرار نموده و میلاد عصمت را براز اندام لطیفه طاهره سیده ابرار یعنی صدف لآلی وجود و اش
اطهار تصنیفه نموده کلی اسرار خ الهی بود نهال مجاز علاقی کرد کلی را کرد ترویج در ایمان عروس محمد جلیل
جهان بان دو هر دو عالم سرداری داد بجهر جسمانی برتری داد بابی اقلیم عصمت داد میل شاه ولایت
قسم مردم سر بان اقلیم ایمان سر برآورد سرای دنیا آرای گردید آباد درزیده لطافت جمع لعادقین برید
معزه معزین مطهرات که مجلس کاخ ولایت میان ... وجود در حضرت رسالت گردید یعنی فاطمه زهرا را
حضرت رسول با در جناب علی شاه مردان تزویج نموده در اوش کردن با این نوا که
مشتری با زهره اند هم نشین هر دو از کند در یکی قرین شاهی و الهی دار اسرار حوریان دیدند آنجا را قصور
خانه شیر خدا معمور شد اتصال نور حق با نور شد سر الطاف سلطنتی ظاهر گردید و حق مرکز رسید مو ...
بکام سرور شدند و مخالفان او خنده کور زنان قریش با نبش حسد برخشند و لباس بعض کینه در بر نموده و چند دوم
روزه در اندیشه آن بودند که و کیده اوی کردند که مرحب ملال جناب بتول عذرا گردند روزی ارادوز ما بیکدیگر
گفتند که شوهر فاطمه زهرا را اسباب آنحضرت را نبود لباس چنانکه ما را هست بیت لباده جه او بوریای حصیر است
اساس جهره او چشم گریه آلوده است همیشه بروغ او بخازه شک گلگون است مدام در براد با بره دل خون است
بپوشند تا خود را بزیورهای گران بها آرایش کنیم و بخانه زهرا به بهانه تهنیت رویم تا چون بر زیور لباس او آرایش
اهل بساط را کمرد خاکش عسال کالوش دو روز مانک شود و رایت که در ان وقت حضرت رسول با بدین جناب
منزل تقیه ارزانی داشته بودند که زنی وارد شد و خبر داد که اینک زنان قریش با جامه های زر انداود
و زیورهای نامعدود و مقید ان زهرا می آیند می گفت بارسول الله گوی خصر شاره بر عیش می آید بعروس ناز
زنان قریش می آیند تمام عالم زین چادر در برشان جواهرات گران بهت رمه زیورشان بگو

سلطان حرم

لعاظر حسن شاه در تکی سر و بهشت است بهشت زیب زیورکی مبادا که دل این روز شماتی تکم اینجا جلوه
حوار در رسوی حضرت رسالت چنان می دانست که خواتون جنت را زیوره بسی و زرینه و لباسی نیست خود را
لبس حق مول منکر احوال جناب بتول شدند که چون زنان قریش آراسته در آیند و آنحضرت را با جامه کهنه
ببینند مبادا که ملالی بدان خود را برسد شیند دست نیاز بدرگاه لطف حضرت بی نیاز بر داشت گفت
الهی که همیشه حاجت جهان است لطف کوم وجود تو جهان بان است ان را که بوبر جامه ارفعل تو بت
کرمته نوار ببخش عیان است زهرا را که حنیبه تو است قرین شماتت اعدا منما هنوز دست التماس از غای
راز بدرگاه حضرت بی نیاز در از نبوده که از درگاه جلیل حضرت جبرئیل در رسید و مقیه چند از حلقهای زر در بهانه ایست
در نور از آنحضرت ظاهر ساخت و گفت یا رسول الله این جامه را که نسج قدرت ازلی بافته و طراز از متواتی جمادی
بر زها با فیه ادوم صفی برا بدلیه ان را افشته و حواتا و رضا ان را برشته و هم چنین جواع ارزی ان را در رایت
میوه حشه و حبیبی در دامید ان را بزنان جنابه و هشه و در صندوق خانه با دشاهی کنون بوده حق جل علا بجانب فاطمه
زهرا اتحاف بیت فرستاده نموده زیرا که این جامه را ان سیده و سرا لایق و بالای دل آرای او موافق است حضرت
رسالت سحرات شکرانی را به تقدیم رسانید و جناب بتول العذرا ان در رسول پوشید و هستی معافوت کرد اینه
چون داخل خانه شدند ارفشاره جانب قیاس کمکی اساس ان حضرت حیران گردیدند و گفتند یا فاطمه این جامه را
العاطره از کجا است این جمله حضرت در جواب فرمودند من عند الله یعنی از نزد خداست پس ایشان زنان قریش
شد ما ر وزی الهی بیار شدند ای سینیان الکرامه فرا در جلیل جامه اورد و ارائیش جبرئیل کنکانی دیدار خوار
اشام و هر ان شورش اندر شهر شام عرض خاک کوتیان هم بود خود دل پرخون شان دور عدو بود بوستان از خود
جمع برده در جای مجرد استها از علم مو دور و بریدن خضر می بر او بر رخسارشان از هستیش در آیت که
اهل بیت طاهره حضرت رسالت که برو رو گان وحی عصمت زهرا بوده در خوارزشاه محنت فرعاع ازلی نسای
دیر نگا و اسنشت که وسه ما بد نهای از وصار کرده لو ز ارشان تو بت لذت بود و بای جمار ارجمند شد خاص

خام بود بیا عترت سید انام دیوارهای شکسته خرابه اش بهندام و سنگی از ستان خاندان رسالت را در دان خوانهن خورشید
دیدکه حضرت سید الساجدین محیط و مرواناد مه جای ادرس ته دیوار خسته و جسته جای برابر سر که نشسته با هم جس و دخت
زیر سر ور طوام عش جشم با دست قدرت کزو حصت شاهنشاهی بود در سایه دیوار بیکس هم شیند بر دوش
از سایه او دست سبکه فای ناگاه دیدم که ناموس سید عالم و گذرد صعود و عرم لطیفه طاهره رسول چو سبحضر شاه ولایت
زینب خواتون زنان در بانه بر تحیل امده اسرار مام مطلوم اطراف بالای سر دست و مادیان کذشته بیسیان را المعت معاملام
بر جسته داخل خوابه نمود که مبادا بر کلیانه ان حضرت ادادیت رسد اسای سرا یان دست محمد جام هیواب بته
سیر ذیشید که اجتماع با شب و قتی ان مش در روز خرجی کرده و دلیل اجتماع می خاید و عترت طاهره آنحضرت ابر ما و گر ما مجلال
اذیت رسیده بوده که هیچ بدن اطهرشان خشاده بود زیرا که جابه وسیلی کوایشان را از سر ما وکرما نگاه دارد
نداشتند جامه هایی که اکثر بار بوده ان حضرت فاطمه زهرا ارشته بود بتاراج برده بودند و سلطان و اهالی که بحضرت سید
شهدا مناسبات طاهره حیده بودند تر به چیده مجلس ششم نظم در بیان مناظرات بعضی از یهود و نصاری با یزید پلید
و قتل آنها حمد معبودی خداوند حکیم علیمی است که قدرت کامله اش کلام کلیم را موجب آگاهی مستمعان نموده و انفاس
مسیح را مورث احیای نفوس مردمان عترت طاهره محمد را محتجب کرامات انبیا کرده و در عین استیلای اعدا التقا
عطا فرموده تا آنکه یهود و نصاری را هدایت نموده ابواب معارف حقایق بر رخسارشان گشودند خوشا ن
سبط رسول امین و برگزیده رب العالمین امام حسین است و علاوه از ان جناب بیمار کربلا سید الساجدین علیه السلام
لای الفقدر جابه از وان ازطیل خادمی ارخ نامه تبیر شیل اعتصام به جسمی بر فلک جاری از اشم چو مرجان رود ندی
مرویست که روزی یزید پلید جناب سید الساجدین و عترت طاهره را بمجلس شوم خود احضار نمود روزی رسول پادشاه
فرنگ در یکی از عالم یهود به یزید اجتماع نمود و در یک روز نصرانی از بزرگان مملکت گشوده و هر دو از ان کافر
بدنهاد سبب سر شم کم نمود ان شتم کرده دعجب شد نصاری شکنک که یهود مردی که انعام بعود از یزید
پلید سؤال نمود که ای یزید این جوان که ازرخسارش انوار هدایت پیدا است کیست نام او چیست گفت این علی ابن الحسین است

ابن الحسین

این سید جوان کیست گفت پسر علی بن ابی است گفت مادرش کی بود گفت فاطمه زهرا دختر پیغمبر ما است محمد مصطفی پیغمبری
گفت سبحان الله حسین فرزند زاده پیغمبر شما است که با بزرگواری اورا کشتید بد عاقبت گردید حرمت پیغمبر خود را
در ذریه طاهره او نگاه نداشتید اگر در دین ما فرزند پیغمبر بود شاه و حاکم در هلاک فرزندش نمودی از تو برتر بلیته
ختم این رسول بود در دل تو کینه از دل بیرون نکند قسم که اگر فرزندی از فرزندان موسی در میان ما
گمان داشتم که اورا پرستش نمائیم پیغمبر ما بزرگوار شد ان مقدس نماییم و او را لعنت رسید یعنی حکومت
فرمود شد چنین گذشته است الغفار ارزق حصت نبی کنون بکجان این ام کرده اند و بیت که بوده در کرد
صحبت نبی مداخته بوده اید که عترت پیغمبر خود را می کشید و اسیری کنید و روستا در ایکبار می آورید و اسیر
می کشید یزید پلید گفت که او را گردن بزنید یهودی چون حرف کشتن شنید برخاست و گفت اگر خواهید مرا
بکشید و اگر خواهید مکشید من در تورات خوانده ام که هر که ذریه پیغمبری را بکشد تا زنده است ملعون است و چون
بمیرد جای او در جهنم است روسی یکی از بزرگترین علمای یهود بود و ازدری با بولاد شده رسید که کذا
قسم که میان من و داود هفتاد پدر فاصله است چون یهود مرا حرمت می کنند و تعظیم و تکریم می نمایند
و مخاصمت مردی را که میان پیغمبر تمای رسید نقل می رسید این کسی از کشتن یهود ان بود که یزید پلید
نحوه و نصرانی که رسول پادشاه فرنگ بود در مجلس شوم یزید پلید حاضر و چون بسید سجاد را دید که اوار
رسالت از ان پیدا است و شان سعادت از ان هویدا است پرسید که صاحب این برکت یزید یعنی گفت
نزد او صاحبان سرکجا است گفت می خواهم چون پادشاه روم شاه احوال این مملکت را سؤال نماید
اورا مطلع سازم که چنین کسی را بقتل رسانیده اند و اسیر الکه یزید اورده ند و در شادی جمع با نجاتی
بکشه یزید لعین گفت این سید حسین ابن علی بن ابی طالب است قسم که گفت مادر او کیست گفت دختر رسول خداست
نصرانی گفت اف بر تو و دین تو دین من بهتر است از دین تو آنکه در یکی از فرزندان حضرت داود است
و میان من و داود بسیار پشت گذشته و هنوز حرمت می دارند و او را اجاب دست و خاک پای من تبرک می جویند

و پنهان ماند ما در سپهر هست عجب است این تماشا پس باید گفت بشنید حکایت کلیب ... قرار گفت که
بشنوم که اعرابی گفت که میان چین و خاقان دریایی است که ماهیان صاحبان آن است و در آن میان دریا معمول است
جزایر که شهر که در میان آب واقع است و طول آن هشتاد فرسخ است و در روی زمین شهری از آن بزرگ‌تر نیست
و کافور و یاقوت و عنبر از آنجا می‌آورند و در جنگل‌ها ایشان عودی است و آن درخت اعرابی است و در آنجا کلیسایی است
مشهور که آن را در محراب آن کلیسا سُم خری است که می‌گویند عیسی بر آن سوار شده و دور آن حقه از طلا و جواهر نشانده
در هر سال گروه نصاری به آنجا می‌روند و زیارت می‌کنند و اطراف آن حقه را بوسه می‌دهند و حاجات از آن می‌طلبند
و مناجات سؤال می‌نمایند نصاری در حق سُم خری که در روزگار پیغمبر خود را چنین می‌کنید و شما پسر پیغمبر خود را می‌کشید خدا
نکند برکت بر شما ... یزید پلید گفت که بکشید این را که مرا در ملک خود رسوا می‌کند نصرانی چون این سخن را شنید گفت
می‌خواهید مرا بکشید پس گفت خواب دیدم حضرت رسالت پناه را که به من گفت ای مرد ... در خواب بیایی به
این مژده ... در خواب مرا خبر داده ... عیان نور هدایت بود ... بشارت داد آن سالار
مؤمنان بر این وجه ای اختیار می‌دهم پیغمبر را در خواب دیدم که گفت ای نصرانی تو از اهل بهشتی و این سخن را
بودم و اکنون شهادت می‌دهم و جدا می‌شوم از ملت ... محمد مصطفی پس چشم ... مبارک سید شهدا را برداشت
و بر سینه خود گذاشت و می‌بوسید و می‌گریست و به ... شهادت رسید و ...
ملحق شد ... مسیحائی شد مجلس هفدهم از باب چهارم در بیان سر گذشت سر سرور شهدا
در راه شام ... بزرگ خداوند غفور الذی حلیم ... السلام ...
که سر ... طرح ... مجلس ... حیدر کرار ...
جهان ... ای شرح ... سرش ...
... رقیم ... جان ...
خون ... اخلاص ...

بخواب ... تر

یزید همه در این زمانه ... گفته‌اند سبب سرخی آسمان در روز ... شیعیان کرد
در ماتم سروری که سر اطهرش را در کربلا بر نیزه حجاب نموده‌اند و که به شام درآوردند و محافه کردیده‌اند در شهر شام
روی در دروازه شهر ... کلاه ... گوش ... گرد ... یزید ... ناحق ...
آن ... حاصل شود که یزید پلید ... حاضر نمود و زمانی در برابر آن سر مطهر ...
بازی شطرنج بود از حضرت امام ثامن ضامن علی بن موسی الرضا روایت است که چون سر اطهر حضرت امام حسین را
نزد یزید آوردند ... شراب ... شطرنج گسترده و با یاران ... کرد
... غالب می‌شد ... شراب ... گوش ... طشت ... سر
در آن بود ... شراب ... در برابر من ... است ...
... شراب ... گلستان ... محاسب ... دل آل جلیل ...
... خواب حضرت امام ... دوستان ... وصیت می‌کنم
که چون ... شراب ... شطرنج ... حضرت امام حسین لعن نمایید ... حضرت سید ...
... یزید ... سر مطهر ... مجلس ... آورده ...
... طشت ...
... امام ... آه آه ...
آن حضرت را ... دیده ... زبان حال ...
ای پدر ... تشنه لب ...
... خواتون ... اطفال ...
... طاقت ... پاره پاره ... کشتن ...
... رسول خدا ... زبان حال ... برادر

... که
ای ... آن ... لب ... و ... خود ... ردی ... در
زمان که ... اهل بیت ... زبیده ... دیوانه ... اند ... برادر ...
پس ... هاشم ... یزید ... گفت ... مطلوبم ...
... زمان ... بیگانگی ... با دیگر ... دندان ...
را ... یزید پلید ... چوب خیزران ... لب و دندان مبارک آن حضرت ...
... بنی امیه ... انتقام ... اهل ... زنان فاطمه ...
بریده اسلمی که از اصحاب رسول خدا بود ... یزید خداوند ... این
وای ... لب و دندان ... ذهرا ... شادی ... لب و لعل ...
لب ... لبان ... نماز ...
دیدم حضرت رسالت ... لعنت کند ... معذب گرداند
عذاب الیم ... یزید پلید خشمناک شد
و گفت او را از مجلس بیرون کشیدند ... امیرالمؤمنین ...
اسیر ... خداوند ... حیدر کرار ...
خداوندا ... یزید ... زنان ... اسیر کرده ... شهر و دیار ...
... نواز ... کرامت ...
... دنیا ... شد ...
... الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین یعنی
کافران ... مهلت ... ایشان را
... عذاب خوار کننده ... آیا ...

الیوم از ...

... سر ... امیر کرده ...
... صحرا ... جداله ... مجلس ... تا ...
... حضرت ...
... اهل بیت ...
... لب و دندان سید ...
که ... رسول خدا ... جهنم ... سوی ایشان
... مصطفی ... یزید ... عذاب ...
... کرده ... کرده ...
خداوند ... ما را ... خونهای ما را از ... جان چند ...
گفت ... زحیران شدند در مجلس ... شام ... کلاه ...
... دشمنان ... زنهار ...
... کربلا ... روی ... سوی ... کربلا ... ملک ...
گذشت ... شاه ... اکنون ... شام ...
شد ... اختلاف است در میان ... ایشان
... علمای شیعه ... امام زین العابدین ... کربلا آورده ...
شهدا ... روایات ... دلالت می‌کند ...
... امیرالمؤمنین ...
... حضرت رسالت ... شام ...
... مبارک ... منتقل شده ... سینه گنه

منتقل شده است و شاهد بر آنچه سر مطهر آنحضرت را بردند آن است که از منهال روایت کرده است که گفت
در دور قوم کعبه طواف می کردم مردی را دیدم که دعا می کرد و می گفت خداوندا مرا بیامرز و چنان می دانم هرگز که تو نیامرزی
از سبب اینکه ای بنده خدا از رحمت خداوند ناامید مباش پرسیدم و از علت پرسیدم و در گوشه قرار گرفت و گفت من از جمله
بودم که با عمر سعد لعین بکربلا رفته بودم و با جمعی که سر انور امام حسین را به شام بردیم و در هر منزل جمعی دیگر از آن سر مطهر محافظت می نمودیم
و چون داخل دمشق شدیم قاتل آنحضرت سر را در پیش در دربارگاه یزید که نشسته بود شتری خواند که مضمونش این بود
که رکاب مرا پر از زر و نقره کن که پادشاهی بزرگی را کشته ام که بهترین مردم است از همه کس پس یزید گفت هرگاه
میدانستی که او چنین است پس چرا او را کشتی و حکم کرد تا او را کشتند و سر مبارک آنحضرت را در طشت طلا نهادند
پس سر مطهر آنحضرت را در پیش روی خود گذاشت و شادی بسیار کرد و اهل مجلس از منافق و مخالف و یهود و نصاری
و ملاحده جاهل عجب ها بر او تمام کردند و عید نمود و او کرد که سر مطهر را در حجره که برابر مجلس عیش و بزم و شراب خوردن
او بود نصب کردند و جمعی از ما را موکل بر آن سر نمود و از هیبت بسیار که از آن سر انور ظاهر می شد خوف
عظیمی در دل ما افتاده بود و خواب می برد در آن شب پنج بیدار بودیم هم مدهوش و نیم هوشیار بودیم چه همراهان همه
کشته شدند و هوش نشستیم بعد از گفتار خواب خوش چون پاسی از شب گذشت صداهای بسیار از جانب آسمان بشنیدم
رسید پس شنیدم که منادی ندا کرد که اهبط یا ابوالبشر پس دیدم که آدم علی نبینا و علیه السلام با ملائکه بسیار فرود
آمدند ندائی دیگر شنیدم که اهبط یا خلیل الرحمن دیدم که ملائکه بسیار با ابراهیم ع فرود آمدند ندائی دیگر شنیدم که
اهبط یا روح الله پس دیدم که حضرت عیسی با فوجی از ملائکه فرود آمدند ندائی دیگر شنیدم که اهبط یا کلیم الله حضرت موسی با
فوجی از ملائکه فرود آمدند ندائی دیگر نازل شدند ناگاه غلغله عظیمی بگوشم رسید گفتند اهبط یا حبیب الله دیدم که حضرت رسالت
با فوجی از ملائکه مقربین فرود آمدند زمین منور شد که ماه و آفتاب در آن پنهان نمود سر و رخ عالمیان فرو نشیند و نزد گر
با دل صدچاک آمد و در دور آن قبه که سر مطهر حضرت امام حسین ع در آنجا بود احاطه نمودند پس حضرت رسالت داخل
آن قبه شد و چون نظر انورش بر آن حضرت افتاد سر نور دیده خود افتاد و دود از نهادش برخاست و برابر آن سر

ر روی زمین گذاشت چه پرتو مه از آن در این مکان گذشت عالم غم رخ نمود تا جان گذشت صبح شام غم ای کسان که روز شام
برادر سر فرزند مینه جان گذشت ناگاه دیدم که جبرئیل سر او در آغوش گرفته چه نیز اوستان میان کف بود و خنده بر لب مطلع آن نظم اکبر
مرا به آن هم کنیت و لولاک و خواجه عالم برخاسته و خود را بر آن سر گذاشته و حسین تو بر حضرت آدم ع آمد و گفت ای پدر
به بین که امت چه با من چه کرده اند ای پدر قتل به زار است من در راستم بود که این جفای جد از حق خواهم بود
پس سجده نماز جبرئیل و کلیم و مسیح هم گریستند و سر وجود ازین مطرود حسین ابرار رسید کشته اعدا به زبان و انشا
جز چشم تر نشستم می ایستاد گرفت پس جبرئیل به نزد حضرت رسالت آمد و گفت یا رسول الله شدرف کو از غم تو نالهُ گلم
عاجز نیاید و هر دو زیر ز زرکیم خدا است کردم من حکم بر آن که زمین را چرخ ساختم که زمین را بر زیر زمین آوردم و در یک ساعت
امت را تمامی به هلاک عالم حضرت رسالت جواب کرد نمی عوض فرمود پس حجت و کرای جبرئیل از گروه سر دل
تو مرا گذاشت هلاک عالم مشغول شیاری داری پس جبرئیل به نزد هر یک می رفت و به او حدیث حسین در ارواح ایشان در جنت
چون نوبت بمن رسید که حضرت رسالت استغاثه کرد که خداوندا اینان را که از خداوند آمدند عرضه پس مرا که کشته شد و سر
آنحضرت را بردند و هرکس ان سر را دیدند و اثری از ان نیافت خدا برای حد که صفحات غم را نظر آتش که من شهادت رکن امت
و کشت قد دار و دستاش جامه خونین و دستانش برهنه تن را به خواهند بمجلس که آمال قضه بالعدو جان
کجا دهند هرکه را این سر خوان جان شد شال سینه مجلس خراب است اگر در آنجا از سرای مبتلا خواند سر او را طالع حد
رای محل ارای ابطحی گفت ای امام زین العابدین سر خوان حال من شهرای شاه علی اهل فتن ی که در کوفه که در شهر شام که هوا زنده
که در خانه ای بودش مقام مروت که برید جد مجوات بسیار از سر مطهر سیکه شهدا آبدیده ملک است عشق بسیار کرده و اهل بیت
اطهار حیح بسیار در آن ما گزار کردند و عودهای شام تمامی خواهی دعای زبان تشنیع ادای کردند ودستان اهل بیت است
بکار و ربع نوحه می در شبان بی حرمی لعنت کنند و از کرده های خود پشیمان شده از گفته های ای عما قدر این گفتند تا بچه بحقی
کو مطلق و منتظر هر شود و اظهار پشیمانی از قتل سید جوانان بهشت می کرد و می گفت لعنت بر پسر مرجانه باد که
که در قتل حسین تعجیل کرد و مرا در روز رسوا نمود روزی اهل بیت رسالت صلوات علیه و آله را امام زین العابدین ع طلبید و اظهار تلطف ... مصلحت

انصر مبارک و گفت ان را ارواح زیان بیاورد و آنکه دخت رسالت داد که بقیه در ان سر شهدا ماتم کردند پس
زنان آل ابوسفیان زیورهای خود را انداختند و پس ماتم در گرفتند گفت هند زوجه یزید در عزای حسین برای نعوذ باو آن حضرت
در عزای حسین هزار دو جبه خود را از روات جدا اشد جامه نشکافت و عزای حسین زنان بنی هاشم که در شام بودند
ماتم سرای آل رسول شدند و مرثیه ها انشا کردند بروایتی سه روز و بروایتی هفت روز مرثیه شهدای کربلا برپا داشتند و روایت
که همیشه سر مطهر امام حسین در خانه آن لعین بود هند دختر عبدالله که زوجه آن ملعون یزید بود بی حجاب از خانه بمجلس در آمد
در حالتی که مجمع عام بود و خروش بر آورد که ای یزید سر فرزند فاطمه را در در خانه من گذاشته و خود در مجلس نشسته پس آن ملعون برخاست
و از آن ملعون برخاست جامه خود را بر سر او افکند و او را برگرداند و گفتا که ای هند بر او گریه کن بر فرزند رسول خدا و ...
و قبیله قریش که سبب شده است در امر او تعجیل کردم و من راضی نبودم بکشتن حسین پس فوج فوج زنان شام داخل خانه آن لعین
می شدند و گریه و نوحه میکردند و آن ملعون حضرت امام زین العابدین ع را هر روزه در چاشت و شام بر سر خوان خود
می طلبید و همدردی بسیار میکرد و احترام به بزرگی جلالت آنحضرت می کرد روزی آن حضرت گفت که یا علی هر حاجتی که داری
از من طلب کن آن امام مظلوم فرمود که مرا سه حاجت است اول آنکه سر پدرم بزرگوارم را بمن دهی که ببدن
شریفش ملحق سازم دوم آنکه هرگاه اراده قتل من داری کسی را همراه مخدرات حرم عصمت کن تا ایشان را بحرم جدم
بر گردانند سیم آنکه حکم کنی تا آنچه از ما بغارت برده اند پس هر آن لعین گفت یا علی حاجت اول تو روا نیست هرگز
روی پدر را نخواهید دید و بعضی بر آنند که چون سر مبارک آنحضرت را بحضرت رسالت ص به تعجیل برده بودند
لهذا این عذر آورد و در باب روانه اهل بیت بمدینه دل خوش دار که تو ایشان را خواهی برد و آنچه از مال غارت برده اند
من از مال خود عوض می دهم حضرت فرمود که من از مال تو چیزی نمی خواهم ولیکن جامه های چند از ما برده اند که در آن میان
جامه چند است که مادرم فاطمه زهرا ع بدست خود رشته و بافته و پیراهن و قلاده آنحضرت در میان آن جامه ها است از این سبب آنها را می خواهم
پس یزید حکم کرد که هرکس هرچه برده است حاضر آورد و عوض با ضعف مضاعف از یکی بگیرد پس از آن یک یک
می آمدند و اسباب غارت شده را می آوردند و تسلیم می نمودند یکی قلاده را آن یکی لباس آورد و یکی جامه

یکی دست و نا گوشواره پرخون آورده بود و گوشی که شکسته پرخون یکی ردا و جامه که دست بسته که خواهر شهیدان بوده بود
یکی دو جامه کعب دختر ... سر و خون آلود که از طفل شهید تشنه کامان بود یکی چه او سندی دیگر آن سر و مکان مجلس آمد
آورد و اسباب هر را هی بست تحت آن کرای ام چه مانند خوبان کشیده بودند یکی را از دست آن که کی آورد
جبت اسباب هر دو از علی اکبر که دهان روز باز گاه شوم یزید ساخته و آمده عرض کردید رسید بشر و شد از دو شور انگیز
هست دشت یکی پیراهن پاره پاره پر ازین هم پیراهن که پیکان دو صد کوچک دشت هزار رخنه و صد چاک داده مان داشت اگر بنا بافته
کار که خوابود یعنی که زری از رشته های زهرا بود حیرت گرگ ستم کار آن قضا از کین ز خون یوسف کنعان گرفته رنگ آه
ای شیعیان بگریم که چون نظر بر آن اهران و حرمان سید مظلومان دو دیده حضرت امام زین العابدین بر آن پیراهن پرخون
و جای زخم های بی شمار آن افتاد چگونه آه از روز رفت و زاری و ناله و بی قراری نمودند شد از غم سیاه شد و لاک
آه از دل حاضران با افلاک چون پیراهن امام مظلوم دل ودین بر جوش صد چاک پس یزید پلید دست ایار طلب
حضرت را کرد که نعمان بن بشیر فرمود ایشان را مجهز گرداند سوی شام و مراجعت مدینه طیبه آنحضرت محل هجرت خود
خود را اختیار فرمود

مجلس هجدهم از باب چهارم

در بیان وفات دختر سید الشهداء حضرت
سید الشهداء امام اعظم الله اجر او مستمعین مجلس عزای سرور دل سرور عالمیان بیدار دلان و حاضران محفل ماتم فرزندان آل
مروان برعشیار شد بکار و اهند که مولانا ایشان ایمت و ادوش از سیر احوال و حالات جمعت از جهت راحت به سرای آخرت
بوده معصومه پر درد و ان است که قابل تاییل و ذکر کلام و در مقام اهتمام ساخته است امور اسیران که چه واقعه شام است
اگر حدیث غم بیک ان شام کنم صباح روز جهان را تمام شام کنم چه نام زینب و کلثوم بر زبان آرم جگرم که بیان غم
کدام کنم چه گذشت اسیران در بدر گویم زبان قدر زکوه تمام کنم چون آنکه چون شهیدان بمحل نزول حضرت
طاهره سیدانه شد و آن کنجهای حقایق و ایمان را در ویرانه مکان دادند چه ابرار آل علی را از شام بدوند و تمام را
رهنما در خرابه جای دادند در آن خرابه که ... زینب کلثوم بود که بهتهای ... ازول فرزدان بود زنجره
بود در آنجا و نه در وماهی نه گوشه که از آن جنت در وی ... ظلمت شب چون بر بقو شب یکدلی شمع برافروخت

مجلس [illegible] مجاورتن و بر بستر خاک کذشت [illegible] خاک پاک [illegible] کربلا [illegible] زینب [illegible]

[illegible] تمام روی زمین [illegible] شاه [illegible] دیوانه منزل [illegible]

[illegible] چون شمع سوزان [illegible] آتش روان [illegible] پروانه سان [illegible]

کربلا بر بستر [illegible] در مقام [illegible] زینب [illegible] برادر [illegible]

در دل [illegible] بیمار [illegible] چون شمع [illegible]

[illegible] حضرت امام حسین [illegible] زهرا [illegible]

[illegible] لعل [illegible] لبان آب [illegible] خورشید [illegible]

[illegible]

[illegible]

دیگر نامه نهانی

[illegible] سر [illegible] آورده چون [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

برادر که ای زنده [illegible] ای جمله [illegible] نوبت [illegible] افغان [illegible]

پس [illegible] اهل بیت [illegible] شدند [illegible]

از استماع این قصه [illegible] اهل بیت [illegible] نوشته اند

مجلس نوزدهم از باب چهارم

در ذکر رحلت نمودن حضرت سید الساجدین و عترت طاهرین از شام [illegible]

[illegible] آدم [illegible] کلیم [illegible]

[illegible] یعقوب [illegible] یوسف [illegible] عیسی [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

شراب [illegible] بحر [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] جان داد [illegible] فرمان داد

[illegible] مخالف [illegible]

و اسیر نمودن امام زین العابدین [illegible] حضرت [illegible] یزید [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] سید [illegible]

[illegible] حضرت سید الساجدین و عترت طاهره [illegible]

[illegible]

[illegible]

منقول است [illegible] حضرت امام حسین [illegible] اهل بیت طاهره از یزید

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

القصه یزید

القصه یزید پلید نعمان بن بشیر را طلبید که از صحابه [illegible] از اهل شام [illegible]

[illegible] ایشان همراه [illegible]

و روایتی است که نعمان را همراه نمود [illegible] زین العابدین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نعمان [illegible] روانه کوفه کردند

[illegible] کاروان [illegible] زینب [illegible]

[illegible]

آمده بودند مرویست که صاحب ... بر غلامی داشت چون طلیعه کاروان را از دور دید ... نمود او را فرستاد که معلوم نماید
کاروان کیستند چون غلام روانه شد و نزدیک رسید دید که موکب اهل خاندان است که با عترت طاهره متوجه کربلا
شده اند به تعجیل برگشت و گفت ای خواجه بیا که خواجگان آمده اند ... اسیران آمده اند ... عترت
شهنشاه شهید ... و دل ... و فغان آمده اند ای خواجه ... حضرت سید ... اهل بیت طاهره ...
نزدیک مشهد مقدس سید شهدا رسید ... که ... کار حسین شهید ... چه بر ... آن
سخن را شنید غلام را آزاد نمود و بنده وار به استقبال شتافت چون نزدیک رسید و دید که امام زین العابدین با خواهران
و عمه ها و بقیه اهل بیت ... محمل ... شده ... و نوحه خوانان می‌آیند ... حضرت امام
رکاب ... و ... سلام ... حضرت ... برکشید و چون
نظر کرد دید که رنگ رخسار آن حضرت شکسته و ... چشمش ... دیده ... خون ... و
... و ... از ... اعوام ... برزدی ...
در حالش ... شده ... و ... دو ... صدای ناله ... رسید ... خروش ناله ... کرده ... خروش
زار و ناله جان سوز ... چنان ... که ... بود ... خون ... چون ... دیده پر آب
کرده گریه او ... چشم سحاب ... گریه ... ای ... حالت ... جان ...
قدمهای مبارک شاه ... مکان ... ترتیب ... مراحل ... که ... خاتم ... کان ...
... ما ... داشت که در ... بود که ایشان را ... استقرار امام مظلوم ... می‌بودند
... تا ... و رسید ... دیده ... بر ... ایشان ... افکار ...
... دل ... ایشان ... دست ... ایشان ... از ... ایشان غم ... و دور ... ایشان ...
اعدا ... جفت ایشان ... بریده شد ... ایشان ... مقصد شان ... جفت ... آلوده
خون ... ایشان ... ایشان را آشنا ... و ... که ... قدرت ...

مانند پرستاران

چنانچه پرسه‌های ... ایشان می‌زدند و ... که ... ایشان ... وی آوردند القصه
منزل ... و سوار شده روانه گردیدند و چون نزدیک ... غریبان ... شدند
لطف ... این ... خود را ... و ... کرده ... بود
قبر آن حضرت حلقه ... بود که صدای ... و ... قیامت ... دیده ...
پیدا ... و ... ایشان را ... خواهران و سایر عترت طاهره هر یک ...
... و ... نوحه ... زبان حال ... ای که کشته گشتی ... جای تو ...
... خواهر ... جسم تو ... ای کاش بود ... جای تو ... زنده ...
خون ... چشم ... هر کس شنید و دید چنین ماجرای تو ... ظلم و ستم ... جان ... شدم
... جای تو ... شده ام ... که در ... مهلت ... عزای تو ...
... فرزندان ... ای نور چشم شاه ...
... جهان ... چون ... خون گشت روان ...
که بود ... کور ... سینه ... خاک ... امام معصوم ... جهان ...
... شد ... قتلگاه ... شیعیان ...
طاهره و حضرت امام زین العابدین ... رستی ... نمودند که ...
... شدند و شورشی در کربلا برپا شد که نشان می‌داد ... شهادت ... تشنه کامان در آن بیابان
... شان در ... افغان ... ای الحسین ...
... مصیبت ... خواهری ... فاطمه ... سکینه
سکون رقیه ... امام بیمار ... و بقیه اهل بیت ... اصحاب ... عاشق ...
ارواح ... کربلا ... آسمان ... حیدر ... فاطمه زهرا

مدینه رسیدند آن ... حضرت ... فاطمه ... اهل بیت ...
ای نور ... پدر ... از ... مدینه ...
... عزیزان ...
... که ... در مرثیه ... مدینه را
... اهل مدینه را ... کربلا از شام ...
... مدینه ...
و چون داخل مدینه ...
... اهل یثرب ... قتیل کربلا ...
ای اهل مدینه اقامت ... کشته شد حسین ...
... که ... حضرت ... کربلا ...
...
... تشنه لبان ...
...
... اهل بیت ...
...
...
...
... و خورشید ... مولای ...

و مروی است ... که حضرت امام زین العابدین ... کربلا ...
... و وداع ... تربت مطهر سید الشهدا
جمع شدند ...
...
...
وداع ...
طیبه کردند مجلس پنجم از باب چهاردهم در بیان ورود و مسعود جناب امام زین العابدین ... و اهل بیت به مدینه طیبه
سفینه ...
...
الایمان ... شهر ...
کوی ...
کشته ...
...
...
زین العابدین ... شام ...
در همان ... حضرت سید ...
مجاز ... شام ...
و مجاور ...
... زین العابدین ... حضرت ...

همه ایستاده

معانی تحیات را سوی شما آورده‌ام   چون صبا بوی زلف مشتاقان آورده‌ام   [illegible] پیغام جان آورده‌ام است

[illegible] آسمان [illegible] را سوی آسمان آورده‌ام [illegible]

آورده‌ام [illegible]

اهل مدینه [illegible]

[illegible]

[illegible]

نظمی که ماورای اطیبیان پنجم حمله محمل جاجدان بوده ششم سیر مقام لغاری عروه دین بعث از طبقه اول

بر جای برده خوابش گشت حضرت رسول هجر و مسکر ماند قسمه بود ای برادر چو او از طبقه هفتم و ساکنان آن

نمی‌گنجی باش این راز نهان را زدو عبارت مگوی هر کسی را که در این موجود ماوی است بگوی جبرئیل گشای حبیب خدا

طبقات دنیا جای اهل کبایر امت بر تبت عذاب ساهرا را از عذاب ساکنان طبقات بگو بسمه برتبت ... تر

جناب رسول صلی الله علیه و آله ای کسیکه و مرغان هوا که بشنوند و اشک ریخته که نمای خاک تا رسید و بیهوش گردید

زمین افتاد ای امت غافل از غم خویش یک لحظه گذر بر خود مینداز ... عبرت ... و کی است هزار روز روز

پیشتر چون جبرئیل این سان مقرب درگاه جلیل را در دل زرگرفت تا آنکه بهوش آمد و ماجرا آغاز گریه و زاری نمود

از اسکه داشت ... در عالم ملال ما چون می گریست چشم پر ز و بحال ما ملاحظه بکن که غم خود بود ... ام او را اعی ... زهر

عذاب ... مال سپس کفرت که این ... لان به چنانا خوان روان و در راحت برادی خود لب ... گوشه

مهمانی گشت پشت به بستر راحت نهاد و روی بر خاک مذلت نهاد و اشک خونین از چشم حق بینش روان و جوبهای

خون از ... اش بدامان رسید و شب و روز در تب و تاب بود و داغ سوختگی مهمان از الطاف اصحاب مروت که

تمامی مسلمانان از اصحاب مومنان در آستان ملایکش خاک نشین و همگی ما به حضرت ... و گریان عیب

بودند چون جناب زوج بتول علی عالیشان حاضر بود کسی را یارای دم زدن نه و دو نفر در عشق الهی صبح او نه

چهارم گذشت اول عیفای ... ابوبکر بر بکر قدم و ابیشه پیش نهاد و سه بر خاک در گاه بود و با پیش عبارت گشود

که یا اهل البیت الرحمه یا ابن الی رسول الله سبیل یا اسوار رسول خدا راهی است جوابی نشنیدند چون محرم بود محرم برگشت

دشمن هرگز نه دست محرم نشود روبه بخوابگاه ضیغم نشود خاشاک کی ... آنکه رسد محرم سرای ... شد

محرم نشود پس سلمان که خادم کل و محرم بارگاه بود بدر حجره طاهره لعفه رسول طاهره بتول اسپه جوز فاطمه زهرا

صلوات الله علیها آمد و گفت السلام علیک یا اهل بیت النبوه و معدن الجود و السخا ایکه از ... که ... تو روز جزا

می‌کشند اهل شفاعت نعلین ... بر سر ما در سالکه ماوفر ما بدعوا ... که از او ... گذار دارم شوهرت

تو هم انشاء ... ان

سوهرت شاه سلیمان حشمی است که داود عدل کیع از سر اکرام سلیمان خاتم ملک داد او که بیش که او در سه روز است که قوت ... قوت

هنگ ... بعد از ... وقت مارش ... سکوز را از نور جمال خود عزت است جنان لغت ... در حجره طاهره

محجب بستر ... و حق ارز ... کبیرا الله نوازش مهجوراند و تو ... این ... که جان ما از ابدان دور و اهل مدینه ارشاد

حیات مهجور گردید شاه ... اتی ... و صاحب تاج انما حاضر نیست ... همت برساید ... ه طاهره ای سرور خواهم

دار ... و ... الهم ... دعم الکفرت ... که بی راز مهیان ... از احوال آن حضرت حسینیه

تمامی چون جناب بتول عذرا فاطمه زهرا را از حقیقت حال کبرا الملال آن مقرب درگاه ذو الجلال گاهی حاصل شد عنی

که از در جای حضرت جلیل الرحمن بهتر او ... مریم مادر مسیح ارزنده تر ... و طراز ... حضرت ... یافته

بود بر سر انگنده و ما ... چون فشان و دل ... طاهران محتکف ... وزی از او به حجرت

ستاف چون به نزد رسید ما ... اسشنید که از در ... اک صدا الطارم ... عیب ند

بدر ... ماند ... ای ... پیش ... جان ... کی ... افلاک ... که نه ... ای

جناب فاطمه زهرا ... صدا ... اقتاب ... سرم زهره ... عصمت یار جنت دخول است

که کفور ... قربی ... حضرت رسول ... صدای ... آوای ... سرور شده ... ای

زهرا ... رای توجه زهره گردان ... ب ... اهل در سرای آفتاب دیده ... ان

اندر ... آفتاب ... دم ... جاری ... ب ... ب

جناب فاطمه زهرا ... که ای ... کوارکوشت ... است آب شد و خاک هستی ها

ازاین ... ب ... دیده ... کرده ... حال

و کبرا الملال جناب ... لت ... جبرئیل ... که اهل ... از ... در ... طبقه ... راز قرار

... اشان را دل ... ان ... پریشان و ... سرور ... بجان ... ان

کشند دران وقت ماند و اصحفاه ... و اصحفتاه ... آتش عالم

اما درویشان مستحب باشد اهل وریخ داردن نداشته باشند الله که بدالله تا موکلین عذاب کردید این جماعت
محروم خواهند بود که درویشان مستحب است بر اغنیا عمل کنند پس اینان مثل دیگران عمل بکنند اینان از ما الله کردند بخور
طلبند و کمال خود گریه کنند که خون بجای اشک از دیده‌های اینان جاری شود پس حضرت رسالت حاجت طلب
دست نیاز در درگاه بی نیاز برداشته چندان استغاثه و درخواست کردند که جبرئیل از رب جلیل نازل شد و گفت
یا محمد بس است استغفار گریه و زاری و بی قراری کن که حق تعالی تو را سلام می رساند و می فرماید که دل خوش کن و دیده
دلبت خلیل کن که ما ران امت تو را بتو بخشم که تو را حق شود پس حضرت خوش نمودند جبرئیل فرمود که اخوان مسجد
خواه اند الیوم ان حضرت رسول را امت مردی بخشه شفیع رسالت طلب نمودن و تم موت قسمتها و بگو و بنی
نمودند و مودت کردند که بهترین قسمتها و بگو و بنی اقارب عنا بر الحضرت الا در صحرای کربلا تشنه کشته
و کرسنه و ازسر مبارک الله در ارتن جدا نمودند و اهل بیت او را اسیری بردند شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند
رستم و ای ۀ بن اوصل رستم که به برو برو باره رحمت قلم زنند رستم کرین کن که شفیعان روز حشر
دارند رستم که علق دم زنند مجلس دوم در بیان فضیلت بعضی اصحاب محمد بن مصطفی عزاوند مصیبت که خواص الله درگاه رب
رب خوان بلا نشانده تشنه ذات قدیم را بجای برخ و عاجت ندخوان نعمت احسانش بی اندازه و در کریک
کسی محروم نماند و زلال کرمش را احسان عام جاری ساخته که بجنگ از ره یا می ارزنده و الله المنعم المحسن الذی النعم عمیم
عباده با نعامه واحسانه و اکرامه در کتب مسطور است که روزی ابی بکر پسر ابو قحافه حضرت رسالت را
با صحابه که برگزیده ایشان حضرت عبدالله ابن عباس و زاب بود و عده افطار کرد چون حضرت
رسالت و اصحاب که به این ازمان مکان تشریف ارزانی داشتند و افطار کردند و مجلس منقضی شد ابو بکر
صفا دفنه بنده ارزا و کرد این مطلب همچی رجال قریب و تو بحد قرار داد شاکر عمر هم بحسب سالو
بکر و هم چنین عثمان بن عفان بر این منوال ضیافت نمود و در هر شب سید عبا مرا تو هی کشیدند
چون در شب سیم به بیت الشرف سعادت و رحمت فرمود کیفیت ضیافت را بجهة ایشان فراخ کرد

اجب الله

جناب زهرا گفت این غم کاشی را برسریت و بسی بود که پدر بزرگوارم را با اصحاب ضیافت می نمودیم شاه ولایت
ولایت که شاهی حضرت فاطمه را جواب فرمود ای خواتون قیامت دل خوش دار که فرد ایشب میدان دارت
مهمان ما باشد جناب فاطمه زهرا گفت یا علی در خانه ما بقدر قوت یکنفر طعام موجود نیست من چگونه حضرت رسالت را
چگونه می توانیم نمود اساس دولت ما یا علی چه مردم نیست تمام گشته دانه زر کند نیست بساط خانه ما بوریا
یا بوریت مطرز مچشم گریه آلوده است شمانه دیگران کاسه‌های زرین است نوافه همه یک کاسه کاسک
چوبین است بر فرش ما حت در انجا به عنی طلع زمین برد فیرل ما رب فرش خاک کنیم جناب امیر المومنین ع
فرمود که ای زهرا طول مکش که اگر ابو بکر و عمر در جهان مال است علی عمران کرم و جلال است دل خوش
دار که مطبوع مطبخ ما بیار کنار ما رسد ان و مائده از جهان غیب مخفی منقوب است شهنشاهی که خوان نعمت
میدو نعیش هم جا کشیده و نعمت ان افضالش بهم رسیده کبر وزیر سابی را بهر سند دارد مومن و با و ساز را
محروم نمی گذارد بر بستر او مخوان صعیف تر موری بکران خود طلبد لشکر سلیمان را بپای مورو طفیش چه اینجا
سها ضیا و چه نور مهر درخشان را اینه را زهره این این است که به بخز نوای رسالت در مجلس سراید و بر جیس ابا رای
ان نه که بنواز چه بر در درود سلام تحفه المو سه اقبالم اوره کشان می زنم که ماه بخوانم کرده مانا ید و مهر اقبه گردان
اعتقاد من بکدابستان این بحث و درخواست و اکبرا شرف کاینات شاه لشکت جلال خود ای که در جرد سخا
بروجه در هر حضرت روح الامین رخوان جود ت مکس بر وعمی را بر وان مهر است از دهی بود
موسی را رحمت در وادی ایمن قبس برم بیکاکان را از فروغ شمع حشمت عزت تعجیل سمال فرمود مجلس
اکشانایان را نیز از نور حاجت با وصال رسالت است شادی بحث برین فرمائی تو را از فروغ خورشید افروز بخت
ماه سما اقتباس نمایم زیرا که زهرا در که زهره ف و مه او است ارزوی ان است ایشوم فرد اشب
در دوقت افطار کجا نه این حاجت امدار ستفه ام کلبه ما را از نور شمع روشن نمایی ای انکه نور افتاب از روی
مهر افروز است مجمع اهل لطیف روشن رازی و درد عاوت کاقتباس از فروغ شمع جان افروز تو است

حضرت رسالت هم دعوت شاه ولایت را اجابت فرمود و در شب دیگر بعد از فراغ از نماز متوجه [illegible]

سید [illegible] اصحاب [illegible] شرف [illegible] ولایت [illegible] شد فرمود اصحاب

چون نجوم و نبی همچو آفتاب بود بمهمان خانه سرای بوتراب جناب فاطمه در منتهی متوجه ذکر [illegible]

بودند که از مشرق ولایت مهر رسالت طلوع نمود شاه اولیا حضرت رسول اصحاب را در مکانی که گنجایش نپذیر

بود نشانید از [illegible] شد حضرت [illegible] حیران ماند که وقت [illegible] در سرایت [illegible] الطعام [illegible]

اصحاب بچگونه خواهد شد شورش احوال [illegible] حضرت امیرالمؤمنین را اما [illegible] در راه [illegible]

نیاز [illegible] بی نیاز بر داشته می گوید اگر خلق دو جهان بنده جان تو آند پادشاهان همگی ریزه خور خوان تو ام

آن کریمی تو که گسترده جهان سفره تو اند کرگدایان و لئیمان همه مهمان تو آند ای خدای احد صمد [illegible]

[illegible] احسان تو مهمان نموده ایم [illegible] حضرت امیرالمؤمنین با بی فاطمه [illegible] فی الوز

با جابت رسیده از کارخانه غیب [illegible] سفره [illegible] در آن طبق نور از طعام [illegible]

رسیده انوم [illegible] خداوند علا [illegible] حضرت ظاهر کردید سفره [illegible] از طعام الوان [illegible]

آن سفره [illegible] جبریل در سپهر [illegible] مشتاقان [illegible] در [illegible] محتاج [illegible] شاه

ولایت [illegible] وجون سفره را بر داشته [illegible] حضور [illegible] کرد چهار

مجلس از [illegible] اصحاب [illegible] و [illegible] وقتی که آن سفره [illegible]

[illegible] آن سفره [illegible] مجلس [illegible] رسید [illegible] اصحاب [illegible]

پیدا شد [illegible] در مجلس [illegible] سلطان [illegible] هر یک [illegible]

بازار جام و هم حضرت رسالت هم از آن طعام [illegible] اصحاب [illegible]

و چون اند کی از آن می خوردند بسیاری زیاده می شد و هر قدر می خوردند سیر می شدند جناب [illegible] فرمود که

این طعام را از کارخانه غیب [illegible] آورده اند تا تو [illegible] از آن بخورید [illegible]

[illegible]

[illegible]

که ماه برکت [illegible] اصحاب [illegible] جناب [illegible] رسالت

[illegible] حضرت رسالت [illegible] معلوم [illegible] حضرت [illegible] رسالت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] مقام قرب [illegible] اصحاب [illegible]

ولایت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجلس سیم از خاتمه در بیان نصب جام [illegible]

[illegible] شراب حقیقت [illegible]

[illegible]

[illegible] مصداق ان الابرار یشربون من کاس مزاجها کافورا

[illegible] وسقاهم ربهم شرابا طهورا الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین

[illegible] من المتعطشین بزلال شفاعتهم [illegible] رسالت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون حضرت رسالت پناه [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

هم را

[illegible]

در دل این نیازمندان افزون و دعای مرا با جابت مقرون فرما و بعد از وقوف و [illegible]
مرا با ایمان کامل همراه گردان و اکنون زبانم را به لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله گویا کن
ولیکن به اقرار امامت ائمه اثنا عشر که ذریه طاهره حضرت خیر البشرند ثابت بدار [illegible]
و بعد [illegible] و شفاعت سرور انس و جان داخل روضه جنان گردان بار الها [illegible]

مشعل ماتم نگار سرور شهدا از فروغ شعله نوری از فروغ رکن الانوار و در قرار و داخل کن که از جمله روش دلان

کرد ادوار انوار شفاعت آنحضرت روحنا ام آنحضرت ادنی شفاعتی در حق او داده نادر سلک خدمه و دوار خانه ان حضرت

برو خرجان آبرو الدین و دنیا نحقق مراد او داد ایشان مرزد بعد از ارغار دهر کوه ان و تمامی را صفت آمرزش و غفران

پرسش ان وهم از این کتاب شعر که وانه بانسخه برنید وشیعیان در سه نه لیکن از ادر ثواب بنا ان

وهم در سهرت آن ... و اوراد سلک اولیای شیعه مخمور رنار علما و فضلا که همین دعا شده اند و او به شفاعت شیعه

داده اند نامی را از ثواب نگارش این کتاب خطرا فرط کن خصوص شیعه ارکان دین دار و محمد و اعدحق که او از

تاج منهج سید المرسلین و سالک مسالک

الحمد لله الذی ذکره

زین للسان الذاکرین وفکره انیس لقلوب العابدین من عرفه منع ما من الکلام

وعن نفسه بالصیام والقیام وهو حب الزاهدین وزین العابدین احباء استقر الله

بترك الدنیا والاخرة ولعل ابائه ممتحن بالبلاء والمفترض الذی ناصحی لا و ابائه وجنة علیه الله

من صبر علی بلائه هو سید الساجدین ومن یرضی بقضائه هو سید العابدین

نور جباه ... بسجوده وخصص بسجوده لوجوه وجوه محبة من کاس حبه حمراء وجناء

ساجدین من خوف صفراء اولیائه لا خوف علیهم ولا هم یحزنون والصائمین خشیة الله اللیل

والنهار سیکون من بکاء فی عزاء سبط رسوله هو محمد الخاشعین وهو الذی قال رسول الله

صلی الله علیه واله فی شانه حسین منی وانا من حسین ... روزگار ... کل مسکین

کائنات بر او خون گریسته ... اذی السیه ... خشک ... آب ... حول

السیه ... آب ... از درد داکون السیه ... بان ... السیه در ... شدم

با دل ... السیه بر ... ابر در بهار بردست کوه ... السیه ... صفت جدا ... زبان

در ... السیه با ... سر و رسم ... از ... انر روز ... اکر

آدم

آدم را از ... خبر ... اهل ... و ... انس از ... الطفان ... از ... کمال بر

لذت از ... بر ... و ... لشش ... از ... حالتی ... بهره ... و الا از خوف ... ذکر ... او

نوائب و ... ادب ... کشت لن ترانی شنید ... الغیب ... کر ... این ... که

مرن ... مقرب در ... وصف در ... که او ... قرآن ... افتخار جهان و سرور ... ان ... انکه ... او

و در کنار ... در زمان جهان ... زاده ... قبول ... کائنات وهو الذی

... الظالمین اسادی ... فرزند ... یا ... یا ... امام ... دران ... شبیه

... یا ... یا ... یا ... یا ... یا ... یا ... اعلام ... یا

از ... دانام ... یا ... دراز ... یا ... یا ... کام یوسف ... چهار ... سال در

ازواق ... و ... در جهان ... و ... آنحضرت روزگار از ... فاطمه زهرا ... سال

... بن

کنیت ... ابو الحسن و ابو محمد و ... الفاتش ... و ... زین العابدین ... ساجد ... و ...

و ... شهر بانو دختر ... دختر ... که حضرت رسالت در زمان سلطنت ... او ...

که آنحضرت ... ولادت فی زمان الملك العادل ... که ... فدک برده ... او

حضرت جبریل ... پرده دار ... حضرت جبریل ... که در آن ... امام ... اکنون ... حضرت

رسالت ... که ... داخل ... ذکر ... باب ... مصطفی ... او

... اکنون ... آنحضرت ... روز ... آن

... شهادت ... زهره ... نابت ... و ار ...

با ... از ... که ... علام ... لطیف ... که ... تو ...

... رفت ... که ... کل الله

غداری نو و فرزندت سوم از روی میلان در فصل گل گلش بود این سعادت در حرم عالم آرزوی نشد بود کار بود که شمع اوی مادر آن خسته بهر
چون لب ساغر آنکه بهر هم روشن بود زهی نشاط آرزومندی که همواره دلش از مطلع امید طلوع و انوار کامرانی از افق بخت چون لب صاف بهره
زنجا را الغرض از وصل یوسف بخت ابدی بود آرزوی حضرت روح القدس مریم پس حضرت رسالت از بهر قضای حاجت او کرد بید
ارکان صفا عقد ام ابیه روانه کرد به تهنیت زنان عشق از خانه سیه پوش و از عشق جناب ملکیت کج عرض جناب ما
در خانه بود و در دل شب شمع بزم محرم ماه تاب بود خاطر شب تا جان روی روز که مرا عطر از او در ماتم دیر تنگ تاب بود
ناکام او دست ملک و همین ریب سپهر رخت تاج جلال کو هر نایاب بود پس در آن روز ناکام شب از هجران سرور از این
بود چگونه روزگار از عشق زلیخا و یوسف فراق دلش بود که به دامن صبر کبری و خواهر مریم بانو فاطمه زهرا و تمام مراتب نمود زلیخا دید بود
چه در خانه زنان عشق او کرده بیتاب نشسته در دیده بهره بود از روز که تا آید که جوابش آن دلفروز نمود او را به هواد
و کتاب برون شب دل او بود بیتاب در خانه بی کس دلش بابا رسالت اگر در خانه اگر بهر ارسالت نمود او را به سبب
چون دل ماه سحر بنگاه بشکفت عباس به تمهید نو دل رشته خانه ای شب در جستجوی رسالت منم خود دلشده در حرم
ذات به بند شده غیر از آب در خانه الفقصه چون شب دیگر بهر کو آب باران کشش بهر ادراک خانه فاطمه زهرا
دید که بنزد در آمد و سلام باو عرض نمود و رخ زرد در آینه زود است الله تعالی عجم ابتلا بانو و بهرت منظور دختر و آفاق رضا کار آمد
در آن وقت از وصال فرزندم کامیاب و صدق خاطر و الطهور خواهد است و ما کن ابهری شما باشید و دل افکار ولیکن مباش
کان اسیری ملیه از احوالت ای بانوی اهل کائنات مشهور از این اسیری کامیاب از وصال انکه او دیر کوب پس باز
چون از خانه بهرام شاه نور دیده شکفت بسیار در افکار و اسیری مطلع مکتبیه و کار انبیای ملکیه خوش آن زمان که کوبان گشته عاقبت
شهر مراد و کبری کرده ابرامیم رسالت آن طالبان بهر از افکار ضعیف شدند نه در خانه خویش و خویشتن چه گونه این دختر بود در حرم الله
افکار در اسیری فقال جعدی که بسر و کربان خواهد است و از آن که فرزندم خانه به بافت که از اسیر لباس را با گچه شستن عاصی
از عذاب نیران بهر کس در رضای عمر که ملک عجم سخن سلطنه الله تعالی آمده است اکابر اسیری رسالت هر زمان آمد
به بدنیه آمده و از فضل و جلال ملک عرب و عجم و زمین عزت و حرمت کرده بند مروت که دختران و زنان مرسل از پرده بیشتر

بال

بال انجمنه بیرون آمده و چون داخل مسجد شده محراب معظم قبله ابروش خم آورده و فاتحه ملک ارشاد معذرتش را اشاره
پشت حرم نهاده ملک راست مثل از قوس و به چه را مهر آمده وقف قرآن از اشک ها جمالش در وره ارشاد و دیبا بر روی
محراب روشن و تمامی جا مهر حیران رو را آن زمره عفاف آمده و میگفتند که نفیس برابر نفیس برابر ملایک آمده و در زینه
از عرش نفیس نفیس است این پس چرا چنین در خور خورشید مهر پس چرا ما نمایش این بر جنس است این پس از این
عمر الله حرام باطل خاص از آنکه خواست که رفع حجاب از رخ آفتاب مثالش نماید اسلام را اجابت رو نموده مالک شده
انجمن آمده است رو نقاب کاتب آسمانی رخش رو نقاب خواست فله پرده دار و راز عقل کوتاه است نه پنهان ملک
از چنین آن پرده که شب و زنان و عاری حوا شید آنان در انجمن فرود کرد انسته در مهر شام دست زنان از رخ پرده بکنان
است زخوف سر مهر پرده داشته و لطف خاص عمر را به میروان آن ایوان جمعی نموده که دختر او چه از سبب را اکثر خاسته بهر آن
هر آن حال بعداری کشتگان مضمون که آنکس در فاطمه خواهر او افتاد که نامه حضرت رسول را بار بار داده و مراد نموده که بامکنه
عمر از مضمون کلام درک منزکره کرد این کبر زاده مراد شنام داد خواست ازین بار در سرای خانه عجیب مطلوب از او زیرا که
شکسته بار وی دختر اب ابو عمر گشت که بنا گشته در میان مردم که آن عرصه راه عدو گشته شده اول ای ام القرای عامر بود دخترش
روایت فرو خشم بسته هر زاده کان را از اکرچه کار باشند و لکن با وعرض کن که هر کس که از آن که خواهد است بسته
و او را با ولی تزویج کن و مهرش را از عطای زلال نمودن او را مهر قبول که چون ببست مهربان آنکه از رسالت
رف طلب عقد و در خواست و عمر کهکار و دل داشت الفقصه هر گاه حضرت امیر المومنان در انجمن خاص خود عمر با آن
بار بسته زمان زمان چنان طلبید که در محفل شام بر به طلبید با عطره طاهره سبیه کلام نموده دختر زاده رسول خدا از ابو قحافه است
بار روا شده و بنای طعن که داشته علم الفضل البدیع کاشته و در بهر او را ولا در امیر المومنین فرزند دادا که ثمن پرده
مر آکثر کرد ان طعن بنا جوار کامیر اعظم از ارباب مهرش و استقلال مر ایالت کشش امیر زبان تاریخ نیکو
با هم آمده و آن شب شام از آن زمان که جور سپاه او بر بیه انکه او تا قل شاه شهید در میان قوم برده با میز خواست خواست
فرزندم میرا کبر مرد از اهل کشام که میروان طلاق نموده بود تقاضش به دختران عزیز جبرالانام فرّاک کاری بر پیدا از

با این همه خبر از این [illegible] وارث [illegible] فاطمه [illegible] بود [illegible] خبر [illegible] که [illegible]
[illegible] برهان است [illegible] که فرزند و فرزندزاده کان [illegible] در انجمن [illegible] امام [illegible] در آورده [illegible]
[illegible] و روان [illegible] شب [illegible]
[illegible] خاتم [illegible] القدر [illegible] عجم [illegible]
در میان قوم [illegible] امام را [illegible] آنکه او چون [illegible]
[illegible] فاطمه زهرا [illegible]
نظر [illegible] امام حسین را [illegible]
برآورد و از دل پر درد [illegible] زمان [illegible] بود [illegible]
[illegible] روان [illegible]
[illegible] دست [illegible]
دست بر سر امام حسین [illegible] آن حضرت [illegible]
غیرت [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
پس [illegible] حسین [illegible] فرزند [illegible] زمان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امام [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] جهان [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] که اهل [illegible] است [illegible]

در لطیفه

در لطیفه [illegible] کانها کوکب دری در وصف [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] سال از هجرت [illegible] فرزند [illegible] آل [illegible]
انوار [illegible] حضرت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] علیه السلام
[illegible] آن [illegible] در جهان [illegible]
[illegible] اوست [illegible] امین [illegible]
[illegible] در جهان [illegible] حسین [illegible]
[illegible] در باب [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] صلواة الله وسلامه علیهم اجمعین الحمد لله الذی جعل ائمتنا مخصوصا
بخلاع العزة والکرامة وصیرهم منصوصا بالولایة والامامة ومنهم زین المنابر والمساجد
الملک الماجد سید الزاهدین زین العابدین علی بن الحسین الی یوم الدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین [illegible] یخرج من صلبک تسعة من الائمة منهم مهدی هذه الامة وفاذا
استشهد ابوک فالحسن بعده فاذا استشهد فعلی ابنک [illegible]
[illegible] امام [illegible] حسین [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] علی [illegible] سبطاه و بعدهما علی یعنی
اول علی امام است [illegible] حسن [illegible] علی بن الحسین [illegible] الله نور السموات
والارض خدا نور آسمان و زمین است مثل نوره کمشکوة [illegible] محمد مصطفی است فیها مصباح [illegible] فی زجاجة الزجاجة

حسن و حسین کأنهما کوکب دری علی ابن الحسین یوقد من شجرة محمد ابن علی است مبارکة زیتونة جعفر بن محمد
لا شرقیة موسی بن جعفر لا غربیة علی بن موسی یکاد زیتها محمد تقی و لو لم تمسسه نار علی بن محمد
نور علی نور حسن عسکری یهدی الله لنوره من یشاء امام قائم مهدی است از فقره کأنها کوکب دری که مرتبه
پنجم است از حضرت رسالت که رسول است گذشته بدو امامت [illegible] ثابت میشود که حضرت امام زین العابدین ع بعد از پدر خود که امام سیم است
آن حضرت امام چهارم است و چندین حدیث دیگر بهمین عبارت از حضرت رسالت پناه رسیده که بر جمهور عالم و عالمیان یعنی اهل ایمان و ایقان
ثابت است اما نقلی چند که پدر بزرگوارش بامامت آن حضرت فرموده است یکی از آنها آن بود که در صحرای کربلا چون آن حضرت بمرض اسهال
مبتلا شد و این از حکمتهای الهی بود که تکلیف جهاد منظور و لا علی المریض حرج از آن حضرت مرتفع [illegible] بوده فایض بودنش در جهان باقی
و بعد از پدر بزرگوارش امر خلافت و امامت منتقل کرده بآن معدن علم و معرفت در هنگامیکه [illegible] ایشان و محبان و دوستان و عزیزان
و برادر و فرزندان و برادرزادها [illegible] پدر بزرگوار آن حضرت [illegible] امام عباس برادرش که رایت افراز دین بود شکسته رشته حیات [illegible]
از هیبت علی اکبر که قرة العین [illegible] الحاصل [illegible] گشته باقی و از اقارب و یاران و محبان
بغیر از حضرت امام زین العابدین بیمار کسی باقی نمانده بود [illegible] اسلام [illegible]
بیک علی ابن ابیطالب و آن بزرگوار [illegible] و اهل عدوان [illegible] یزید پلید ابو سفیان بود هر روزه در مقام اذیت آن حضرت [illegible]
و قصد قتل آن بزرگوار داشتند و آن حضرت گاهی [illegible]
و آنچه در نظر داشتند آن بود که آن حضرت را بقتل آورند [illegible] امر الهی [illegible] که آن حضرت [illegible] بمدینه هجرت فرمود [illegible]
مستتر من سنن المرسلین آن حضرت [illegible]
الحاصل [illegible] آن روز [illegible] علی الحسین که آن حضرت بیمار بود [illegible]
و [illegible]
معین [illegible]
معصوم [illegible]

جلالدر

جهاد و ازاد مرتفع گر نباشد ابلغ او در جهان مشکرد هم زمین و آسمان ماسوی را از وجودش هستی است هستیش اصل و
بلند و پستی است مجمع حق فیض بخش این جهان کارفرمای جهان جسم و جان وارث دیهیم پیغمبر علی است افتخار هر نبی و هر ولی است [illegible]
بموجب فرموده برادر آمد و [illegible] کشید و گفت ای فرزند برادر [illegible] که امر الهی و فرمان [illegible] شهادت
[illegible] آن حضرت را [illegible] بستر خوابانید و آن [illegible] معرکه جانبازی و رافع لوای سرافرازی بنفس نفیس خود متوجه قتال مشرکان
و جهاد کافران گردید و بعد از کارزار بسیار که زخم بسیار بر بدن اطهر آن بزرگوار رسید و تشنگی بر آن حضرت غلبه کرد و متوجه فرات شده
خواست کف آبی بیاشامد کافری تیر بر دهان مبارکش زد که لعل لب و گوهر دندانش پر از خون شد و مشهور شد که در آن روز [illegible]
[illegible] وداع آخرین بخیمگاه برگشت و داخل خیمه بیمار کربلا امام زین العابدین ع شد و آن حضرت بیهوش بر بستر افتاده و ابو سید الشهدا
فرزند عزیز خود را [illegible] امام زین العابدین ع فرموده دیدم مرغ پر و بال پدر مرا در بر آورد و چون دیده گشودم مشاهده نمودم پدر بزرگوار
خود را دیدم که از بس تیر بر پیکر شریفش نشسته بود [illegible] پرواز آشیان قدس پس ودایع امامت و خلافت را بحکم
حضرت سبحانی و وصایای حضرت خیر البشر [illegible] بآن فرزند [illegible] سپرده [illegible] وداع قیام نمود و دوباره [illegible] فلک [illegible]
روانه میدان شد و چون بدرجه شهادت رسید [illegible] بجناب امام زین العابدین ع قرار گرفت و اگر [illegible] آن حضرت
نمی بود بنای عالم [illegible] بود و منهدم شده بود [illegible] از دلایل واضحه امامت آن حضرت آن است که حضرت سید الشهدا ع در وقت [illegible]
از مدینه چیزی چند بام سلمه رضی الله عنها زوجه طاهره حضرت سپرده و فرمود که بعد از من هر که اینها را از تو طلب کند امامت حق مخصوص اوست چون
امام زین العابدین از شام بمدینه مراجعت نمود اینها را از ام سلمه طلبید دیگر از دلایل واضحه امامت آن حضرت آنست که معجزات بسیار از آن
منبع کرامات بظهور رسیده که بغیر از امام کسی را قدرت آن نیست و اگر تمامی اینها را خواهد که تحریر نماید در قوه قدرت قلم نیست [illegible] محمد حنفیه
عم خود در امامت گفتگوئی چند واقع شد که بآن منتفع گردید که هر یک بحجر الاسود سلام کنند و تصدیق طلبند و حجر بهر یک سلام کند و تصدیق امامت
او نماید امام اوست چون آن حضرت بحجر الاسود سلام کرد بزبان در آمد و جواب سلام آن حضرت را داد و اقرار بامامت آن بزرگوار نمود و محمد حنفیه
از مشاهده این حال خود را بقدم مبارک آن حضرت انداخت و عذر خواست [illegible] آن حضرت را با اهل بیت طاهر داخل مجلس یزید کردند [illegible]
آن حضرت و یزید مناظره چند واقع شد که یزید از گفتگوی آن حضرت بخشم در آمد و جلادی طلبید و گفت این جوان هاشمی را [illegible]

کشف برنی و او را و فرزند کن جلاد ظالم آن بدنهاد را در انقیاد نمود و آن حضرت را به باغ برده اول قبری که برای او خود ابوجعفر کرده بود آن حضرت را بند
که کردن زنده دستی از هوا پیدا شد و آن لعین خورد آن لعین مرد خالیف یزید پدر خود را از ماجرا مطلع کرد این ملعون اکتف جلاد و در آن قبر دفن کنند
و آن حضرت را بمجلس آرند و یکی دیگر آنکه در برابر تمام ... بسر پدر سلام کرد جواب شنید و العلم عند الله